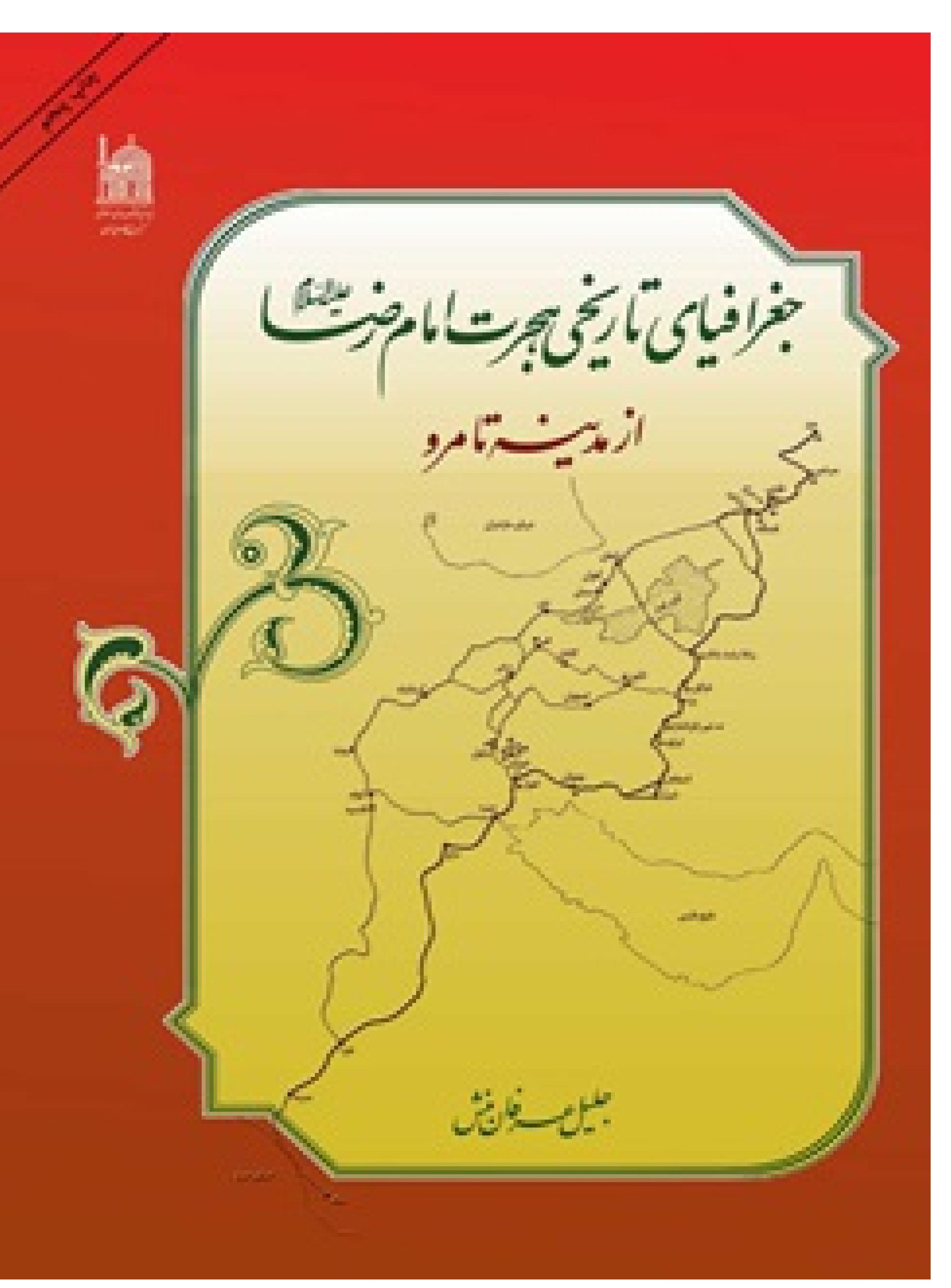

جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام
از مدینه تا مرو
جلیل عرفان منش


بسم الله الرحمن الرحیم

جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا (علیه السلام) از مدینه تا مرو

نویسنده:

جلیل عرفان منش

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو

مشخصات کتاب

سرشناسه : عرفان منش، جلیل، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور : جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو / جلیل عرفان منش.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۴.

مشخصات ظاهری : ۲۷۱ ص.:مصور، نقشه (بخشی تا شده).

شابک : ۴۵۰۰ریال؛ ۱۱۰۰۰ریال (چاپ سوم)؛ ۳۳۰۰۰ ریال: چاپ ششم؛ ۲۸۰۰۰ریال: چاپ

پنجم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۱۹۵-۹ :

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۲.

یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ پنجم : ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ ششم: ۱۳۸۷.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۰۵] - ۲۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق.

موضوع : ایران -- فرهنگ جغرافیائی

موضوع : ایران -- جغرافیای تاریخی

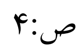
شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۴۷/ع۴ج ۷ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۵-۲۶۶

اشاره



فهرست مطالب

اهواز به شیراز بررسی راههای اهواز تا شیراز و مسیر حرکت امام علیه السلام شیراز

اصطخر ابرکوه (ابرقوه) آثار تاریخی ابرقوه قدمگاه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در ابرقوه راه شیراز به کثه (راه شیراز به یزد) راه کنونی شیراز به یزد

از یزد تا خراسان ۱۲۰ - ۹۶

یزد

عبور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از یزد بیابان میان فارس و خراسان

راه کویر(از یزد به سوی خراسان) بررسی قدمگاههای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در یزد

قدمگاه خرانق (مشهدک) قدمگاه ده شیر، فراشاه ورود حضرت امام رضا علیه السلام به بافران و نائین قدمگاههای شهر نائین ملاحظاتی درباره ورود حضرت رضا علیه السلام به نائین و قدمگاههای این شهر ورود حضرت علیه السلام به آهوان

راه قدیم نائین تا خراسان بررسی راههای کنونی یزد به خراسان راه کویر

خراسان۱۵۵ - ۱۲۰

نیشابور

ورود حضرت رضا علیه السلام به نیشابور ذکر حدیث سلسله الذهب در نیشابور استقبال مردم نیشابور از امام رضا علیه السلام ماجرای چشمه کهلان در نیشابور

خروج حضرت از نیشابور ماجرای طبابت امام رضا علیه السلام در رباط سعد طوس

ورود حضرت علیه السلام به ده سرخ عبور حضرت از کوه سنگ تراشان (کوهسنگی)

ورود امام رضا علیه السلام به طوس (نوقان، دهکده سناباد) راه نیشابور به سرخس

سرخس آثار تاریخی سرخس ورود امام رضا علیه السلام به سرخس و ماجرای زندانی

شدن آن حضرت علیه السلام خروج امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از سرخس راه قدیمی سرخس به مرو مرو راه کنونی مشهد به سرخس و مرو حکومت عبّاسیان در مرو ورود حضرت رضا علیه السلام به مرو

ولایتعهدی ۱۸۶ - ۱۵۶

طرّاح ولایتعهدی پیشنهاد خلافت مراسم ولایتعهدی دستخط امام بر عهدنامه ولایتعهدی دعای باران مخالفان ولایتعهدی برپایی نماز عید

ملاحظاتی پیرامون ماهیّت ولایتعهدی و شهادت حضرت رضا علیه السلام بررسی چند

موقعیت

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

تقدیم به روح مطهّر شهید سیّد مرتضی آوینی

اندیشه اصلی این تحقیق هنگامی شکل گرفت که به توصیه و ترغیب مرحوم شهید سیّد مرتضی آوینی «پروژه تحقیق و نگارش فیلمنامه زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام » در واحد تلویزیونی حوزه هنری آغاز شد. این تحقیق که هم اینک برای تألیف تنظیم شده است در واقع پژوهش نگارش فیلمنامه سریال مستند داستانی هجرت علیّ بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه تا مرو می باشد.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

مؤلف

ص:۸

مقدّمه

یکی از مقاطع مهمّ تاریخ سیاسی اسلام و زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام ماجرای پذیرش ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است. این موضوع به دلیل اهمیّت و سؤال انگیز بودنش توجّه بسیاری از مورّخان قدیم و جدید را به خود جلب کرده و تاکنون کتابهای بسیاری را به خود اختصاص داده است.(۱)

آنچه در این تحقیق مورد بررسی و دقّت قرار گرفته، جغرافیای تاریخی، سیاسی و اجتماعی شهرهایی است که حضرت رضا علیه السلام به دستور مأمون از آن جا عبور کرده و یا در آن جا توقف داشته است. مبدأ این خط سیر مدینه و مقصد آن مرو بود. مسیری که مأمون تأکید داشت حضرت رضا علیه السلام را از آن عبور دهد، یکی از راههای متداول آن زمان به شمار می رفت و آن از مدینه به بصره و از طریق سوق الاهواز (اهواز) به فارس و سپس از راه کویر و بیابان میان ایالتهای فارس و خراسان می گذشت و به مرو ختم می شد.

راه دیگری که در آن زمان متداول بود از مدینه به سمت کوفه و مدینه السلام (بغداد) می رفت و سپس از آن جا به سمت ری، قم و خراسان و بالاخره به مرو منتهی می شد. این خط سیر اخیر از سه شهر حسّاس: کوفه، بغداد و قم می گذشت.

شهر کوفه مرکز تجمّع شیعیان و پایگاه علویان محسوب می شد و همواره شاهد قیامها و نهضتهای علویان بر ضد حکّام بنی امیه و بنی عبّاس بود. بغداد در زیر

۱- جهت اطلاع: به کتابنامه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در بخش ضمائم کتاب حاضر رجوع شود.

سیطره عبّاسیان متعصّب و مخالفان سیاسی مأمون اداره می شد، و در کشمکشهای سیاسی و خاندانی میان مأمون و برادرش امین تبدیل به کانون توطئه برضد مأمون شده بود. شهر قم، از معدود شهرهای ایران به شمار می رفت که دارای تمایلات شیعی بود و محبّت به خاندان علی بن ابی طالب در آن موج می زد.

از این رو مسیری که مأمون برای انتقال امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو انتخاب کرده بود از دیدگاه جغرافیای طبیعی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی بسیار حساب شده و زیرکانه بود. بررسی جغرافیای تاریخی هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به گونه ای که به تفصیل و با طرح جزئیات حوادث، شهر به شهر، منزل به منزل به شرح آن خواهیم پرداخت خود به تنهایی نمایانگر ماهیّت ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام است و به اعتقاد نگارنده، ترسیم جغرافیای تاریخی عزیمت امام رضا علیه السلام و حوادثی که در طول این سفر رخ داده یکی از دلایل روشن ماهیّت ولایتعهدی است که به بسیاری از پرسشها و سوء تعبیرها درباره پذیرش آن از سوی امام علیه السلام خاتمه می دهد. امام رضا علیه السلام در طول این سفر همواره دست به اقداماتی زد که مآلاً به افشای اهداف مأمون از طرح ولایتعهدی و اعلام مواضع خود نسبت به پیشنهاد مأمون انجامید. این اقدامات از همان ابتدای سفر آغاز شد و در طول سفر هر گاه که فرصت مغتنم بود ادامه می یافت تا هنگامی که حضرت به مرو رسید. مواضع امام بعد از پذیرش تحمیلی ولایتعهدی شدّت بیشتری به خود گرفت، و سرانجام منجر به شهادتش شد.

تأمّلاتی در منابع و مآخذ

۱- یکی از نقایص مهم منابع تاریخ زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام عدم توجه به عنصرهای «زمان»، «مکان» و «ترتّب حوادث» است. متأسفانه این اشکال در اکثر منابعی که در تحقیق حاضر مورد بررسی و یا بهره برداری قرار گرفت، مشاهده شد. باید اعتراف کرد که اکثر منابع تاریخ زندگانی ائمه علیهم السلام، «تاریخ شفاهی» است که به

صورت مکتوب نگارش یافته و فاقد ویژگیهای «تاریخ علمی» است. به همین دلیل شیوه نگارش بسیاری از مورّخانِ قدیم و جدید، نگارش روایی است که عمدتاً به شرح وقایع و یا حادثه نگاری محدود می شود. از این رو بسیاری از روایتها فاقد

جنبه های «زمانی» و «مکانی»، هستند. به طوری که بسختی می توان تشخیص داد حادثه ها در کجا و در چه زمانی روی داده انـد. ترتّب حوادث، جلو و به دنبـال بودن آنها و نیز تأثیر متقابل ماجراها بر یکـدیگر از جمله مواردی است که به نـدرت مورد توجّه واقع شده است. این نقایص در بررسیهای تاریخی، محقق را با ابهامات و معضلات فراوانی روبرو می سازد و مورّخ را از دریافت شرایط و سایر جنبه های تاریخی و عناصر مؤثّر بر حوادث بازمی دارد.

۲- به علاوه در منابع تحقیق حاضر، بجز معـدودی از آنها، غالب منابع فاقـد «نگرش همه جانبه» به حوادث می باشـند و اصولاً کمتر به تجزیه و تحلیـل حوادث پرداخته انـد. از تناقضـات تـاریخی به سـادگی عبور کرده انـد و در جـایی که نیـاز به شـرح و توضیح و تحلیل است با کلی گویی گذشته و از ذکر شرایط و یا عناصر مؤثّر بر شکل گیری ماجراها کمتر سخن به میان آورده اند.

۳- یکی دیگر از اشتباهاتی که در منابع و مآخذ این تحقیق ملاحظه می شود، عدم توجه به جغرافیای طبیعی و سیاسی مناطق و شهرهایی است که در مسـیر عبور حضـرت امام علی بن موسـی الرضا علیه السـلام واقع شده است. مثلاً بعضی خط سیر حرکت امام رضا علیه السـلام را از شـهر و منطقه ای ذکر کرده اند که هیچ تناسبی با مسـیر راههای متداول آن زمان نداشته و اصولاً با مسیر جغرافیایی طبیعی راهها و شـهرها در تناقض است. این گونه اشـتباهات، متأسـفانه مأخـذ نقل مورّخان جدیـد نیز شـده که عمدتاً ناشی از فقدان آگاهیهای جغرافیای تاریخی است.

۴- پـاره ای مورّخـان قـدیم و بـه تبع آنهـا مورّخـان جدیـد بـدون تـوجه و در نظر گرفتـن موقعیّتهـای سیاسـی مـذهبی شـهرها گزارشـهایی از عبور و یا توقف علی بن موسـی الرضا علیه السـلام ثبت کرده انـد. این گزارشـها علاوه بر این که به لحاظ جنبه هـای تـاریخی بـا اغلاط و تناقضات فراوان روبروست و مورد تأییـد منابع معتبر تاریخی نیست، با مسـیری که مأمون به تصـریح منابع موثّق برای عبور حضرت رضا علیه السلام تعیین کرده بود

نیز مغایرت کامل دارد و فاقد پایه و اساس منطقی است.

۵- برخی از کتابهای تاریخی، خصوصاً منابع تاریـخ محلّی، از قدمگاهها و توقفگاهها و یا مساجدی در شـهرهای مختلف ایران نام برده اند که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن اماکن توقف داشته و یا نماز گزارده است. این اماکن

علی القاعـده مربوط به همان سـفر حضـرت از مدینه به مرو بوده ولی بعضـی از آنها در شـهرهایی واقع شده اند که محل عبور امام علیه السـلام نبوده است. به عنوان مثال: «هشت قـدمگاه» در منطقه ای، منسوب به حضـرت رضا علیه السـلام ثبت شـده که اساساً واقعیّت

تاریخی ندارد و عمدتاً منشأ آنها خواب و یا رؤیا است. این اماکن منحصـراً مربوط به مسیر آن حضرت از ایران است و در سایر کشورهـایی که در خـط سـیر حضـرت قرار گرفته انـد مشاهـده نشـده است. وجـود این امـاکن - هر چنـد سـاختگی - اگر چه نمایانگر میزان عشق و علاقه مردم ایران به خانـدان عصـمت و طهارت است ولی نمی توانـد دسـتمایه مناسبی برای تعیین مسـیر عبور حضـرت رضا علیه السـلام - آن چنان که پاره ای از کتب به آن تکیه کرده انـد - باشـد و تنها در صورت وجود اعتبار و سندیّت تاریخی است که قدمگاهها می توانند راهنمایی تعیین کننده باشند.

۶- علاوه بر این اماکن ساختگی، حوادثی را نیز در برخی از تذکره ها و مناقب به علی بن موسـی الرضا علیه السلام نسبت داده اند که کاملاً جنبه افسانه ای و غیرتاریخی دارد. متأسـفانه برخی از این خطاهای تاریخی به طور غیر محققانه ای دستمایه برخی از نویسـندگان جدیـد شـده است و چنـانچه به اهتمام معـدود مورّخان معاصـر آثار ارزشـمندی پیرامون زنـدگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تألیف نشده بود، این گونه کتب، تا نسلها در حافظه دوستداران و شیعیان آن حضرت علیه السلام باقی می ماند.

ص:۱۲

از مدینه تا بصره

مأموریت به مدینه

هنگامی که رجاءبن ابی ضحاك و یاسر خادم(۱) از سوی مأمون مأموریت یافتند تا

ص:۱۳

۱- بعضـی از منابع از جمله الارشاد؛ مقاتل الطالبیین؛ روضه الواعظین می نویسند: مأموری که مأمون برای عزیمت امام از مدینه به سوی مرو گسـیل داشـته بود، عیسـی بن یزیـد جلودی بود. امـا اکثر منابع در مورد رجاءبن ابی ضـحاك و یاسـر خادم اتفاق دارنـد و صـحیح همان است، زیرا جلودی، همان کسـی بود که به دسـتور هارون الرشـید خانه های علویان و فرزندان علی علیه السـلام را در مـدینه غارت کرد و آسـیب رساند و حتی از زیورآلات و جامه زنانشان نگذشت. چنین فردی برای این مأموریت خطیر نمی توانست از سوی مأمون انتخاب خوبی باشـد. بررسـی کنیـد، شـیخ مفیـد، الارشاد، ۲/۲۵۰؛ ابوالفرج اصـفهانی، مقاتل الطالبیین، ص۵۲۳؛ فتـال نیشابوری، روضه الواعظین، ص۳۶۹. و مقایسه کنیـد با شـیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السـلام، ۲/۳۹۸ و ۴۰۱. نگاه کنیـد به جریر طبری، تاریـخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۳/۵۶۵۹ ابن اثیر، الکامل فی التاریـخ (چاپ بیروت)، ۴/۱۶۲؛ مسـعودی، مروّج الذهب و معادن الجوهر، ۲/۴۴۱؛ ابن واضـح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۴۶۵؛ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۷. کلینی می نویسد: «مأمون نامه ای به امام رضا علیه السـلام نوشت و آن حضـرت را به خراسان (مرو) طلبید، امام علیه السـلام به عللی عذر خواست، مأمون پیوسته به آن حضرت نامه می نوشت. تا آن حضرت دانست چاره ای ندارد و مأمون دست بردار نیست لـذا از مـدینه بیرون شـد...». ابوالفضل بیهقی می نویسـد: «سـهل بن فضل خواست که خلافت را از عبّاسـیان بگردانـد و به علویـان درآورد... معتمـدی از خویشـان خود نـامزد کرد تـا با معتمـد مأمون همراه شـد و هر دو به مـدینه رفتنـد. ابوالفضل بیهقی، تاریـخ بیهقی،ج۶، (از مجلـد ۱)، ص۱۹۰. صـاحب بحرالانساب بـدون ذکر هیـچ منبع معتبری از سـلیمان بن ابراهیم بن محمـدبن داود بن قـاسم بن حبیب بن عبـداللّه حبیب بن شـجاع بن ارقم، به عنوان فرسـتاده مـأمون نـام می برد که از طوس به همراه چهارصد نامه برای حضرت روانه مدینه شد. ر.ك. به: ابن یحیی خزاعی، بحرالانساب، ص۱۰۰.

علی بن موسی الرضا علیه السلام را به مرو آورند، امام علیه السلام در مدینه بود. حضرت رضا علیه السلام همچون پدر بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السلام در مدینه اقامت داشت (این که منزل امام علیه السلام در کدام، محله از محله های شهر مدینه الرسول بوده منابع، اطلاعات چندانی به ما نمی دهند). رجاءبن ابی ضحاک و یاسر خادم، به منزل امام علیه السلام رفتند و نامه مأمون را به حضرت تسلیم کردند. امام علیه السلام با فرستادگان مأمون سخنی نگفت و با کراهت نامه را خواند و بناچار پیشنهاد مأمون را پذیرفت و آماده سفر شد.(1) در اوّلین گام قبل از آغاز سفر به سوی مرو، امام دست به اقداماتی زد که ماهیّت پذیرش ولایتعهدی را آشکار ساخت مثل صحنه دردناکِ وداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله، تعیین جانشین بعد از خود و کیفیّت وداع با اهل بیت خود.

وداع با رسول اکرم صلی الله علیه و آله

شیخ صدوق به سند خود از محول سیستانی نقل می کند که چون قاصد مأمون برای احضار حضرت رضا علیه السلام از خراسان به مدینه وارد شد من در مدینه حضور داشتم، حضرت برای وداع با مرقد مطهّر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد آستانه مقدس شد. چندین مرتبه به مرقد آن حضرت صلی الله علیه و آله نزدیک شد و وداع کرد و سپس بازگشت و هر

۱- ر.ک. به: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۱۳۹؛ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۴؛ شیخ مفید، الارشاد،ص۲۹۰ و ۲۹۱؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص۳۶۷؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۳۰۰؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص۱۵۸؛ ملا باقر مجلسی، بحارالانوار، ۴۹/۹۲؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص۵-۶۵۳؛ خواجه ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/۱۹۱... از جمله تذکره نویسان متأخر که پذیرش سفر مرو را از سوی امام رضا علیه السلام «بدون اکراه» ذکر می کند جواد فاضل است وی در کتاب خود بدون هیچ گونه مأخذ و سندی، می نویسد: «مأمون در نامه ای که به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تقدیم داشته از منویات خود سخنی نگفته، بلکه فقط با لحن تقاضا و تمنّا از امام دعوت کرده به مرو تشریف فرما شود، امام نیز این دعوت را قبول فرمود» ر.ک. به: معصومین چهارده گانه، امام رضا علیه السلام، ص۱۰۵.

بار که نزدیک ضریح می آمد با صدایی بلند می گریست. من به حضور آن

حضرت علیه السلام شرفیاب شدم، سلام کردم و او را (به خاطر) طلب کردن مأمون به خراسان تهنیت گفتم. آن حضرت فرمود: من را واگذارید، همانا از جوار جدّ بزرگوارم صلی الله علیه و آله بیرون می روم و در غربت رحلت می کنم و در کنار قبر هارون دفن خواهم شد. محول سیستانی می گوید: تا خراسان آن بزرگوار را مشایعت کرده، همراه وی بودم تا این که در طوس وفات یافت و او را نزد هارون دفن کردند.(۱)

مسعودی نیز در اثبات الوصیّه و ابن شهرآشوب در المناقب این روایت را به نقل از محمّدبن عیسی نقل کرده اند.(۲)

تعیین جانشین و پیشوای شیعیان

حضرت رضا علیه السلام از آنجا که سرانجام این سفر را می دانست، فرزندش جواد علیه السلام را که در آن زمان کودکی چند ساله بود به هنگام وداع با جدّش به مسجدالنّبی برد، حضرت جواد علیه السلام قبر مطهّر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفت، امام رضا علیه السلام فرمود: ای رسول خدا، من او را به شما سپردم. حضرت جواد علیه السلام عرض کرد ای پدر، به خدا قسم که به جانب خدا می روی. سپس حضرت رضا علیه السلام به تمامی وکلا و اصحاب خود فرمود: سخنان او را گوش کنید و امر او را اطاعت نمایید و ترک مخالفت وی کنید. و نزد ثقات اصحاب خود تصریح بر امامت او فرمود و به آنها

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۶۴؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص۳۹۴.

۲- نگاه کنید به: ابن شهرآشوب، المناقب، ص۱۹۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص۳۹۴. و همچنین ر.ک: به: مجلسی، بحارالانوار ترجمه موسی خسروی، ۱۲/۱۰۵. صاحب بحرالانساب، وداع آن حضرت علیه السلام را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شب یکشنبه پانزدهم محرّم الحرام ذکر کرده است. وی به شرح خوابی که حضرت رضا علیه السلام هنگام وداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده، می پردازد که در منابع قدیم ذکری از آن نشده است و به گونه ای که در فصول آینده به برخی از جنبه های تاریخی این کتاب اشاره خواهیم کرد، علاوه بر خلط میان تاریخ و افسانه، اغلاط و اشتباههای فاحشی در این کتاب به چشم می خورد که ارزش تاریخی آن را از سایر کتب تاریخی شفاهی پایین می آورد. ر.ک. به: یحیی خزاعی، بحرالانساب، چاپ دارالخلافه طهران، ۱۲۶۸.

شناساند که حضرت جوادالائمه جانشین و قائم مقام اوست.(۱)

حدیقه الرضویه یکی از محدود تذکره هایی است که می نویسد: حضرت بعد از وداع با قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به روضه جدّه اش حضرت صدیقه زهرا علیهاالسلام مشرف شد و درد دلهای خود را به آن حضرت عرض کرد.(۲)

وداع با اهل بیت علیهم السلام

امام علیه السلام هنگامی که قصد خارج شدن از مدینه را کرد، دستور داد اهل بیت و خاندان وی در اطراف ایشان گرد آمدند، آنگاه فرمود: بر من بگریید تا صدای شما را بشنوم.(۳) گریه کردن بر مسافری که به سفر می رود امری است غیر متعارف، اما این که امام چنین دستوری می دهد، قصد آن دارد که به اهل بیت خود بگوید من دیگر از این سفر بازنخواهم گشت. این موضوع را مسعودی در اثبات الوصیه و ابن شهرآشوب در المناقب به تصریح بیان کرده اند. آن دو به نقل از محمّدبن عیسی روایت کرده اند که حضرت رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که خواستند مرا از مدینه بیرون برند من اهل و عیال خود را گرد آوردم و به آنها امر کردم بر من گریه کنند تا من گریه و زاری آنها را بشنوم، سپس از آنها جدا شدم و دوازده هزار دینار برای آنها گذاشتم. پس فرمود: من به سفری می روم که دیگر به جانب اهل و عیال خود باز نخواهم

۱- ابن شهرآشوب، المناقب، ص۱۹۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص۳۹۴؛ محمّدبن جریر طبری، دلائل الائمّه، ص۱۷۶ چاپ نجف؛ باقر مجلسی، بحارالانوار، ۲/۳۲. مجلسی می نویسد: حضرت علیه السلام دست فرزندش را گرفت و در مسجد پیامبر برد و در کنار قبر رسول خدا ودایع امامت را به او سپرد و او را از جریان آینده مطلع کرد و سپس حرکت نمود. درّالنظیم، به نقل از شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص۶۵۷. و همچنین، شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۳۱۹.

۲- محمّدتقی خراسانی، حدیقه الرضویه، ص۷۴ به نقل از عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۴۷۶.

۳- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۶۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۰۵؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/۱۷۹. شیخ عباس قمی، این ماجرا را به نقل از یوسف بن خاتم شامی، در درّالنظیم نیز آورده است. ر.ک. به: شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص۶۵۷.

گشت.(۱)

آغاز سفر و ملاحظاتی درباره عزیمت امام علیه السلام به مکّه

منابع اوّلیه و سایر تواریخ معتبر آغاز حرکت امام رضا علیه السلام را از مدینه به سوی بصره ذکر کرده اند.(۲) با این وجود برخی از منابع بخصوص تذکره های متأخّر می نویسند: حضرت ابتدا به مکّه رفت و در این سفر امام جواد علیه السلام نیز همراه ایشان

بود، امام علیه السلام با خانه خدا وداع کرد و سپس از مکّه به سفر ادامه داد.

مسند الامام الرضا علیه السلام به نقل از راوندی در الخرائج می نویسد: امام رضا علیه السلام با همراهان خود وارد مکّه مکرّمه شد و خانه خدا را زیارت کرد و با اهل بیت وداع نمود. محمّدبن میمون گوید: من در مکّه با آن جناب بودم و پیش از آن که به طرف خراسان حرکت کند عرض کردم تصمیم دارم به مدینه برگردم نامه ای برای فرزندت ابوجعفر علیه السلام بنویس تا با خود ببرم. حضرت رضا علیه السلام تبسّمی فرمود و نامه را نوشت، من نامه را به مدینه بردم و به حضرت جواد دادم...(۳)

شیخ مفید نیز در الارشاد بدون تأکید بر عزیمت امام رضا علیه السلام از مدینه به مکّه در سفر تاریخی ای که آن جناب به خراسان داشت به نقل از مسافر روایت می کند که من خدمت حضرت رضا علیه السلام در منی بودم، یحیی بن خالد از آن جا عبور کرد در حالی که سر و روی خود را از غبار پوشانده بود، حضرت فرمود: این بیچاره ها نمی دانند، امسال چه بر سرشان خواهد آمد، سپس فرمود: از آن شگفتر من و هارون

۱- ابن شهرآشوب، المناقب، ص۱۹۶؛ مسعودی، اثبات الوصیّه، ص۳۹۴؛ همچنین نگاه کنید به: جریر طبری، دلائل الائمّه، ص۱۷۶؛ باقر مجلسی، بحارالانوار، ۲/۳۲؛ شیخ یوسف بن خاتم شامی، درّالنظیم به نقل از شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص۶۵۷.

۲- نگاه کنید به: ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳/۱۷۶؛ مسعودی، اثبات الوصیّه، ص۲۰۵؛ کلینی، الکافی، ۲/۴۰۷؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۳۰۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ص۲۹۰؛ ملاباقر مجلسی بحارالانوار، ۴۹/۹۲؛ و ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۷/۳۸۷ و سایر منابع.

۳- عزیزاللّه عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، متن عربی، ۱/۱۶-۲۱۵. همچنین نگاه کنید به: مسعودی، اثبات الوصیّه، ص۳۹۴. مجلسی با تفاوتهایی این روایت را آورده است، ر.ک به: بحارالانوار، ۱۲/۱۰۸.

مانند این دو هستیم (دو انگشت خود را به هم چسبانید) یعنی من و هارون در کنار هم دفن خواهیم شد. مسافر گوید: به خدا من معنی سخن آن حضرت را نفهمیدم تا

وقتی که حضرت را در کنار هارون دفن کردیم.(۱)

اگر گفته شیخ مفید را در این باره بپذیریم، زمانی که حضرت در سفر حج بود، بنابر آنچه مسافر از حضرت نقل می کند که من و هارون در کنار هم دفن خواهیم شد، معلوم می شود که هنوز هارون در قید حیات بوده است، بنابراین با توجه به مرگ هارون در سال ۱۹۳ و هجرت امام علی بن موسی علیه السلام از مدینه به مرو در سال ۲۰۰ قطعاً این روایت مربوط به آن سفر نیست.(۲)

معتبرترین منبعی که از وداع آن حضرت با خانه خدا روایت می کند، شیخ صدوق است که می نویسد: حضرت برای طواف بیت الحرام به مکّه رفت و فرزند برومند خود جوادالائمّه را که شش سال داشت با خود به همراه برد. موفق غلام آن حضرت، حضرت جواد علیه السلام را روی دوش خود گذاشت و در حرم طواف می داد. چون حضرت جواد علیه السلام به حجر اسماعیل رسید از دوش موفق به زیر آمد، آن جا نشست و اشک از دیدگان وی جاری شد، مدتی گریست، موفق عرض کرد، قربانت شوم برخیز، گریه بس است. حضرت جواد علیه السلام فرمود: موفق از این جا حرکت نکنم تا آن گاه که خدا بخواهد. موفق خدمت امام رضا علیه السلام رفت و جریان را عرض کرد.

۱- شیخ مفید، الارشاد، ۲/۲۴۹. شیخ صدوق نیز به روایت خود از موسی بن مهران می نویسد: امام رضا علیه السلام را در مسجد مدینه ملاقات کردم در حالی که هارون خطبه می خواند فرمود: آیا می دانید که من و او در یک خانه مدفون خواهیم شد؟ و نیز از محمّدبن فضیل مروی است کسی از حضرت رضا علیه السلام شنیده بود - در حالی که آن بزرگوار در منی یا عرفات به هارون نظر می کرد - که می فرمود: من و هارون این چنین باشیم و دو انگشت خود را به هم چسباند و ما مقصود آن بزرگوار را ندانستیم تا این که واقعه طوس به وقوع پیوست و مأمون امر کرد حضرت رضا علیه السلام را در جنب هارون دفن کردند. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۷۳. این روایت را، مسعودی با تفاوتهایی نقل کرده است. ر.ک. به: مسعودی، اثبات الوصیّه، ص۳۹۱.

۲- مقایسه کنید با روایت موسی بن مهران که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام آورده است چنانچه ملاحظه خواهید نمود این روایت بنابر گفته شیخ صدوق در مکّه هنگامی که حضرت به هارون نظر می کند بیان شده است. نگاه کنید به: پاورقی قبل.

حضرت رضا علیه السلام گریان نزد فرزندش آمده او را در آغوش گرفت و سر و سینه اش را بوسید و فرمود: نور دیده ام چرا این قدر گریه و زاری کرده ای، حضرت جواد علیه السلام

گفت: چگونه خود را تسلی دهم در حالی که می بینم شما آن چنان با خانه خدا وداع می کنی که گویا دیگر مراجعت نخواهی کرد و من یتیم خواهم شد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای فرزند دلبندم به قضای الهی راضی شو و در هر پیشامدی صابر و شکیبا و خرسند و شادمان باش، آنگاه هر دو در آغوش هم گریستند و با هم وداع کردند. حضرت جواد به مدینه و حضرت رضا علیه السلام به سوی خراسان حرکت کردند.(۱)

این گفته شیخ صدوق درباره حضور حضرت جواد علیه السلام با آنچه راوندی در الخرائج در روایتی که از محمّدبن میمون نقل می کند «من نامه حضرت را از مکّه به مدینه بردم و به حضرت جواد دادم.» اختلاف دارد و معلوم می شود در آن هنگام حضرت جواد علیه السلام در مدینه به سر می برده است. علاوه بر این اختلاف، به لحاظ جغرافیای راههای متداول آن زمان عزیمت امام علیه السلام به مکّه در مسیر مخالف راه مدینه به مرو است و برابر آنچه ابن خردادبه در المسالك و الممالك و قدامه بن

جعفر در کتاب الخراج و یعقوبی در البلدان و ابن رسته در الاعلاق النفیسه که به ترتیب در سالهای ۲۵۰، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۹۰ ه . ق تألیف شده اند می نویسند: از مدینه تا مکّه ۲۸۶ میل، برابر ده منزل راه است که این مسافت در مسیر مخالف راه مدینه به مرو است.(۲) صرفنظر از این ملاحظات، بنابر گزارشهای تاریخی، مأمون اصرار داشت حضرت را از مدینه به سوی بصره و فارس و سپس به سوی مرو (خراسان) حرکت دهد و یکی از دلایل مهم این تصمیم اوضاع سیاسی حاکم بر بعضی از

۱- هروی، حدیقه الرضویه، ص۷۴؛ عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۴۷۸. اثبات الوصیه، نیز با تفاوتهایی به نقل از امیه بن علی آن را روایت می کند ر.ك. به: مسعودی، اثبات الوصیه ترجمه محمّدجواد نجفی، ص۳۹۴. بعضی از تذکره نویسان متأخر نیز بدون ذکر مأخذ، روایت فوق را با تفاوتهایی نقل کرده اند. ر.ك. به: جواد فاضل، معصومین چهارده گانه (علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص۱۰۵؛ واحد تدوین و ترجمه، سرچشمه های نور، امام رضا علیه السلام، ص۱۸۲.

۲- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۸-۲۰۷؛ یعقوبی، البلدان، ص۹۳؛ ابن قدامه، کتاب الخراج، ص۱۱. جهت اطلاع از منازل مابین مدینه تا مکّه نگاه کنید به: یادداشت شماره ۱.

شهرها بود. مأمون سفارش مؤکّد داشت که حضرت را از مدینه به سمت کوفه و قم

عبور ندهند زیرا در این خط سیر، علاوه بر شهرهای کوفه و قم که پایگاه شیعیان بود، شهر بغداد نیز در مسیر این راه به سمت ایالت جبال و قم قرار داشت که اهمیّت آن به لحاظ سیاسی کمتر از دو شهر یاد شده نبود. در دو شهر کوفه و قم شیعیان پایگاه محکمی داشتند و نوعاً نسبت به سفر اجباری امام رضا علیه السلام واکنش نشان می دادند، و بغداد نیز با توجه به این که مرکز تجمّع و پایگاه عبّاسیان متعصّب

و مخالف با سیاستهای مأمون مبنی بر خارج کردن خلافت از دودمان آل عبّاس و انتقال آن به آل علی علیه السلام بود، شهر بی خطری از دیدگاه مأمون به حساب نمی آمد.

شهر مکّه نیز به لحاظ سیاسی در آن زمان و مقارن بودن با شورش علویان بر ضد مأمون از اهمیّت ویژه ای برخوردار بود. محمّدبن جعفربن محمّدبن علی بن حسین علیه السلام معروف به «دیباج» و حسین بن حسن علی بن حسین بن علی علیه السلام معروف به «ابن افطس»، در سال ۲۰۰ ه ق قیام کردند. دیباج در مکّه و نواحی حجاز قیام کرد و خود را امیرالمؤمنین خواند و ابن افطس نیز که در مدینه ظهور کرد قیام خود را به سوی مکّه کشاند و هنگامی که مردم در منی بودند به آنها پیوست و امیرالحاج داودبن عیسی بن موسی هاشمی در نتیجه قیام او فرار کرد.(۱) پرواضح است که سفر امام رضا علیه السلام به مکّه در شرایطی که با اجبار برای پذیرش ولایتعهدی

عازم مرو بود، به لحاظ سیاسی مغایر سیاست مأمون و دستور وی به فرستادگانش می باشد. در نهایت به نظر نگارنده سفر امام رضا علیه السلام از مدینه به سوی مرو در مسیر مکّه به لحاظ جغرافیای راه، اوضاع سیاسی، و نیز از حیث تزلزلی که در روایات

۱- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ۲/۴۱-۴۳۹؛ ابوالولید ارزقی، اخبار مکّه، ص۱۶۸ و ۱۹۲؛ ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۴۶۱؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص۱۵۹؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۳۰۲؛ حمداللّه مستوفی، تاریخ گزیده، ص۳۱۱؛ جریر طبری، تاریخ طبری، چاپ بیروت، ۵/۱۲۲ و ۱۲۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، (چاپ بیروت)، ۴/۱۵۳؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ۲/۴۴۰؛ فصیحی، مجمل فصیحی، ۱/۲۱۹. پاره ای از منابع از خروج محمّدبن جعفر صادق در مکّه نیز نامی به میان آورده اند. ر.ک. به: نخجوانی، تجارب السلف، ص۱۵۹ و ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۳۰۲.

دیده می شود چندان قرین صحّت نیست.(۱)

به سوی بصره

مبدأ هجرت تاریخی امام رضا علیه السلام مدینه و مقصد آن مرو بود به گونه ای که شرح آن رفت، مأمون فرستادگان خود را مکلّف کرده بود که حضرت را از راه بصره(۲) حرکت دهند.

قبل از بررسی جغرافیای راه مدینه تا بصره لازم است اطلاعاتی درباره بصره دریافت کنیم، تا علت مسیر حرکت امام علیه السلام از این شهر و نیز ماهیّت پذیرش ولایتعهدی روشنتر شود.

بنای شهر بصره در سال ۱۴ هجری در زمان خلیفه دوم نهاده شد، بلاذری (۱۹۸-۲۹۷) در فتوح البلدان می نویسد: چون عتبه بن غروان در خدیبه فرود آمد به

عمربن خطاب نامه نوشت که مسلمانان را جایی باید تا زمستان را در آن گذرانند و چون از جنگ بازآیند در آن جا بیاسایند. عمر پاسخ داد که سپاهیان را همه در یک جا گرد آور و چنان کن که آن جای نزدیک آب و چراگاه باشد و آن را بهر من نیز در نامه ای وصف کن. عتبه نوشت: من زمینی یافته ام پر درخت بر کرانه صحرا و نزدیک علفزار، در آن مردابهایی است پوشیده از نای، چون عمر بخواند گفت: زمینی است خرّم، نزدیک آبشخورها و چراگاهها و بیشه ها و فرمان داد که عتبه مردمان را در آن سرزمین منزل دهد. وی مسلمانان را بدان جای آورد، خانه ها از نی بنا نهادند و عتبه مسجدی هم از نای بساخت و این همه در سال چهارده هجری بود.(۳) از آن پس

۱- لازم به تذکّر است که نظیر این اختلافات در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام به کرّات در منابع بهچشم می خورد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. برای اطلاع از راه مکّه به بصره نگاه کنید به: یادداشت شماره ۲.

۲- مترجم تاریخ یعقوبی در نقل این خبر چنین می نویسد: علی بن موسی بن جعفر علیه السلام را مأمون از مدینه به خراسان آورد و فرستاده اش نزد آن حضرت رجاءبن ابی ضحاك خویشاوند فضل بن سهل بود. آن بزرگوار را از راه ماه بصره آوردند تا به مرو رسید و مأمون در روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ ایشان را ولیعهد خود نمود. ر.ك. به: ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمّد ابراهیم آیتی، ۲/۴۶۵.

۳- احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص۲۰۱.

هنگامی که مسلمانان به جنگ می رفتند آن نای ها (خانه ها) را برچیده، درهم می پیچیدند و به کناری می نهادند، تا از جنگ بازآیند، آنگاه خانه ها را از نو می ساختند و حال چنان بود تا مردم مکانهای خویش برگزیدند و خانه ها (از خشت و گل) بساختند.(۱)

بصره توسط حاکمانی منتخب از سوی بنیانگذار آن اداره می شد و پس از او عثمان خلیفه سوّم در این شهر صاحب پایگاه شد و سپس معاویه و خلفای بنی امیّه و آنگاه بنی عبّاس ولایتداران این شهر (بصره) را تعیین می کردند و به طوری که در تاریخ مشهور است، این شهر محل تجمّع عثمانیان بود.(۲) در حوالی این شهر، شهری موسوم به شقّ عثمان وجود داشت که نوادگان عثمان در آن موطن داشتند(۳) و در این شهر شیعیان پایگاهی نداشتند.(۴)

در زمان امامت علی علیه السلام بصره کانون توطئه بود. جنگ جمل در بصره روی داد و علی علیه السلام در سال سی وشش هجری هنگامی که وارد بصره شد، در خطبه ای طولانی اهل بصره را ملامت کرد و فرمود: ای اهل سبخه (محلی است در بصره) اخلاق شما از مردم پست، و اعمال شما ناچیز، و دین شما تلخ و شور است. حضرت مکرر اهل بصره را مذمّت کرد.(۵)

از سویی دیگر بصره در سالهای مورد بحث، در آتش خشونت زیدبن موسی علیه السلام

۱- احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص۲۰۲، یاقوت در معجم البلدان تألیف ۶۲۳ ه ق و صفی الدین بغدادی در مراصدالاطلاع (تألیف ۷۰۰ ه ق) درباره شهر بصره اطلاعات مفیدی ارائه می دهند. نگاه کنید به: اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۸۲-۲۶۶.

۲- شیبی، الصله بین التصوّف والتشّیع، ص۱۷۳ به نقل از جعفر مرتضی حسینی، زندگانی سیاسی هشتمین امام متن فشرده ص۱۲۳.

۳- بلاذری اسامی حکّام و ولایتداران مشهور بصره را که از سوی عمر، عثمان، معاویه، سلیمان بن عبدالملک، عمربن عبدالعزیز، هارون الرشید، یوسف بن عمر و یزیدبن ولید منصوب گردیده اند، نام برده است. نگاه کنید به: فتوح البلدان، ص۲۰۲ - ۲۰۵ و ۲۳۱.

۴- لسترنج، جغرافیایی تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۵۱.

۵- مسعودی، مروّج الذّهب، ۱/۷۲۳؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۸۲-۲۶۶؛ اعثم کوفی، الفتوح چاپ بمبئی، ص۳-۱۴۱ و ۱۴۶.

می سوخت(۱) و این در حالی بود که حضرت رضا علیه السلام با صراحت از اقدام برادرش

اظهار ناخشنودی می کرد.(۲) با توجه به این حادثه و همچنین سوابق تاریخی این شهر تصویر روشنی از علّت انتخاب بصره در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام توسط مأمون به دست می آید.(۳)

شرح منازل و مسافات مدینه تا بصره

منابع جغرافیایی و کتابهای مسالک و ممالک قدیم شرح مستقلی از منزلگاههای میان مدینه تا بصره ذکر نکرده اند، امّا از اطلاعاتی که در ذکر مسافات و منازل میان

مدینه و کوفه و کوفه به بصره ارائه می دهند می توان به منازل و مسافات میان مدینه تا بصره پی برد. در تلاقی راههای مذکور «معدن نقره» منزلگاهی است که از آن جا سه راه جداگانه به مدینه، کوفه و بصره وجود دارد، ما ابتدا منازل و مسافات میان مدینه تا معدن نقره و سپس از آنجا تا بصره را ذکر می کنیم.

ابن رسته در الاعلاق النفیسه، منازل میان مدینه تا معدن نقره را چنین شرح می دهد:

۱- از مدینه تا «رکابیه» (Rikabiya) ده میل است.

۲- از رکابیه تا «طرف» (Taraf) Tarf) پانزده میل است و آن منزلگاهی است که در ایّام حج جمعیّت زیادی در آن گرد می آیند و آب آشامیدنی آنها بارانی است که در آبگیرها جمع می شود.(۴)

۳- از طرف تا «سقره» (Saqara) هفت میل است.

۴- از سقره تا «بطن النّخل» (Batn-an-Nakhl) پانزده میل است و آن منزلگاهی

۱- جریر طبری، تاریخ طبری، متن عربی، ۵/۴۴-۵۳۵؛ ابن واضح یعقوبی،تاریخ یعقوبی، ص۴۲۱، ۴۶۱ و ۴۶۶؛ حمداللّه مستوفی، تاریخ گزیده، ص۳۱۱.

۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۸۱-۴۷۸.

۳- ابن بطوطه در سال ۷۲۵ ه . ق که از بصره دیدن کرده مردم این شهر را برخلاف شهر قم، کاشان، ساوه، طوس و نجف که شیعه و یا از غلاه شیعه بودند مردمی از مذهب سنت و جماعت می داند. ر.ک. به: ابن بطوطه، سفرنامه، ۱/۱۹۷.

۴- از طرف تا مدینه ۳۵ میل است. قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۱۱.

است پرجمعیّت و پرنعمت، دارای نخلستانها و مزارع بسیار که آب آشامیدنی آن از

قنوات است و چاه در آن جا کم عمق است و در پنج ذراعی آب ظاهر می شود، این سرزمین شنزاری بود که بعد از اسلام، معصب بن زبیر در ایام خلافت برادرش آن را آباد نمود.(۱) راه از بطن النخل تا «مکحولین» (Mokhalin) ادامه می یابد و از آن جا به «حصین» (Husain) می رود.(۲)

۵ - از حصین تا «عسیله» (Osaila) سیزده میل است، عسیله منزلگاهی است کم آب،(۳) تنگ و باریک که آب آشامیدنی آن از ۵ حلقه چاه آب تأمین می شود.

۶- از عسیله(۴) تا «محدث» (Mohaddeth) بیست و هشت میل است. محدث جایی است کم آب که(۵) استراحتگاه شبانه عسیله می باشد.

۷- از محدث تا «معدن نقره» (Madin-Naqira) ده میل(۶) و آن منزلگاهی است که بدویان بسیاری در آن ساکنند. آب شرب آنها از چاههاست ولی اندک است.(۷)

همان طور که اشاره شد معدن نقره منزلگاهی است که در مسیر چند راه قرار گرفته است و از آن جا راه به سمت مکّه، بصره، کوفه ادامه می یابد. ما مسیر راه را به

سوی بصره ادامه می دهیم.

اصطخری در مسالک الممالک می نویسد: از بصره به مدینه هژده (هیجده) مرحله باشد و به معدن نقره راه کوفه و بصره به هم افتد.(۸)

جیهانی در اشکال العالم می نویسد: راه بصره از آن جا (مدینه) هیجده منزل

۱- از طرف تا بطن النخل ۲۲ میل است. قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۱.

۲- الاعلاق النفیسه و کتاب الخراج مسافت میان، بطن النخل، مکحولین و حصین را ذکر نمی کنند.

۳- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۱.

۴- از عسیله تا بطن النخل ۳۶ میل است. قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۱.

۵- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۱.

۶- از عسیله تا معدن نقره ۴۲ میل است. همان.

۷- نگاه کنید به: ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۷-۲۰۶.

۸- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۸.

است و نزدیک معدن نقره با راه کوفه می پیوندد.(۱) ابن رسته نیز در الاعلاق النفیسه

می نویسد: هر کس بخواهد راه نباج (منزلگاهی است در مسیر راه بصره) را طی کند باید همان راه کوفه تا مکّه را بپیماید و هر کس بخواهد می تواند از راه مدینه نیز برود

و از جاده کاروان رو هم مسیر است، پس کسی که می خواهد از راه مدینه برود باید از نباج به «عیون» رود سپس تا «عناب» (Anab) و از آن جا تا معدن نقره سپس تا عسیله پیش برود و تا به راهی که از برای مدینه وصف کردیم برسد. در معدن نقره راه مردم بصره و کوفه به هم می پیوندد.

با توجه به این ملاحظات چنانچه از معدن نقره بخواهیم به سمت بصره حرکت کنیم باید از معدن نقره به سوی عناب و از آن جا به سمت عیون و از آن جا به سوی نباج برویم.(۲) نباج در دویست و شصت و دو میلی بصره است(۳) و از آن جا تا بصره شش منزل است.(۴)

ورود حضرت رضا علیه السلام به نباج

مسند الامام الرضا علیه السلام می نویسد: امام همام علیه السلام از قادسیه بیرون شد و از طریق بادیه به طرف بصره حرکت کرد و پس از چندی به ناحیه نباج رسید. نباج بر وزن کتاب نام دهکده ای است در کویر بصره که به آن نباج بنی عامربن کریز گویند و این قریه یکی از منازل حاجیان بصره است. یاقوت حموی در معجم البلدان گفته است: نباج در ده منزلی بصره قرار دارد و در این ناحیه جنگی بین بکربن وائل و تمیم روی داد که بر اثر آن تمیمیان پیروز شدند و آب نباج را عبداللّه بن عامر بن کریز

استخراج کرد، و در آن کشت و زرع نمود و نخلستانها ایجاد کرد.(۵) شیخ صدوق در

روایتی از ابوحبیب نباجی ورود حضرت را به نباج چنین شرح می دهد:(۶)

ص:۲۵

۱- ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ص۵۲.

۲- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۱۲.

۳- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۱۱-۲۱۰.

۴- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۱۷.

۵- عزیزاللّه عطاردی، مسندالامام الرضاع، ۱/۵۴.

۶- شرح این ماجرا با کمی اختلاف در کتابهای دیگر آمده است: نگاه کنید به: مجلسی، بحارالانوار ترجمه فارسی، ۱۲/۱۰۷؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال،ص۳۰۲؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/۱۷۷؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص۶-۴۹۵.

ابوحبیب نباجی گوید: در عالم رؤیا دیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نباج تشریف

آورد، و در مسجدی که حُجّاج فرود می آیند وارد شد. گویا من خدمت آن جناب رسیده، بر آن حضرت سلام کردم و پیش روی او ایستادم. در این هنگام طبقی را مشاهده کردم که از برگ درختان خرمای مدینه بافته بودند، و در آن طبق خرمای صیحانی بود. حضرت از آن طبق مشتی خرما برداشت و به من داد و من آنها را شمردم هیجده دانه بود. پس از این که از خواب بیدار شدم، خواب خود را چنین تعبیر کردم که من هیجده سال دیگر عمر خواهم کرد. بیست روزی از این جریان گذشت من در زمین خود به امور کشاورزی و باغداری اشتغال داشتم. شخصی نزد من آمد و گفت: ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه آمده و در مسجد نزول اجلال فرموده است. من به طرف مسجد حرکت کردم و دیدم مردم گروه گروه به دیدن آن جناب می شتابند، من نیز به خدمت حضرت رفتم. آن جناب در همان موضعی نشسته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیده بودم و زیر پای مبارکش تخته حصیری همچون حصیر زیر پای پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در پیش روی او طبقی که از برگ خرما بافته شده و بر آن خرمای صیحانی بود. پس بر آن جناب سلام کردم، پاسخ داد و مرا نزد خود طلبید و مشتی از آن خرما را به من عطا فرمود. من آنها را شماره کردم عدد آنها به قدر عدد خرماهایی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به من عطا فرموده بود. عرض کردم یابن رسول اللّه زیادتر از این به من عطا فرما، فرمود: اگر

رسول خدا زیادتر از این به تو عطا فرموده است ما هم زیادتر از این به تو عطا کنیم.(۱)

مسند الامام الرضا علیه السلام همین روایت را با کمی اختلاف به نقل از مسعودی در اثبات الوصیه می آورد، امّا در متن روایت، عبارت «حضرت از مدینه به نباج آمدند»

را ذکر نمی کند و می نویسد: امام علیه السلام از مدینه به مکّه و از آن جا به قادسیّه و از قادسیّه به نباج آمده است،(۲) در حالی که از روایت شیخ صدوق به روشنی استفاده

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۸-۴۵۷.

۲- نگاه کنید به: عزیزاللّه عطاردی، آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ص۸۰، و همچنین: مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۱۷۱-۱۷۰. مسعودی در اثبات الوصیه، عبارت «حضرت از مدینه آمد و در مسجد وارد شد» را ذکر کرده که احتمالاً در نقل روایت، مسند الامام الرضا علیه السلام آن را به سهو ذکر نکرده است. مسعودی در پایان روایت می افزاید حضرت آن روز در آنجا نباج بود، بعد از آن روز از طریق بصره و اهواز و فارس به طرف خراسان حرکت کرد. ر.ک. به: مسعودی،اثبات الوصیّه (ترجمه نجفی)، ص۳۹۶. سایر منابع با اختلافاتی به نقل از شیخ صدوق و یا بنابر روایت او ذکر می کنند. ر.ک. به: ابن صباغ، الفصول المهمّه فی معرفه الائمه، (طبع دارالخلافه)، ص۲۶۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ص۱۸۷؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۳۰۳؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/۱۷۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۷۷.

می شود که حضرت بعد از مدینه از طریق راه بصره به سوی نباج آمده است.

ابن شهرآشوب نیز در المناقب این روایت را ذکر می کند، امّا راوی آن ابن علوان

و مکان واقعه بصره است که در جای خود به شرح آن می پردازیم.(۱)

اما در این جا برای روشن شدن اختلافی که در مسیر حرکت حضرت از مکّه به قادسیه و از آن جا به نباج و بصره، و مسیر مدینه به نباج و بصره وجود دارد، ابتدا به

بررسی وقایع و حوادثی که در قادسیه روی داده می پردازیم.

ملاحظاتی درباره عبور امام رضا علیه السلام از قادسیّه (کوفه، بغداد و قم)

مسند الامام الرضا علیه السلام به نقل از بصائر الدرجات، روایتی را که در قادسیه روی داده طرح می کند، و می افزاید: «حضرت از طریق بادیه از مکّه به قادسیه رفت»(۲) و سپس در جایی دیگر می نویسد که «حضرت از قادسیه به سمت بصره رفت و در چند منزلی بصره به ناحیه نباج رسید.»(۳)

امّا آنچه در قادسیّه روی داده، بنابر روایت احمدبن محمّدبن ابی نصر بزنطی این است: هنگامی که حضرت به قادسیه آمد، مردم به استقبال ایشان رفتند. بزنطی که خود جزء استقبال کنندگان از حضرت بوده است می گوید: پس از این که به خدمت ایشان رسیدم فرمود: برای من اتاقی اجاره کن که دارای دو در باشد، دری به حیاط

باز شود و دری به بیرون تا مراجعه کنندگان به آزادی رفت و آمد داشته باشند.

۱- ابن شهرآشوب، المناقب، ۲/۳۹۷.

۲- عزیزاللّه عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۵۳، ۱۶۱-۱۶۰.

۳- عزیزاللّه عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۴-۵۳.

سپس حضرت زنبیلی برای من فرستاد که در آن تعدادی دینار و یک قرآن بود و خادم آن جناب نزد من می آمد و من مایحتاج زندگی او را تهیه می کردم و می فرستادم. روزی به حضرت علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم میل دارم مسأله ای از شما بپرسم ولی عظمت و جلال شما مانع می شود که سؤال خود را مطرح کنم و این سؤال برای من بسیار اهمیّت دارد و دوست دارم با طرح آن خود را از آتش جهنّم نجات دهم.

امام علیه السلام به من نگریست در حالی که بسیار اندوهگین بودم، فرمود: هر چه در نظر گرفته ای بپرس، عرض کردم: قربانت کردم من از پدرت در همین مکان پرسیدم جانشین شما کیست؟ پدرت شمار ا معرفی کرد و اینک در حالی که دو سال از آن سؤال می گذرد، از شما می پرسم که امام و جانشین بعد از شما کیست؟ حضرت علیه السلام در این هنگام فرزندش ابوجعفر امام جواد علیه السلام را به من معرفی کرد.(۱)

بنابر آنچه مسند الامام الرضا علیه السلام از توقف حضرت در قادسیه گزارش می دهد حضرت باید از راه کوفه گذشته باشد زیرا به صراحت می نویسد: حضرت از مکّه از طریق بادیه به قادسیه رفت.(۲) مسیر عبور حضرت از طریق مکّه به معدن نقره و از آن جا به سوی کوفه است، زیرا قادسیّه در پانزده میلی کوفه است.

ایرادی که بر این نظریه درباره توقّف حضرت و یا گذر ایشان در سفر تاریخی خود به خراسان وارد است صرف نظر از این که مأمون مؤکداً فرستادگانش را برحذر داشته بود که حضرت را به سوی کوفه ببرند این است که اوّلاً نباج در مسیر این راه قرار ندارد، بلکه در مسیر راه مدینه به بصره است (از مدینه و یا مکّه به معدن نقره و

از آن جا به سمت نباج که در شش منزلی بصره است و از آن جا به بصره). ثانیاً

بررسی منازل و نواحی میان قادسیه تا بصره نشان می دهند که نباج در شش منزلی

ص:۲۸

۱- عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۱۵۵ و ۱-۱۶۰ به نقل از: بصائر الدرجات،ص ۲۴۶. و با تفاوتی کلینی در الکافی، ۲/۶۳۱ و قرب الاسناد در ص۲۲۱ آورده اند.

۲- منابع جغرافیایی اطلاعی از منازل راه مکّه به قادسیه از طریق بادیه به طور واضح ارائه نمی دهند. راه متداول مکّه به قادسیّه همان راه مکّه به کوفه است، زیرا قادسیّه در چند منزلی راه کوفه است. ر.ک. به: یادداشت شماره ۱ راه مکّه به سوی کوفه و یادداشت شماره ۴.

بصره در مسیر مخالف راه قادسیّه به بصره است.(۱) علاوه بر آن اگر توقف حضرت را در قادسیّه یعنی در پانزده میلی کوفه بپذیریم این موضوع با توقف امام و یا گذر ایشان از نباج کاملاً متضادّ است، زیرا چنانچه فردی بخواهد از مکّه و یا مدینه به سوی قادسیّه و از آن جا به سمت نباج برود، لازم است راهی را که به قادسیه آمده بازگردد و از معدن نقره و یا هر راه دیگری وارد نباج و سپس بصره شود.

با این اوصاف نکته ای که احتمال توقف حضرت را در نباج نسبت به قادسیّه قوّت می بخشد، صراحت گزارش ابی حبیب نباجی است که می گوید: ورود حضرت به نباج زمانی بود که ایشان از مدینه عازم خراسان بودند، در حالی که این صراحت در گزارش بزنطی به چشم نمی خورد و از آنچه وی از امام رضا علیه السلام در قادسیّه می پرسد نمی توان به این نتیجه رسید که توقف امام علیه السلام در قادسیه مربوط به سفری است که حضرت به سوی خراسان رهسپار بوده است.(۲)

پاره ای از مورّخان جدید بدون توجه به جغرافیای تاریخی هجرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه به مرو و همچنین بی توجه به خط سیری که مأمون تعیین کرده بود و تأکیدات او مبنی بر این که حضرت را از طریق بصره و فارس به خراسان حرکت دهند و نه از کوفه و قم، به گونه ای غیر مستند و مستدل عبور حضرت را از مسیر شهرهای کوفه و قم ذکر کرده اند. در این جا لازم است اطلاعاتی درباره این دو شهر و همچنین شهر بغداد که قهراً در مسیر راه کوفه به ایالت جبال و قم واقع می شود برای بررسی تطبیقی نظریات این دسته از تذکره نویسان ارائه شود.

تحفه الرضویه می نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از مدینه به طرف خراسان

حرکت کرد، به شهر بغداد وارد شد. در آن جا مردی حمّامی، رجب نام از شیعیان با

۱- ر.ک. به: یادداشت شماره ۳ مسافات و منازل راه قادسیه تا بصره.
۲- در متن روایت بزنطی آمده بود: «از هنگامی که من این سؤال را از پدرتان کردم دو سال می گذرد» با توجه به این که شهادت امام موسی کاظم علیه السلام در سال ۱۷۳ ه ق است، و با صرف نظر از مدت زمانی را که حضرت در آخرین زندان هارون سپری کرد، این سخن با سال هجرت امام رضا علیه السلام که ۲۰۰ ه ق می باشد سازش ندارد و چندان اطمینانی به نظریه مسند الامام الرضا علیه السلام مبنی بر توقف حضرت در قادسیه با استناد به روایت بزنطی حاصل نمی شود.

اخلاص آن جناب بود و مکرر در مدینه به زیارت حضرت مشرّف می شد. چون از توجّه آن جناب به بغداد با خبر شد بی اندازه شاد گشت و تا سه فرسخی به استقبال آن جناب شتافت و در آن جا به زیارت مقدم همایونش رسید و حضرت را به خانه خود نزول اجلال داد. برخی از شیعیان بغداد به زیارت حضرت شتافتند. چند روزی حضرت در بغداد ماندگار شد. روزی به حمّامی فرمود: حمّام را آماده کن، امشب به حمّام خواهم رفت. حمّامی حسب الامر حمّام را زینت داد و تا آنجا که می توانست در نظافت و پاکیزگی حمّام کوشید. در نزدیکی حمّام مرد پیسی بود که برص تمام اعضای او را گرفته بود و بوی عفنی از بدن او استشمام می شد، به همین علّت کمتر از خانه خود بیرون می آمد و چون شنیده بود حضرت علیه السلام ممکن است امشب به حمّام تشریف فرما شود از موقعیت استفاده کرده، نزد «گلخن تاب» آمده و پنجاه درهم به او داد و از او درخواست کرد تا بگذارد در یکی از گوشه های حمّام مخفی شود شاید از برکت قدوم شریف حضرت علیه السلام رفع بدبختی و بیچارگی او بشود. نیمه شب چراغها افروخته و بوهای خوش همه جا به کار برده حوضها دارای آب صاف و پاک گردیده در این حال ذات ملکوتی صفات حضرت سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه والثناء به اندرون حمّام نزول اجلال فرمود و در گوشه ای که برای حضرتش آماده بود قرار گرفت. در این حال مرد «مبرص» از مخفیگاه خود خارج شد و در برابر آن حضرت ایستاد و عرضه داشت: فرزند امیرالمؤمنین! شما منبع معجزات و کراماتید، استدعا دارم نظری به حال من بفرمایی. حمّامی از دیدن او که مایه نفرت خلق است بسیار شرمسار شد و خواست او را شکنجه کند (بیرون کند) حضرت او را منع کرده از جا برخاست ظرفی پر از آب کرده، سوره فاتحه بر آن خواند و آب را بر سر او ریخت، بلافاصله به امر حضرت آن مرض از او دفع شد و بدن او سرخ و سفید گشت که گویا بکلّی بیماری نداشته است. حضرت به حمّامی دستور داد او را بیرون ببر و از لباسهای من به او بپوشان و او را نگهدار تا از حمّام خارج شویم. چون حضرت از حمّام خارج شد، آن مرد به دست و پای حضرت افتاد و نزدیکان او که خبردار شدند زیاده از پانصد نفر حلقه

اخلاص و تشیّع آن جناب را به گوش افکندند (شیعه شدند).(۱)

۱- عماد زاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۷-۱۷۶، به نقل از: تحفه الرضویّه. شیخ عباس قمی به نقل از سید عبدالکریم بن طاووس مسیر حضرت را از کوفه به بغداد و از آن جا به قم گفته است. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص۶۵۸. و مقایسه کنید با منتهی الآمال: «مأمون دستور داد که آن حضرت را از طریق بصره، اهواز و فارس ببرند نه از طریق کوهستان قم». شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۲۹۸.

بیعت طاهر ذوالیمینین با امام رضا علیه السلام در بغداد

برخی از منابع از جمله ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود از ورود حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به بغداد و بیعت طاهربن حسین(1) با حضرت علیه السلام در سفری که عازم مرو بود اخباری ذکر کرده اند. بنابر نوشته بیهقی، هنگامی که فضل به سهل ذوالریاستین از مأمون خواست تا به نذری که هنگام جنگ با برادرش امین کرده بود که اگر در جنگ پیروز شود، ولایتعهدی را به علویان خواهد سپرد، وفا کند و وی به پیشنهاد فضل بن سهل امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به ولایتعهدی برگزید، فضل نامه مأمون را به انضمام نامه ای که خود نوشته بود به بغداد فرستاد و طاهربن حسین که تمایل به علویان داشت از این ماجرا بشدّت خوشحال شد و پس از آن که معتمدان فضل بن سهل و مأمون (یاسر خادم و رجاءبن ابی ضحاک) به اتفاق

ص:۳۱

۱- طاهربن حسین بن مصعب پوشنجی، پوشنگی، از خاندان ایرانی است که تحت تأثیر آئین پویای اسلام مسلمان شد. جدّش طلحه بن عبداللّه خزاعی به علت خدمتی که به عبّاسیان کرد والی خراسان شد (۱۶۰ق). در سال ۱۹۵ مأمون، طاهربن حسین را به فرماندهی سپاه خود منصوب کرد. وی در اختلاف میان مأمون و امین بر سر خلافت به نفع مأمون وارد جنگ شد و در جنگی که در حوالی جبال (ری) روی داد فرمانده سپاه امین، علی بن عیسی بن ماهان را شکست داد و از پای درآورد. این اقدام نقش بسیار مؤثری در پیروزی مأمون داشت و سرانجام در سال (۱۹۸) بغداد به دست طاهر و هرثمه سقوط کرد و سربازان طاهر، امین را به هلاکت رساندند. با این که طاهر میل بازگشت به خراسان را داشت امّا به دلیل این که بیم داشت مأمون او را مسؤل قتل برادرش بداند از وی دوری می کرد و مأمون نگهداری قلمرو غربی را به او واگذار کرد و عهده دار شرطه بغداد شد. در سال ۲۰۶ قصد تسلّط بر سرزمینهای شرق عراق را کرد و با رسیدن به مشرق نام مأمون را از خط و سکّه بینداخت و اعلام استقلال کرد ولی سرانجام در سال ۲۰۷ توسط طرفداران مأمون با سمّ کشته شد. ر.ک. به: ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۲۹۴، ۲۹۶، ۱۲-۳۱۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/۳۹۴ - ۳۹۱، ۴۰۱ - ۳۹۸، ۱۰ - ۴۰۹ و ۴۴۲؛ ر.ک. فرای، تاریخ ایران کمبریج، ۴/۴-۸۱؛ ابن اثیر، کامل تاریخ (ترجمه عباس خلیلی)، ۱۰/۱۸۳-۱۷۷، ۲۲۳، ۲۲۹ و ۱۱/۴ و ۶.

حضرت از مدینه به سوی مرو بازمی گشتند در مسیر خود در بغداد به مدت یک هفته نزد طاهربن حسین اقامت کردند. طاهر، حضرت را احترام و اکرام کرد و نامه ای را که مأمون به خط خود نوشته بود به آن حضرت عرضه داشت و گفت:

نخست کسی منم که به فرمان امیرالمؤنین (مأمون)، خداوندم تو را بیعت خواهم کرد.(۱) و چون من این بیعت بکردم با من صد هزار سوار و پیاده است، همگان بیعت کرده باشند. رضا، «رَوَّحه اللّه»(۲) دست راست را بیرون کرد تا بیعت کند چنان که رسم است، طاهر دست چپ پیش داشت. رضا گفت: این چیست؟ (طاهر) گفت: (دست) راستم مشغول است به بیعت خداوندم مأمون و دست چپ فارغ است. از آن پیش داشتم، (از آن سبب با دست چپ بیعت می کنم)، رضا از آنچه او بکرد، او را بپسندید و بیعت کرد و دیگر روز رضا را گسیل کرد، با کرامت بسیار، او را تا به مرو آوردند و چون بیاسود، مأمون خلیفه در شب به دیدار وی آمد و فضل (بن) سهل با وی بود و یکدیگر را گرم بپرسیدند و رضا از طاهر بسیار شکر کرد و آن نکته دست چپ و بیعت بازگفت، مأمون را سخت خوش آمد و پسندیده آمد، (از) آنچه طاهر کرده بود. گفت: ای امام، آن نخست دستی بود که به دست مبارک تو رسید من آن چپ را راست نام کردم و طاهر را که ذوالیمینین خوانند سبب این است...(۳)

قطع نظر از شرایط سیاسی بغداد و خط سیری که مأمون برای انتقال امام رضا علیه السلام ترسیم کرده بود، این که سبب نامگذاری طاهربن حسین به ذوالیمینین بیعت طاهر با امام رضا علیه السلام باشد، متزلزل است زیرا پاره ای منابع تاریخی سبب را مهارت بسیار او در بکارگیری اسلحه می دانند.(۴) و یا بدین سبب که او دو دست راست دارد، یا

۱- «نخستین کسی که به فرمان مأمون با تو بیعت می کند من هستم.» مقایسه کنید با سایر منابع که عبّاس فرزند مأمون را نخستین فردی که با حضرت رضا علیه السلام به عنوان ولایتعهدی بیعت کرد نام برده اند: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۷؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص۳۷۵؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۳۷۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰؛ طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۳/۵۶۵۹، و سایر منابع.

۲- روانش پاک باد.

۳- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۶/۱-۱۹۰.

۴- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۲/۹۸.

مردی که هر دو دستش یکسان از او فرمان می برند.(۱) ابن اثیر می نویسد: در جنگی نابرابر که میان علی بن عیسی بن ماهان با طاهربن حسین در حوالی ری رخ داد، طاهربن حسین برای مقابله با دشمن، سپاه خود را به دسته های کوچک تقسیم کرد. در این هنگام عباس بن لیث(۲) از قلب سپاه دشمن به وی حمله کرد و طاهر با دو شمشیر به سوی او تاخت و عباس بن لیث را با ضربتی به دو نیمه کرد و این اقدام باعث گسیخته شدن سپاه دشمن و هزیمت آنها شد و بدین جهت او را ذوالیمینین خواندند.

مسعودی نیز می گوید: سبب شکست سپاه ضربتی بود که طاهر با هر دو دست به عباس بن لیث زد، و به همین جهت او را طاهر ذوالیمینین نامند زیرا هر دو دست را برای شمشیر زدن به کار می برد.(۳)

ملاحظاتی درباره سفر حضرت به قم

برخلاف تأکید و تصریح منابع و کتب تاریخی در تعیین مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از سوی بصره و اهواز و فارس به خراسان و این که مأمون، رجاءبن ابی ضحاک را برحذر داشته بود که حضرت از مسیر کوفه و قم عبور کند، برخی از تذکره نویسان می نویسند: حضرت در سفر به خراسان وارد قم شد و مورد استقبال شدید مردم شیعه قم قرار گرفت و در منزلگاهی که فرود آمد مدرسه ای ساخته شد که امروزه به مدرسه رضویّه مشهور است.

فرحه الغری می نویسد: حضرت رضا علیه السلام وارد قم شد و مردم که از ورود آن حضرت با خبر شده بودند به ملاقات آن حضرت می شتافتند و برای ضیافت ایشان بر یکدیگر پیشی می گرفتند، حضرت برای قطع خصومت فرمود: (اِنَّ النّاقَهَ مَأمُورَهٌ) این شتر مأمور است و به هر کجا برود همانجا منزل خواهیم کرد. شتر به حرکت

درآمد تا کنار خانه ای زانو زد. صاحب آن خانه شب قبل از ورود آن حضرت در خواب دیده بود که حضرت رضا علیه السلام فردا میهمان او خواهند بود و چون روای او به

۱- فرای، تاریخ ایران کمبریج، ۴/۸۳.

۲- ابن اثیر، کامل تاریخ ترجمه عباس خلیلی، ۱/۱۸۲.

۳- مسعودی، مروّج الذهب، ۲/۳۹۲.

حقیقت پیوست در شگفت شد. آن خانه مورد توجه قرار گرفت و مردم به آن محل می آمدند و استفاده می بردند. امروز همان محل، مدرسه شده است. شیخ محمّدباقر ساعدی خراسانی نیز در کتاب پیشوای هشتم شیعیان می نویسد: هم اکنون آن مدرسه در قم موجود و به مدرسه رضویّه مشهور است و سابقاً آن را مدرسه مأموریه هم می گفتند چون حضرت فرموده بود: ناقه مأمور است.(۱)

شیخ عباس قمی این روایت را به نقل از سید عبدالکریم بن طاووس در مفاتیح الجنان آورده است.(۲)

همان طور که اشاره شد، مأمون تأکید داشت حضرت را از مسیر کوفه و قم عبور ندهند. سفارش مأمون در این مورد بی دلیل نبود، زیرا شهر کوفه و قم مرکز تجمّع شیعیان بود.

کوفه پایگاه حکومت علی علیه السلام بود و اگر چه در طول تاریخ کوفیان به بی وفایی مشهورند و قیام خونین حسین بن علی علیه السلام و سایر قیامهایی که بعد از نهضت عاشورا روی داد شاهد آن است، با این همه شهر کوفه به دلیل حضور پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان، همواره کانون قیامها و نهضتهای علویان بر ضدّ حکّام بنی امیّه و بنی عبّاس بود و فراوانی قیامهایی که در این شهر رخ داد نمایانگر این موضوع است. علاوه بر آن اگر روایات محکم و اسناد تاریخی معتبری را که گواه عبور حضرت از بصره است نادیده بگیریم به لحاظ جغرافیای راهها، گذر حضرت علیه السلام از قم و از آن جا به اهواز و یا فارس و سپس خراسان کاملاً غیرمنطقی می نماید. بنابراین آنچه که دسته ای از تذکره نویسان گفته اند کاملاً بی اساس است.

قم نیز علاوه بر ملاحظات جغرافیای راهها، مانند کوفه مرکز تجمّع شیعیان بود و حضور علویان و بزرگان شیعه در آن دیار درستی آن را تأیید می کند.

شیخ مفید در الارشاد، از عبور دعبل خزاعی شاعر معروف شیعی از قم خبر

۱- عماد زاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۲-۴۸۱ و در ذیل عبارت نقل شده می نویسد: این خط سیر که از قدما نقل است انوار البهیّه محدّث قمی با خط سیری که اعتمادالسلطنه می نویسد منافات دارد.

۲- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص۶۵۷. و همچنین شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۳۰۲.

می دهد، وی می نویسد: دعبل قصیده ای برای حضرت خواند و حضرت دستور داد پارچه ای از خز به وی بدهند که در آن ششصد دینار اشرفی طلا بود تا دعبل آن را توشه سفر کند. دعبل نپذیرفت و تنها خواهش کرد حضرت یکی از جامه های خود را به او بدهند و حضرت چنین کرد. آنگاه دعبل از مرو به قم آمد و چون مردم متوجّه شدند وی جامه امام علیه السلام را نزد خود دارد خواستند آن را به هزار درهم بخرند ولی دعبل راضی نشد، با این همه آن را از دست دعبل گرفته در میان خود قسمت کردند و از جامه تکّه ای برای دعبل بیش نماند.(۱)

از گزارش شیخ مفید درباره عبور دعبل از قم بخوبی استفاده می شود که اگر چنانچه مأمون حضرت را از این شهر حرکت می داد، در میان شیعیان و مردم قم با چه واکنشی روبرو می شد، بخصوص که حضرت از هر کجا گذر می کرد به نحوی اکراه و اجبار سفر خویش و عاقبت ولایتعهدی را فاش می ساخت. بنابراین آنچه در این دسته از تذکره ها آمده دور از صحّت و گاه متناقض با سایر منابع است.

در مورد توقّف حضرت در قم، منابع تاریخ محلی نیز آن را تأیید نمی کند. حسن قمی که در سال ۳۷۸ ه ق تاریخ قم را تألیف کرده است می نویسد:

مأمون، رضا علیه السلام را از مدینه به مرو در صحبت رجاءبن ابی ضحاک از راه بصره و فارس و اهواز (بصره، اهواز و فارس) به طوس آورد و برای او در آخر سنه مأتین (۲۰۰ ه ق) بیعت به ولایتعهدی بست.(۲) تاریخ قم که از قدیمی ترین منابع تاریخ محلی است، هیچگونه اطلاعی از عبور حضرت رضا علیه السلام از شهر قم نمی دهد.(۳) کلینی نیز در اصول کافی می نویسد:

مأمون آن حضرت را از بصره و شیراز (که شیعیانش کمتر بودند) به مرو حرکت داد... مأمون به حضرت نوشت: راه کوهستان و قم را در پیش نگیرد، بلکه از راه بصره و اهواز و فارس بیاید (شاید مقصودش این بود که آن حضرت از راهی برود که

۱- شیخ مفید، الارشاد، ۲/۶-۲۵۵؛ نیشابوری، روضه الواعظین،ص۳۷۳.

۲- حسن بن محمّدبن حسن قمی، تاریخ قم، ص۱۹۹؛ ابن خلّکان، وفیات الاعیان، ۱/۲۵۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/۲۵۵؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ۹-۳۵۵.

۳- تاریخ قم، نگاه کنید به: فصل «طالبیینی که به قم آمدند.»

شیعیانش کمتر باشند و از ناراحتی امام آگاه نشوند) تا آن که به مرو رسید.(۱)

راوندی نیز در این زمینه می نویسد: مأمون به رجاءبن ابی ضحاک دستور داد امام را از کوفه گذر ندهد تا اهل آن شهر شیفته و فریفته او نشوند.(۲)

سیر منازل از نباج تا بصره

برابر شرح ابن رسته در الاعلاق النفیسه، منازل و مسافات نباج تا بصره به شرح ذیل است:

۱- از نباج تا «سُمینه» (Sumaina)، بیست و سه میل.

۲- از سمینه تا «یَنسوعه» (Yansuea) بیست و نه میل.

۳- از ینسوعه تا «ذات العُشر» (Dhatel - Ushar) بیست و سه میل.

۴- از ذات العشر تا «ماوِیّه» (Mawiya) بیست و نه میل.

۵- از ماوِیّه تا «حَفر ابی موسی» (Hafar-Abi-Mosa) سی و دو میل.

۶- از حَفر ابی موسی تا «خَرْجا» (Khardja) بیست و شش میل.

۷- از خرجا تا «شَجی» (Shadji) بیست و سه میل.

۸- از شجی تا «رُحیل» (Ruhail) بیست و نه میل.

۱- ابوجعفر محمّدبن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، اصول کافی، ۲/۴۰۲ و ۴۰۷ و همچنین نگاه کنید به: محمّدبن محسن کاشانی، معادن الحکمه، ص۱۰۸؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص۲۰۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ۴۹/۱۳۴؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ۲/۱۴۹ و ۱۸۰.

۲- جعفرمرتضی حسینی، زندگی سیاسی هشتمین امام، ص۱-۳۵۰. به نقل از: مسند الامام الرضا علیه السلام می نویسد: امام رضا علیه السلام وارد بغداد نشد و از قادسیّه راه بیابان بصره را در پیش گرفت و از طریق نباج وارد بصره شد و هرگز کوفه و بغداد را ندید. عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۱۰۸. شیخ صدوق به نقل از عبدالسلام بن صالح هروی می نویسد: به خدا سوگند که آن حضرت در امر ولایتعهدی به طوع و رغبت داخل نشد، بلکه از روی اکراه او را به سوی کوفه سوار کردند و پس از آن، حضرت را از راه بصره و فارس به مرو آوردند. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۰. روایت اخیر مقایسه شود با روایت علی بن ابراهیم بن هاشم که می گوید: مأمون نوشت آن حضرت از راه کوفه و قم تشریف فرمای خراسان نشود و آن جناب را از راه بصره و اهواز و فارس آوردند تا این که به مرو رسید. شیخ صدوق، عیون اخبار

الرضا عليه السلام، ٢/٣٨٩.

۹- از رحیل تا «حُفَیر» (Hufair) بیست و هشت میل.

۱۰- از حفیر تا «مَنْجشانیّه» (Mandjashaniy) ده میل.

۱۱- از منجشانیه تا «بصره» هشت میل.(۱)

قدامه بن جعفر در کتاب الخراج منازل نباج تا بصره را در شش منزل به شرح ذیل آورده است:(۲)

۱- از نباج (Nibadj)تا «سُمینه».

۲- از سمینه تا «ینسوعه».

۳- از ینسوعه تا «ذات العشر».

۴- از ذات العشر تا «مأوِیّه».

۵- از ماوِیّه تا «حفیر».

۶- از حفیر تا «بصره».

ورود حضرت به بصره

گزارشی از ابن شهرآشوب در المناقب است که آن حضرت هنگامی که از مدینه به مرو عازم بود در بصره توقف داشت و راوی این قول ابن علوان است. امّا آنچه نقل می کند همان ماجرایی است که ابی حبیب نباجی در ورود حضرت علیه السلام به نباج نقل کرده و به نظر می رسد روایت در اصل یکی است، امّا در آخر روایت ابن علوان، ماجرایی افزون بر آنچه ابوحبیب نباجی گفته دارد. روایت ابن شهرآشوب چنین است:(۳)

ابن علوان(۴) گوید: در خواب دیدم کسی به من گفت: رسول خدا به بصره

آمده اند.(۵) گفتم: به کجا وارد می شوند؟ گفت: در حیاط بنی فلان.(۶) من به آنجا

۱- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۱۱-۲۱۰.

۲- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۱۷.

۳- ابن شهرآشوب، المناقب،۲/۳۹۷.

۴- شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام؛ اربلی در کشف الغمّه فی معرفه الائمّه و مسعودی در اثبات الوصیه به نقل از

ابوحبیب نباجی آورده اند.

۵- شیخ صدوق و دیگران: «به نباج تشریف آوردند». عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۵۸ و ...

۶- شیخ صدوق: «در مسجد». عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۵۸.

رفتم و دیدم رسول خدا جلوس فرموده و مقابل او طبقی از خرما است.(۱) حضرت با دست مبارک خود از آن خرما برداشته به من دادند و من آنها را شمردم هیجده دانه بود. وقتی بیدار شدم،(۲) وضو گرفتم و نماز خواندم و جایی را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جلوس فرموده بودند بخاطر سپردم. چندی نگذشت که علی بن موسی الرضا علیه السلام به بصره آمدند و من به حیاط بنی فلان رفتم و دیدم حضرت رضا علیه السلام در جای رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته است و در مقابل او طبقهایی از خرما است. هیجده دانه از آنها را به من عطا فرمود.(۳) گفتم: یابن رسول اللّه زیادتر مرحمت فرمایید فرمود: اگر جدّم زیادتر از آن داده بود من هم می دادم.

ابن شهرآشوب در ادامه روایت به نقل از ابن علوان اضافه می کند:

حضرت پس از چند روز نزد من فرستاده از من ردایی با اندازه های معیّن خواست. گفتم: چنین ردایی نزد من نیست. حضرت رضا علیه السلام فرمود: آن در بقچه فلانی است کسی نزد عیالت بفرست و آن را بخواه. من کس فرستادم و نشانی دادم و او رفت و آنچه حضرت فرموده بود آورد.(۴)

۱- شیخ صدوق: «خرمای صیحانی». عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۵۸.
۲- شیخ صدوق و مسعودی: «خواب خود را چنین تعبیر کردم که هیجده سال دیگر عمر خواهم کرد». عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۵۸.
۳- شیخ صدوق: «چون بیست روزی از این جریان گذشت من در زمین خود مشغول کشاورزی و باغداری بودم شخصی نزد من آمد و گفت: ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه آمدند و...». عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۵۸.
۴- مسعودی در اثبات الوصیه و شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام با تفصیل بیشتری شرح می دهند.

از بصره تا فارس

از بصره تا سوق الاهواز

امام علیه السلام هنگامی که از بصره خارج شد به استناد منابع و تواریخ معتبر، از طریق بصره وارد سوق الاهواز (خوزستان) شد. ابن رسته در الاعلاق النفیسه، ابن حوقل

در صوره الارض، جیهانی در اشکال العالم، اصطخری در مسالک الممالک و

قدامه بن جعفر در کتاب الخراج منازل و مسافات راه میان بصره تا سوق الاهواز را

بیان کرده اند که به اختصار در این جا می آوریم.

از دیار عرب (عراق) تا خوزستان دو راه وجود دارد، یکی از بغداد به واسط و از واسط به خوزستان و راه دیگر از بصره به خوزستان که کوتاهترین راه و فاصله میان ایران و عراق آن روز محسوب می شد.

مسیر راه بصره به خوزستان به شرح ذیل است:

۱- از بصره تا «ابلّه» (Obolla) چهار فرسخ.

ابلّه معرّب کلمه یونانی آپولوگوس (Apologos) است که یکی از شهرهای قدیمی است و هوای گرم و تب آلود، داشته است.(۱)

ابلّه در شمال مصب نهر ابلّه در جزیره ٔ بزرگی واقع شده بود و در کناره جنوبی این نهر شهری بود موسوم به شقّ عثمان. در سدّ بالای مصب نهر ابلّه و روبروی آن،

یعنی در ساحل خاوری شط العرب، برای مسافرانی که از دجله می گذشتند و به خوزستان می رفتند منزلگاهی بود که آن را عسکر ابوجعفر اردوگاه منصور خلیفه

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۱ و ۲۵.

عباسی می نامیدند.(۱)

اصطخری در مسالک الممالک می گوید: ابلّه بر، رود ابله است و در این رود هوری است عظیم که کشتی از دریا رهایی یابد. این جا بیم غرق شدن باشد و آن را «هور ابلّه» خوانند.(۲)

ناصر خسرو که در سال ۴۳۸ ه ق از شهر ابلّه دیدن کرده در سفرنامه خود می نویسد: شهر ابلّه بر کنار نهر است و نهر، بدان موسوم است، شهری آبادان دیدم با قصرها و بازارها و مساجد و اربطه (رباطها = کاروانسراها) که آن را حدّ و وصف نتوان کرد و اصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز، محلّتها (محله ها) و مساجد و اربطه ها و بازارها بود و بناهای عظیم بود چنان که از آن نزه تر

(پاکتر) در عالم نباشد و آن را شقّ عثمان می گفتند و...(۳)

۲- از ابلّه تا «بیان» (Bayan) پنج فرسخ.

۳- از بیان تا «حصن مهدی» (Hicn-Mohdy) از راه خشکی سواره شش فرسخ و از راه رودخانه «جدید» (Nahr-al-Djadyd) هشت فرسخ (دو مرحله)(۴) است. و برابر نقل ابن حوقل بیان تا حصن مهدی یک منزل بر پشت شتر مسافت دارد.(۵) حصن مهدی یا دژمهدی قلعه ای است که مهدی خلیفه عباسی (پدر هارون الرشید) آن را ساخته بود و امروز (سال ۳۲۰ ه . ق) از آن اثری نیست.(۶)

۴- از حصن مهدی تا «سوق الاربعاء» (Souk-al-Arbaa) چهار فرسخ.

۵- از سوق الاربعاء تا «محول» (Mohavwal) شش فرسخ.

۶- از محول تا «دولاب» (Doulab) هشت فرسخ.

۷- از دولاب تا «سوق الاهواز» (Souk-al-Ahwaz) دو فرسخ. بنابراین از بصره تا

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۵۱.
۲- اصطخری، مسالک الممالک، ص۸۳. آدم متز، درباره کشتیرانی در رودخانه ها و استفاده از زورق در شبکه شهرهای بصره، اطلاعات ارزنده ای ارائه می دهد. جهت اطلاع، ر.ک. به: آدم متز، تمدّن اسلامی در قرن چهارم هجری، ص۲۱۸، ۲۱-۲۲۰، ۵-۲۴۴.
۳- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۱۵۹.
۴- اصطخری، مسالک الممالک، ص۹۴.
۵- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۰.

۶- ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ص۱۰۴.

سوق الاهواز سی وشش فرسخ راه است.(۱)

جیهانی، در اشکال العالم، اصطخری در مسالک الممالک، ابن حوقل در صوره الارض، مسیر راه بصره تا خوزستان (سرحد خوزستان) را با تفاوتهای اندکی به این شرح بیان می کنند:(۲)

۱- ابلّه

۲- بیان

۳- حصن مهدی

۴- باستیان

۵- خان مزدویه

۶- دورق

۷- قریه دایرا

۸- آسک

۹- ارجان

ابن بطوطه که در سال ۷۲۵ ه . ق از بصره وارد ابلّه شده این مسیر را از طریق آب طی کرده است او می گوید: از ساحل بصره بر صنبوق (زورق کوچک) نشستیم و به ابلّه رفتیم، ابلّه تا بصره ده میل فاصله دارد... از ابلّه وارد هوری شدیم که از خلیج

فارس منشعب می شود، ما به وسیله کشتی کوچکی مسافرت می کردیم... پس از غروب به راه افتادیم و سحرگاه به عبّادان (آبادان) رسیدیم... صبحگاهان به عزم ماجول (معشور یا ماهشهر) سوار کشتی شدیم... یک روز در آن شهر به سر بردیم...

چارپایی کرایه کردیم و پس از آن که سه روز از طریق بیابان راه پیمودیم به رامز (رامهرمز) رسیدیم، در این بیابان طوایف کُرد در چادرهای معین زندگی می کنند. می گویند این طوایف از نژاد عرب می باشند. رامز شهر خوبی است و شهرهای زیادی دارد... در رامز یک شب توقف کردیم. آن گاه از میان جلگه ای که آبادیهایی از

۱- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۲۶. در ضمن نگاه کنید به: ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۱-۲۱۹.

۲- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۰؛ جیهانی، اشکال العالم، ص۸-۱۰۷؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص۴-۹۳.

طوایف کرد در آن بود حرکت کردیم در هر یک از منازل این راه زاویه ای است که برای مسافرین نان و گوشت و حلوا آماده دارند. حلوای آنان از شیره انگور است... سرانجام به شهر تستر (شوشتر) رسیدیم تستر برای ورود و خروج مسافرین یک در بیشتر ندارد و آن را دروازه دسبول (دزفول) می نامند. دروازه در لغت آنان به معنی در است، درهای دیگر این شهر به سوی رودخانه باز می شود... از تستر (شوشتر) حرکت کردیم سه روز از کوههای بلند راه می رفتیم تا به ایذه رسیدیم، ایذه را «مال الامیر» نیز می نامیدند.(۱)

ناصر خسرو در سال ۴۳۸ ه ق. نیز مسیر بصره، ابلّه، عبّادان (آبادان) را از طریق دریا طی کرده است. وی در سفرنامه خود می نویسد:

از بصره بیرون آمدیم و در زورق نشستیم، از نهر ابلّه تا چهار فرسنگ که می آمدیم، از هر دو طرف نهر و باغ و بستان و کوشک و منظر بود. چون به شاطی عثمان رسیدیم فرود آمدیم و برابر شهر ابلّه و آن جا مقام کردیم(۲) و ... بر کشتی بزرگ که آن را «بوصی» می گفتند نشستیم و خلق بسیار از جوانب که آن کشتی را می دیدند، دعا می کردند که «یا بوصی سلکک اللّه تعالی» و به عبّادان (آبادان)

رسیدیم.(۳)

ناصر خسرو از عبّادان به مهروبان، و از آن جا به سبب ناامنی راه با کمک حاکم ارغان (ارجان) به سمت ارجان ادامه سفر داده و پس از حرکت به سوی اصفهان به مرو (خراسان) رفته است. بنابراین در مسیر راه خود از اهواز و فارس عبور نکرده

۱- ابن بطوطه، سفرنامه، ص۲۰۳-۱۹۸. ابن بطوطه درباره سفر خود از عراق به ایران می نویسد: رسم من در مسافرتها بر این بود که تا ممکن است دو بار از یک راه نروم، من قصد بغداد داشتم لیکن یکی از اهالی بصره پیشنهاد کرد که اول به لرستان و از آن جا به عراق عجم سرزمینی میان قم و اصفهان بروم آنگاه به عراق عرب بازگردم من پیشنهاد وی را پذیرفتم. (ابن بطوطه، سفرنامه، ص۲۰۰). به طوری که ملاحظه شد مسیر سفر ابن بطوطه از طریق بصره به ابلّه و از آن جا به عبّادان (آبادان) و سپس به ماجول (ماهشهر) و از آن جا به رامز (رامهرمز) و سپس به تستر (شوشتر) بود. اما برابر گزارشهای به دست آمده حضرت امام رضا علیه السلام از بصره به سوق الاهواز (اهواز) و از آن جا از طریق ارجان به فارس حرکت کردند.

۲- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۱۶۱.

۳- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۱۶۱.

است.

راه کنونی بصره به اهواز

راه کنونی بصـره به اهواز، براساس نقشه های جدید امروزه از بصـره به «العشار» (Al-Ashar) بـا عبور از شط العرب و از آن جا به سمت «تنومه» (Tanumah) و سپس «یمین» (Yamin) و «جاسم» (Jasim) و سـپس از مرز ایران به سمت «شلمچه» (Shalamcheh) و از آن جا به «مندوان» (Mondovan) و «حسینیه» (Hoseyniyeh)

و «آهو» (Ahu) و از آن جا به «حمید» (Hamid) و سپس «عبادیه» (Abadiyeh) و اهواز منتهی می شود.(۱)

همـان طور که ملاحظه می شود، از نامهای قـدیمی این مسـیر در نقشه های امروزی نشانی نمانـده و به سـختی می توان مکان دقیق منزلگاههای قدیمی را پس از گذشت بیش از دوازده قرن از هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با توجه به تحوّلات و دگرگونیهای جغرافیای طبیعی و سیاسی، اجتماعی مناطق یاد شده، تعیین کرد.

سوق الاهواز

اهواز در اواخر سال ۵۱ ه .ق توسط ابوموسـی اشعری در زمان زمامداری عمربن خطاب فتح شد.(۲) ابن حوقل که کتاب خود صوره الارض را در سال ۳۶۷ ه ق تألیف کرده است، حدود خوزستان را به شرح ذیل وصف می کند:

حـدود خوزسـتان و موقع آن در میان سـرزمینهای مجاور که بـدان می پیونـدد و از مضافات آن به شـمار می روند، بدین گونه است: حدّ شرقی آن فارس و اصفهان است و میان خوزستان و حدّ فارس از سوی اصفهان، رود طاب(۳) جاری است و تا

۱- نگاه کنید به: نقشه راهنمای عراق و اطلس راههای ایران، چاپ دوم، ص۲۸ و ۳۷، انتشارات گیتاشناسی، ۱۳۶۰.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۴۳.

۳- اسم طـاب امروزه اشـتباهاً بر نهرهای خیرآباد که از شـعب رود هنـدیان یا رود زهره است و به خلیـج فارس می ریزد اطلاق می شود و این غیر از رود طاب است: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۹۱.

نزدیکی مهروبان(۱) مرز آن را تشکیل می دهد و بر کرانه این رودخانه روستایی بزرگ و ناحیه ای پهناور است. این رود عمیق و بزرگ است و پلی چوبین(۲) معلّق در هوا

دارد و فاصله آن تا آب، ده ذراع و گذرگاه کاروانیان و عابران است. آن گاه رود طاب مرز میان دورق و مهروبان می گردد تا آن که به دریا می ریزد.

غرب خوزستان روستای واسط و توابع آن و نیز دورراسبی (۳) است، امّا شمال

آن حدّ صیمره و کرج و لور (لرستان) است تا آن که به حدود «جبال» از سوی اصفهان می پیوندند. به گفته برخی لرستان و توابع آن جزء خوزستان و سپس جزء جبال شده است. مرز خوزستان از سوی فارس و اصفهان و حدود جبال از سوی واسط تربیعی به خط مستقیم است جز این که حدّ جنوبی از عبّادان (آبادان) تا روستای واسط به صورت مخروط درمی آید و در تربیع از طرف مقابل تنگ می شود و همچنین در تربیع از ناحیه جنوب و نیز از ناحیه عبّادان به سوی دریا تا فارس نیم دایره ای است که در گوشه تشکیل می گردد و این حدّ از مغرب آغاز و به سوی دجله کشیده می شود تا آن که از «بیان» می گذرد، آنگاه از پشت «مفتح» و «مذار» پیچیده به روستای واسط که از همان جا آغاز گشته بود می پیوندد.(۴)

شهر اهواز را در آغاز سوق الاهواز می نامیدند و به اختصار الاهواز و یا اهواز

گفتند.(۵) اهواز جمع «هوز = خوز» است(۶) و کلمه خوزستان یعنی کشور «خوزها».(۷) یاقوت حموی در معجم البلدان به نقل از ثوری می نویسد: اهواز را به

۱- = ماهی روبان: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۴۵. و نیز ر.ک. به: نجیب بکران، جهان نما، ص۴۸.

۲- بر رودخانه طاب پلی ساخته اند که آن را «پول ثکان» می نامند. حمداللّه مستوفی، نزهه القلوب، ص۱۵۵.

۳- این شهر در قرون وسطی وجود داشته و اکنون اثری از آن دیده نمی شود: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۶۰.

۴- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۲۳-۲۲.

۵- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۰؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۱؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۱۳۲.

۶- نگاه کنید به: لغتنامه دهخدا و برهان قاطع، کلمه هوز و خوزستان.

۷- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ص ۱۳۱ به نقل از: یاقوت حموی، معجم البلدان؛ صفی الدین بغدادی، مراصد الاطلاع. و همچنین ابن حوقل، سفرنامه ابن حوقل، ایران در صوره الارض؛ ص۲۵۸؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۱.

زبان فارسی «هوز مشیر» گویند و تحقیق این است که اهواز در اصل اخواز بوده و آن را معرّب کرده، اهواز گفته اند.(۱) در نسخ خطی «هرمزاوشیر» و «هرمز اردشیر» هم آمده است.(۲)

قدامه بن جعفر در سال ۲۶۶ نواحی اهواز را به هفت بخش تقسیم می کند(۳) که

نخستین آنها از کنار مرز بصره ناحیه سوق الاهواز است و مجاور «مذار» (۴)(Madhar) ناحیه «نهرتیری» است و پس از آن تستر (۵)(Tostar) و ناحیه شوش (۶)(Sous) و ناحیه جندی شاپور و ناحیه رام هرمز (رامهرمز) و ناحیه سوق العتیق

(Souk-al-atyk)است.(۷)

سرزمین خوزستان در محلّی مستوی و هموار قرار گرفته و دارای آبهای جاری

۱- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ص ۱۳۱.

۲- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۱، ۳۴۱، ۳۴۲؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۱.

۳- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۳۶.

۴- نگاه کنید به: یعقوبی، البلدان،ص ۱۰۱؛ ابن فقیه، مختصر البلدان، ص ۲۱۱؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۹-۱۰۷؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۸؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۲۱۴؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۵۳؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۶.

۵- نگاه کنید به: ابن خردادبه، المسالک والممالک،ص ۴۲-۱۶۲-۱۷۶؛ یعقوبی، البلدان، ص ۱۴۱-۵۰؛ قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص ۲-۱۷۰؛ مستوفی، نزهه القلوب، ص ۱۰۹؛ ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۵؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱/۸۴۷؛ مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم ص ۹-۴۰۲؛ یعقوبی، البلدان، ۵۰-۱۴۱.

۶- مستوفی، نزهه القلوب، ص ۱۱۱؛ یعقوبی، البلدان، ص ۷-۱۴۱؛ ابن رسته،الاعلاق النفیسه؛ ص ۱۲۲- ۲۰-۲۱۹؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۹-۹۳-۹۶؛ ابن خردادبه، المسالک والممالک، ص ۴۲-۱۶۲-۱۷۶؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ص ۱۸۸؛ ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۳۵-۳۵۹؛ ابن فقیه، مختصر کتاب البلدان، ص ۱۴۱؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۲۳۱؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۸.

۷- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۳۶.

است، در سراسر خوزستان کوهی و ریگی نیست و تنها در مجاورت نواحی شوشتر، جندی شاپور، ایذج «ایذه» و اصفهان کوه دیده می شود. خوزستان دارای آبهای پاکیزه و شیرین و جاری است و در سراسر این سرزمین شهری نمی شناسیم که آبش از چاه باشد زیرا وجود آبهای جاری فراوان آن را از آب چاه بی نیاز می کند.(۱) خاک آن هر چه از دجله به سوی شمال دور شویم خشکتر و سالمتر است و هر چه به دجله نزدیکتر شویم در سستی (یا شوره زار بودن) از جنس زمین بصره است... محصول آن خرما است و همه حبوبات نیز مانند گندم، جو و باقلا در آن به عمل می آید. برنج نیز فراوان دارد تا آنجا که آرد می کنند و نان می پزند و می خورند و قوت ایشان است. در همه بخشهای بزرگ شهری نیست که نیشکر نداشته باشد و در منطقه مسرقان(۲) فراوان است و از آن جا بیشتر به شوشتر و عسکر مکرم(۳) می برند، زیرا نیهای عسکر مکرم و شوشتر شکر فراوان ندارد، برخلاف سوس (شوش) که شکرش بسیار است و در سایر جاها نیشکر به اندازه رفع حاجت و بیشتر از آن وجود دارد. همه قسم میوه در خوزستان هست جز گردو و میوه های سردسیری که در آن جا به دست نمی آید. مردم خوزستان غالباً مذهب

اعتزال دارند و این مذهب در نزد آنان بیش از اقوام دیگر شایع است.(۴)

۱- آدام متز به نقل از مقدسی در احسن التقاسیم، ص۴۱۶ از منزلگاهها و گذرگاههایی در خوزستان نام می برد که در آن جا منابع بزرگ آب برای مسافران تهیه شده بود. ر.ک. به: آدام متز، تمدّن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۲/۲۲۷.

۲- مسرقان، نام نهری است که اکنون به آب «گرگر» موسوم است. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۵۴.

۳- مکرم، سردار عرب نزدیک خرابه های شهری که به فارسی «رستم گواد» نام داشت و عربها آن را «رستم قباد» می نامیدند مستقر شد و این مکان بعدها به «عسکر مکرم» یعنی اردوگاه مکرم معروف شد. این نام در نقشه ها دیده نمی شود ولی در جای آن خرابه های «بند قیر» است که از آن جا آب گرگر مسرقان به کارون می ریزد. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۵۵.

۴- ابن حوقل، صوره الارض، ص۲۶-۲۴. نگاه کنید به: اصطخری، مسالک الممالک،ص ۹۳-۸۹.

ورود امام رضا علیه السلام به اهواز

امام رضا علیه السلام از بصره به سوی اهواز حرکت کرد(۱) ولی از جزئیات مسیر حرکت امام علیه السلام و منزلگاههایی که حضرت در آن توقف فرمود منابع هیچ گزارشی ارائه نکرده اند. آنچه مسلم است منازلی را که قدامه بن جعفر شصت و شش سال بعد از عزیمت حضرت رضا علیه السلام در کتاب الخراج نام برده با توجه به مدت زمان کوتاهی که عمدتاً نمی تواند تحولات عمده ای در منزلگاههای آبی و خاکی بصره به سوق الاهواز بوجود آمده باشد، قریب به یقین همان منازلی است که حضرت علیه السلام در سال ۲۰۰ از آن جا عبور کرده که شرح آن به تفصیل آمده است.

رخدادهای اهواز

شیخ صدوق به سند خود از ابوالحسن صانع و او از عموی خود نقل می کند که: من با حضرت رضا علیه السلام تا خراسان همراه بودم و با ایشان مشورت کردم درباره قتل رجاءبن ابی ضحاک که آن جناب را به خراسان آورد، پس آن جناب مرا از این فکر

نهی کرد و فرمود: آیا می خواهی نفس مؤمنی را به عوض کافری به قتل رسانی(۲)؟

۱- راوندی در الخرائج و الجرائح می نویسد: ما قال ابوهاشم، لما بعث المأمون رجاءبن ابی الضحاک، یحمل الی ابی الحسن علی بن موسی طریق الاهواز و لم یمران علی طرق الکوفه... ر.ک. به: راوندی الخرائج والجرائح، چاپ بمبئی، ص۱۰۴. و همچنین نگاه کنید به: مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۰۵ و ۱۱۲؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۵۵؛ ابوالقاسم سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۲۴۳. کتاب معصومین چهارده گانه متأسفانه بدون ذکر هیچ گونه مأخذی می نویسد: موکب امام بسیار مجلل و شکوهمند و زیبا بود بر قاطری شهبا بسته بودند و... موکب همایون امام از بصره با کشتی به محمره (خرمشهر) نزول اجلال فرمود و با همان تشریفات مجلل از محمره به اهواز رسید... امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از اهواز به اراک و از آن جا به ری تشریف فرما شد و از راه ری به سمت خراسان گذشت. ر.ک. به: جواد فاضل، معصومین چهارده گانه، (امام علی بن موسی الرضا علیه السلام)، ص۹-۱۰۸. ترسیم این خط سیر اخیر صحیح نمی باشد.

۲- فقال: ترید أن تقتل نفساً مومنةً بنفس کافرهٍ؟ مترجم عیون اخبار الرضا علیه السلام محمّدتقی اصفهانی می افزاید: از این کلام حسن حال رجاءبن ابی ضحاک معلوم می شود و مقصود این است که کسی دیگر باعث این عمل شده و تو می خواهی رجاء را به عوض او به قتل رسانی؟ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۵۴. تصمیم درباره قتل رجاءبن ابی ضحاک، نمایانگر اهمیّت و حساسیّت مسیری است که مأمون برای انتقال حضرت رضا علیه السلام تعیین کرده بود. بی شکّ عبور حضرت رضا علیه السلام از کانونهای شیعی و شهرهایی که شیعیان آن حضرت و یا سایر مخالفان سیاسی مأمون در آن نفوذ داشتند با موانع و مشکلات زیادی توأم بود و نوعاً خطرات قابل ملاحظه ای برای مأموران حکومتی از جانب شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ونیز از جانب عباسیان متعصّب که مخالفان سرسخت انتقال خلافت به علویان بودند در پی داشت. علاوه، باید خوارج را نیز که از مخالفان این طرح بودند اضافه کرد.

چون آن جناب به اهواز رسید فرمود: نیشکری از برای من جستجو کنید. بعضی از اهل اهواز که آنها را عقلی نبود گفتند: این مرد اعرابی است و نمی داند که در فصل تابستان نیشکر یافت نمی شود، پس به آن جناب عرض کردند: ای سیّد ما نیشکر در این وقت نیست بلکه در فصل زمستان پیدا می شود. آن جناب فرمود: جستجو کنید که بزودی آن را بیابید. اسحق بن ابراهیم گفت: به خدا قسم که طلب نمی کند سیّد من مگر موجود را پس از آن به جمیع نواحی و اطراف فرستادند تا این که زراعتکاران اسحق آمدند و گفتند: نزد ما پیدا می شود و ما ذخیره کرده ایم آن را از برای بذر که بعد از این زراعت کنیم. پس این یکی از دلیلهای آن بزرگوار شد و علامت امامت او گردید. چون آن بزرگوار به مکانی رسید که آن را قنتریه می گفتند (یا نزد مأمون رسید)[(۱)] در حالت سجود از او شنیدم که می فرمود: حمد مخصوص تو است اگر تو را اطاعت کنم، ومرا حجّتی نیست اگر تو را معصیت کنم، و عملی از برای من و از برای غیر من نیست در احسان تو، و مرا عذری نیست اگر بدی کنم، وآنچه خوبی به منت رسد از جانب توست ای کریم! بیامرز هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای را که در مشرق و مغرب زمین هستند.[(۲)] راوی گوید چند بار پشت سر آن

بزرگوار نماز خواندیم و آن بزرگوار در نمازهای واجب غیر از حمد و سوره

۱- تردید از ما نیست.

۲- ملاباقر مجلسی می گوید: حضرت در اهواز در مسجدی نماز خواند و این دعا را فرمود: لَکَ الْحَمْدُ اِنْ اَطَعْتُکَ وَلاحُجَّهَ لی اِنْ عَصَیْتُکَ ولاصُنْعَ لی وَلالِغَیْرِی فی اِحْسانِکَ وَلا عُذْرَلی اِنْ اَسَأتُ، ما اَصابَتْنی مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنْکَ یا کریمُ، اِغْفِرْ لِمَنْ فی مَشارِقِ الاَرْضِ وَمَغَارِبِها مِن المُؤمِنِیْنَ والمُؤمِنَاتِ. به نقل از عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۴۷۹. همچنین ر.ک. به: بحار الانوار ترجمه موسی خسروی، ۱۲/۵-۱۰۴.

«انّا انزلناه» در رکعت اول و حمد و سوره «قل هواللّه» در رکعت دوم، سوره دیگری نخواند.(۱)

مسند الامام الرضا علیه السلام، این روایت را با تغییرات مختصری نقل می کند، و در بخش ماجرای قتل رجاءبن ابی ضحاک، با صراحت اشاره می کند که این ماجرا در شهر اهواز روی داده است.(۲)

عَنْ أبِیْ الحَسَنِ الصائغ عَنْ عَمِّه قالَ: خَرَجْتُ مَعَ الرِّضا علیه السلام اِلی خُراسان

اوٌمره فی قَتْلِ رَجاءبن ابی الضّحاک، الَّذِی حمله الی خراسان فنهانی عن ذلک وقال:

اَترید أنْ تَقْتل نَفْساً موٌنهً بنفسٍ کافرِهٍ؟ قال: فَلَمَّا صارَ اِلَی الأهْواز قالَ لأهْلِ الأهْواز: اُطْلُبُوا لی قَصَب سکّر...(۳)

حادثه دیگری که در اهواز روی داد بیماری امام علیه السلام در این شهر بود ولی قبل از بازگو کردن ماجرای بیماری امام علیه السلام لازم است اطلاعاتی درباره وضعیت آب و هوای بیماری زای اهواز به نقل از یاقوت حموی و صفی الدّین بغدادی از معجم البلدان و مراصد الاطلاع(۴) بیان کنیم:

هوای اهواز قتال غربا است و در وقتی که در هیچ شهری ناخوشی و تب وجود ندارد در این شهر موجود است و در هر شهری که شخص مبتلاـ به تب شد بعد از تنقیه و رفع مرض آن مرض دیگر عود نمی کند، مگر باز اخلاط فاسده ردیّه در بدن او جمع شود. ولی در اهواز این طور نیست، ناخوشی بدون حدوث اسباب مسطوره عود می نماید زیرا سبب کثرت اکل و امتلا و غیره نیست بلکه این ناخوشی از آب و هوای این بلد است.(۵)

درباره بیماری امام رضا علیه السلام ابوهاشم جعفری گوید: من در «آبیدج» بودم.(۶)

ص:۴۹

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۵-۴۵۴.

۲- عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص۸۲.

۳- عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۱۷۵.

۴- مراصد الاطلاع خلاصه کتاب معجم البلدان است که در سال ۷۰۰ تألیف شده است.

۵- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۱۳۳.

۶- در منابع جغرافیایی مکانی را به نام «آبیدج» نیافتم اما به لحاظ تشابه اسمی ممکن است منظور همان شهر «ایذج» یا «ایذه» باشد که در این صورت از این مکان ابن بطوطه و مقدسی به عنوان «مال امیر» نام می برند که پلی سنگی بر روی رودخانه کارون داشته و امروزه نیز خرابه های آن دیده می شود، و در گذشته به «خره زاد» مادر اردشیر بابکان معروف بوده است. نگاه کنید به: مقدسی، احسن التقاسیم، ص۴۱۴؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۲/۲۹؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۶۴؛ برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام، ۲/۲۶۶. آدام متز نیز به نقل از یاقوت در معجم البلدان، از پل ایذج بر بالای رود کارون نام می برد و می نویسد: یاقوت آن را از عجایب دنیا می داند. ر.ک. به: آدام متز، تمدّن اسلامی در

قرن چهارم هجری، ۲/۲۲۸.

هنگامی که شـنیدم حضرت رضا علیه السلام وارد اهواز شده اند خود را به این شهر رسانده و به مجلس آن جناب رفتم و خود را به آن حضـرت معرفی کردم و این نخستین ملاقـاتی بود که بـا ایشـان انجـام دادم. ابوهاشم جعفری در ادامه روایت خود می افزایـد: امـام رضـا علیه السـلام در این هنگام مریض بود و هوا نیز بسـیار گرم و فصل تابسـتان. حضـرت فرمود: برای من طبیبی بیاوریـد، من طبیبی را به بالین آن جناب بردم، حضـرت نام گیاهی را برای طبیب برد و خواص آن را بیان داشت، طبیب گفت: مـن در روی زمین چنین گیـاهی را نمی شـناسم و کسـی غیر از شـما نـام این گیـاه را نمی دانـد، شـما از کجـا این گیـاه را می شناسید، و این گیاه در این زمان و در این مکان پیدا نمی شود.(۱)

از دو حـادثه نیشـکر و بیمـاری امـام علیه السـلام در اهواز، روشن می شود که عزیمت حضـرت به خراسان در فصل تابسـتان و هوای گرم بوده است. این موضوع در تعیین مسیر راه و منزلگاههایی که حضرت از آن عبور کرده اند حائز اهمیّت است، زیرا

۱- راونـدی صاحب الخرائج، ماجرای نیشـکر و گیاه دارویی را در یک ماجرا شـرح می دهد... طبیب گفت: این گیاه در چنین وقتی یافت نمی شود حضـرت فرمود: برایم مقداری نیشـکر تهیّه کن، پزشک گفت: این سخت تر از اوّلی است زیرا حالا وقت نیشکر نیست. حضرت رضا علیه السلام فرمود: نیشکر و داروی گیاهی هر دو در همین سرزمین و هم اکنون وجود دارد. از آب شادروان عبور کنید آسـیابی خواهید دید در آن جا مردی سـیاه چهره است از او بپرسـید نیشکر و آن گیاه کجا می روید؟ اسم گیاه را، راوی فراموش کرده است من به آسـیاب رفتم و مرد سـیاه را دیده و از او پرسیدم او به نیشکرهای پشت سر خود اشاره کرد و هر چه لازم بود برداشـتم و برگشـتم... این جریان را که رجاءبن ابی ضحاک شنید به همراهان خود گفت: اگر بیشتر در این محـل اقـامت کنیم مردم فریفته او می شونـد و از آن جا کوچ کرد. ر.ک. به: راونـدی، الخرائـج والجرائـح، (چاپ بمبئی)، ص۵-۱۰۴. همچنین نگاه کنیـد به: عطاردی، مسـند الامام الرضا علیه السـلام، ۱/۱۷۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۶-۱۰۵ و سایر منابع.

به طوری که بازگو خواهیم کرد، در گذشته کاروانهایی که از یک شهر به شهر دیگری می رفتند از دو راه زمستانی و تابستانی حرکت می کردند این دو مسیر مختلف در مناطقی که زمینهای ناهموار و کوهستانی داشت متداول بوده است.

حادثه دیگری نیز هنگام خارج شدن حضرت رضا علیه السلام از اهواز نزدیک پل اربق(۱) روی داده که از مضمون آن درمی یابیم عدّه ای بعد از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام گمان بردند که حضرت همچنان در قید حیات است و بر آن جناب توقف کردند.(۲)

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام به سند خود از جعفربن محمّد نوفلی روایت می کند که: در پل اربق (اربک) نزد حضرت رضا علیه السلام آمدم و بر او سلام کرده عرض کردم فدای وجودت شوم جمعی گمان می کنند پدر بزرگوارت زنده است، فرمود: دروغ گفتند خدا ایشان را لعنت کند اگر پدرم زنده بود میراثش قسمت نمی شد و زنانش نکاح نمی شدند، و لیکن قسم به خدا پدرم موسی کاظم علیه السلام مرگ را چشید چنان که علی بن ابی طالب علیه السلام چشید. محمّد نوفلی می گوید: من عرض کردم تکلیف من چیست و مرا به چه چیز امر می کنی؟ فرمود: بعد از من بر تو باد پیروی از فرزندم محمّد و اما من از دنیا خواهم رفت و قبری در طوس و دو قبر در بغداد مزار خواهد شد، عرض کردم فدای وجودت یکی از دو قبر بغداد را می دانم، قبر دوّم از کیست؟: فرمود: بزودی بر تو معلوم می شود. پس از آن فرمود قبر من و هارون چنین است. و دو انگشت خود را به هم چسبانید.(۳)

حدیقه الرضویه، این روایت را از شیخ صدوق نقل می کند، اما به اشتباه می نویسد: جعفربن محمّد بن نوفلی گفت در مدینه، خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدیم نزدیک پل اربق (قریه ای است نزدیک زامهران) و(۴)... همان طور که

۱- پل اربک هم آمده است.

۲- درباره «فرقه واقفیه» نگاه کنید به: نوبختی، فرق الشیعه چاپ نجف، ص۶۸ و ۷۰؛ احمدبن علی بن احمد نجاشی، کتاب الرجال، ص۶۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۸؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ۱/۲۳۵؛ عبدالعزیز کشی، اختیار معرفه الرجال، ص۶۰، ۴۵۹، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۹۳.

۳- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۶۳.

۴- عماد زاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۴۷۸ به نقل از هروی، حدیقه الرضویّه، ص۷۴. اطلاعاتی که کتاب سرچشمه های نور درباره پل اربک ارائه می دهد قابل توجّه است، مؤلفین این کتاب در ادامه مسیر کاروان امام رضا علیه السلام می نویسند: کاروان علویان همچنان به راه خود ادامه دادند تا از سرزمین بصره عبور کردند و به اهواز رسیدند و از روستای «چهارگانه» که به آن اربک نیز گفته می شود گذشتند و راه فارس را در پیش گرفتند. این کتاب در جایی دیگر، به روستای «چهاردانگه» از توابع «رامهرمز» واقع در خوزستان، روستای اربک می گوید. ر.ک. به: سرچشمه های نور، امام رضا علیه السلام، ص۱۸۳.

ملاحظه می شود شیخ صدوق این روایت را بدون ذکر شهر خاصی نقل کرده ولی ما از قید «پل اربق» درمی یابیم که این حادثه در شهر اهواز روی داده نه در مدینه و از پیشگویی حضرت درباره محل دفن خویش و این عبارت که می فرماید: من از میان شما می روم، درمی یابیم که توقف حضرت در اهواز و پل اربق مربوط به همان سفری است که حضرت عازم مرو بودند و این اشاره اخیر حضرت علیه السلام که معمولاً در هر جا موقعیت ایجاب می کرد، بیان می فرمود حکایت از ماهیّت تحمیلی ولایتعهدی و آگاهی امام علیه السلام بر شهادت خویش و دفن شدن در کنار قبر هارون در

طوس دارد.

درباره ادامه مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به فارس، منابع توضیحی نمی دهند که حضرت از کدام راه به سمت فارس و از آن جا به خراسان عزیمت کرده است و ما تنها از طریق اتّصال نقاط جغرافیایی روشن که در منابعِ معتبر ذکر شده می توانیم جزئیات مسیر حرکت حضرت و منازل بین راه را به دست آوریم و یا حدس بزنیم، زیرا مسیر راه خوزستان (سوق الاهواز) به فارس (اصطخر) منحصر به یک راه نیست. خوشبختانه در مورد اخیر ماجرای پل اربق روشن کننده مسیر است و معلوم می شود حضرت از کدامین دروازه اهواز آن روزگار به سوی فارس تشریف فرما شدند. هر چند که متأسفانه امروزه از بسیاری منزلگاهها و شهرها و دهکده ها هیچ نام و نشانی در نقشه های جغرافیایی باقی نمانده است. بنابراین با

توجه به اهمیت پل اربق در مسیر بعدی حرکت امام علیه السلام، به اختصار اطلاعاتی در این زمینه بیان می کنیم.

نکاتی درباره اربق و اربک

یاقوت حموی معتقـد است که اربق و اربك دو منطقه جـداگانه در خوزسـتان است، اربق از نواحی رامهرمز اسـت(۱) و اربک شهر و نـاحیه ای اسـت از اهـواز کـه دارای قراء و مزارع است و نیز پلی دارد که در تاریـخ غزوات اوایـل اسـلام نـام آن آمـده است.(۲) لشـکر اسـلام اربک را در عهـد خلیفه دوّم و در سال هفده هجری به سـرداری نعمان بن مقرّن المُزَنی فتح کرد.(۳) و این فتـح پیش از فتـح نهاونـد بود.(۴) در منـابع از پـل اربق (اربـک) نـام چنـدانی به جـا نمانـده است. در نقشه قـدیمی «صوره خوزستان» که ابن حوقل در صوره الارض، آورده است، حدود منطقه اربق مشخص شده است.

آنچه از این نقشه قدیمی به دست می آید این است که اربق در حوالی رود مسـرقان واقع شده و این رود از شـهر عسـکر مکرم گذشـته به سمت راست می پیچد و در نیمه چپ هرمز به رود مسرقان بازمی گردد، اربق در میان راه ایذج و رامهرمز قرار دارد که این شـهر اخیر در حدّ فاصل ناحیه فارس و خوزسـتان واقع شده است و از آن جا راهی به سـمت سـنبیل در مرز فارس دیده می شود.(۵)

در تاریخهای محلی خوزستان نیز از پل اربک (اربق) نامی به میان آمده است.

در زمان ساسانیان و در قرنهای نخستین اسـلام، شاخه شرقی کارون که در آن زمان، مسرقان نامیده می شد، در کنار شوشتر از شاخه دیگر جـدا شـده تا آخر خاك خوزسـتان جـداگانه به دریا می ریخت، بدین سان که از کنار شـرقی شوشتر و میاناب می گذشت و در هفت یا هشت فرسنگی به شهر معروف عسکر مکرم رسیده و از

ص:۵۳

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱/۱۸۸ به نقل از اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۳۰.

۲- در این بـاره نگـاه کنیـد به: جریر طبری، تاریخ طبری، ۱۵/۶۴۰۸، ۶۴۶۲، ۶۴۸۷، ۶۵۱۹؛ ابن اثیر، تاریخ کامـل ترجمه علی هاشمی حائری، ۱۶/۲۸۶؛ ابن مسکویه، تجارب الامم (ترجمه علی نقی منزوی)، ص ۳۰۰.

۳- فتوح البلدان درباره فتح حوزه های اهواز از «اربک» نامی نمی برد و تنها به پلهای نعمان اشاره می کند که این پلها منسوب به نعمـان بن عمروبن مقرّن المُزَنی است که نزدیـک آنهـا وی لشـکر گاه داشـته است. نگـاه کنیـد به: بلاـذری، فتـوح البلـدان، ص۱۲۶، ۲۵۴-۲۴۳.

۴- مرآت البلدان، ۱/۳۱ به نقل از یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱/۱۸۸.

۵- ابن حوقل، صوره الارض، ص۲۲ و ۲۳. نقشه پیوست است.

میان آن شهر نیز گذر می کرد و به روستایی که «روستای مسرقان» نامیده می شد می رسید سپس از آن جا نیز عبور کرده از بیرون، کنار شرقی اهواز را پیموده از زیر پل

معروف اربک که بر سر راه اهواز به رامهرمز قرار داشت و پل بسیار معروفی بود گذشته و سرانجام در دهنه ای جداگانه به دریا می ریخته است.(۱)

ابن اثیر نیز در گزارشهایی که در حوادث سال ۴۴۳ ه ق ارائه می دهد از وجود این پل در این زمان به ما اطلاعاتی می دهد.(۲) وی رود مسرقان را که از زیر این پل می گذشته به خاطر پرآبی می ستاید و از جنگ سال ۴۴۳ میان «بهاءالدوله دیلمی» و «پسر واصل» یاد می کند و می نویسد: بهاءالدوله پل اربک را شکسته آب را در میانه خود و پسر واصل حائل گردانید.(۳)

آخرین اطلاع ما از پل اربک به قرن پنجم هجری باز می گردد. این پل در آن زمان در جنوب اهواز بر سر راهی که از اهواز به رامهرمز می رفته قرار داشته و رود مسرقان نیز از زیر آن عبور می کرده است ولی به علت زیادی آب این رودخانه، گذشتن از آن

جز از روی پل اربک (اربق) ممکن نبوده است.(۴)

ملاحظاتی درباره عبور امام رضا علیه السلام از شوشتر و دزفول

در منابع از حرکت امام رضا علیه السلام از اهواز به تستر(۵) (شوشتر) و همچنین دزفول

یادی نشده است، هر چند که این دو شهر از نواحی خوزستان به شمار می رفته اما با توجه به صراحت منابع که مسیر حضرت رضا علیه السلام را از اهواز به سمت فارس مکرراً ذکر کرده اند به نظر می رسد توقف و یا گذر حضرت رضا علیه السلام از این دو شهر (شوشتر

۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۵۷۸؛ علاءالملک حسینی شوشتریِ مرعشی، فردوس در تاریخ شوشتر و برخی از مشاهیر آن به تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی، ص۱۶۶.

۲- ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و یاران، ترجمه علی هاشمی حائری، ۱۶/۲۷۶-۲۹۵.

۳- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۵۷۸ و حسینی شوشتری، فردوس، ص۱۶۹.

۴- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ۱/۵۷۸.

۵- «تستر» نام قدیم شهر شوشتر است وجه تسمیه آن به «شوش تر» از آن جا ناشی می شود که شوش معرّب سوس و به معنی خوب است بنابراین «سوس تر» تستر و یا شوشتر به معنی خوبتر است. اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۴۹۸.

و دزفول)، دور از واقع باشد، زیرا اوّلین منزلگاه از اهواز به سوی فارس «ازم»(۱) و اولین ناحیه آن ارجان است که سرحدّ فارس و خوزستان محسوب می شده است و از آن جا راه فارس به رامهرمز (غرب اهواز) منتهی می گردید، این در حالی است که شوشتر و یا دزفول در شمال این شهر امتداد می یابد و این تفاوت فاحش یکی از دلایل عدم توقف یا گذر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از این دو شهر است. با این وجود گزارشهایی از عبور حضرت رضا علیه السلام از شهر شوشتر و دزفول وجود دارد که براساس آنها حضرت از حوالی پل شوشتر گذشته و مسجدی نیز در آن جا به نام آن حضرت ساخته شده است.

تحفه العالم می نویسد: قدیمی ترین مساجد شوشتر مسجد جامع است و عوام را اعتقاد بر این است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن مسجد نماز گزارده، ولی این حرف را اصلی نیست، زیرا بنای این مسجد بعد از وفات آن حضرت بوده است(۲) امّا ممکن است در سفری که آن بزرگوار متوجه خراسان بود در این محل که در آن وقت صحرا بوده نماز گزارده و بعدها به این شرافت این مسجد را آن جا بنا

کرده باشند.(۳)

اگر روایت صاحب تحفه العالم را بار دیگر مرور کنیم نظریه او در این باره که مسجد جامع قدیم شوشتر مکانی بوده است که حضرت رضا علیه السلام در آن نماز گزارده و سپس در ایام خلیفه سیزدهم عباسی(۴) ساختمان این مسجد آغاز شده و تا زمان

۱- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۲۱. ابن حوقل «سوق سنبیل» ذکر می کند: صوره الارض، ص۳۰. قدامه بن جعفر «جویرول» را اوّلین منزل و «ازم» را دوّمین منزل می شمارد: کتاب الخراج، ص۲۶. علاوه بر این راه، راههای دیگری از خوزستان به فارس منتهی می شود نگاه کنید به: ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲-۲۲۱؛ ابن خردادبه، المسالک والممالک، ص۴۳؛ ابن بلخی، فارسنامه، ص۶۲؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۳۱۹؛ اصطخری، مسالک الممالک،ص ۱۱۲ و...

۲- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۵۱۳. برابر نقل تحفه العالم بنای این مسجد در ایام خلافت المعتز باللّه سیزدهمین خلیفه عباسی آغاز و تا زمان خلافت المسترشد باللّه (بیست و نهمین خلیفه عباسی) پایان یافته که اسم او را بالای محراب با گچبری نوشته اند.

۳- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۵۱۳.

۴- المعتز، او از سال ۲۵۱ تا ۲۵۵ حکومت کرد.

خلافت بیست و نهمین خلیفه عباسی(۱) به اتمام رسیده، و همچنین با توجه به عبارت «عوام را اعتقاد بر این است که حضرت رضا علیه السلام در آن مسجد نماز گزارده اند»، مبهم و متزلزل به نظر می رسد و نقادی اعتمادالسلطنه که می افزاید: «ولی این حرف را اصلی نیست» این ابهام و تزلزل را بیشتر می کند.

امّا آنچه یاقوت به نقل از «مسعربن مهلهل» درباره قدمگاه و یا مسجد علی بن موسی الرضا علیه السلام می نویسد: مستدلتر و محکمتر از روایت تحفه العالم است.

قدمگاه و یا مسجد علی بن موسی الرضا علیه السلام

یاقوت حموی در معجم البلدان و بغدادی در مراصد الاطلاع به نقل از مسعر بن مهلهل می نویسد:

در اهواز چند رود جاری است، از جمله رود ششتر (شوشتر) است که به وادی عظیمی می رود و در وادی پلی بر روی آن بسته اند و بر روی پل مسجد وسیعی ساخته اند... در این وادی، شادروان محکمی از سنگ ساخته شده، به اندازه مخصوصی که آب را به قاعده به چند بخش تقسیم می کند. و روبروی شادروان، مسجد علی بن موسی الرضا علیه السلام است که وقتی حضرت از مدینه به خراسان تشریف می بردند، ساختند.(۲)

گزارشی نیز از مقدسی در احسن التقاسیم (تألیف ۳۷۵) وجود دارد و در آن اشاره به یک پل و مسجد و شادروان دارد که در میان رودخانه دجیل (کارون)(۳)

قرار داشت. این پل توسط امیر عضدالدّوله(۴) ویران و از نو بنا شد و بنا به گفته مقدسی مسجد، مشرف بر رودخانه است.(۵)

۱- المسترشد، او از سال ۵۱۲ تا ۵۲۹ حکومت کرد.

۲- به نقل از اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۱۳۲.

۳- شادروان عظیم شوشتر را برای بالا آوردن آب رودخانه ساخته بودند تا آب از کارون وارد نهری که حفر کرده بودند شود و ناحیه خاوری آن شهر را مشروب سازد. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۵۴.

۴- امیر عضدالدّوله دیلمی از سال ۳۳۸ تا ۳۷۳ ه . ق حکومت کرد و در سال ۳۶۷ اهواز را به تصرّف خود درآورد.

۵- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۵۲ و ۲۵۴.

امروزه در شمال غرب شهر شوشتر بقایایی از این پل مانده است. این پل را پل شادروان شوشتر، پل شادروان شاپوری و یا شادروان قیصری هم می نامند. بنای شادروان را به دوران قبل از اسلام در زمان شاهپور اول نسبت می دهند و در این باره روایتهای افسانه ای نیز نقل شده است که چون شاهپور «والرین» قیصر روم را در جنگ اسیر ساخت او را به ساختن این شادروان برانگیخت.(۱)

علاوه بر آنچه یاقوت حموی و مقدسی ارائه داده اند، تاریخهای محلی شوشتر، دزفول و خوزستان از وجود چندین بقعه و منزلگاه یا نظرگاه منسوب به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در نواحی شوش و دزفول، سخن می گویند.

سه بقعه به نام امام رضا دیمی وجود دارد که دو تای آن در شهر شوشتر، کمی دورتر از پل شاه علی و لشکر.(۲) و دیگری در شرق این شهر، مشرف به رودخانه شطیط است.(۳) بقعه سوم نیز در شهر دزفول و در ضلع شرقی این شهر در کنار کوره آجرپزی قرار دارد.(۴)

نام دیمی که به دنبال نام امام رضا علیه السلام افزوده شده، بنابر گفته مولف تذکره الاخبار از بقعه اخیر که در صحرای «دیم سبیلی» واقع بوده، گرفته شده و در زبان مردم به

امام رضا دیمی شهرت یافته است.(۵) شرف الدّین شوشتری در این باره می نویسد: دیم به لفظ شوشتری، جای بی آب را گویند و می افزاید که سه بقعه در شوشتر به همین نام است.(۶)

علاوه بر بقاع امام رضا دیمی بقعه ای به نام «شاخراسون» (شاه خراسان) یکی

ص:۵۷

۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۷۸-۵۷۲و ۸۶-۵۸۲؛ احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان،چاپ دوم، ص۶۳-۵۴؛ علاءالملک حسینی شوشتری مرعشی، فردوس، ۱۰-۸، ۱۲، ۱۳، ۸-۱۴۷، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۳-۱۷۰؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۶-۲۵۲.

۲- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۷۷۷.

۳- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ص۵۵۴.

۴- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ص۳۶۸.

۵- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ص۳۶۸.

۶- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ص۷۷۷.

در دزفول(۱) و دیگری در شوشتر (۲) وجود دارد و در این شهر اخیر دو بقعه دیگر به نامهای «امام ضامن»(۳) در حوالی کنارستان و بقعه امام رضا علیه السلام در حوالی بلوک عقیقی(۴) دیده می شود.

وجود این بقاع و یا قدمگاهها در شهر دزفول و شوشتر قابل تأمّل است و در نگاه اول می رسانند که حضرت رضا علیه السلام در مسیر راهشان به خراسان از اهواز به سمت شوشتر و دزفول عزیمت کرده اند. قبل از آن که به اثبات و یا ردّ این نظریه بپردازیم،

لازم است اطلاعات بیشتری درباره این بقاع و قدمگاهها در دو شهر شوشتر و دزفول به دست دهیم.

بقعه امام رضا دیمی

در جنوب شهر شوشتر، پس از خرابه های حصار شهر، در پشت بقعه امامزاده عبداللّه، کمی دورتر از پلهای شاه علی(۵) و لشکر(۶)، بقعه امام رضا دیمی واقع

۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ص ۳۲۰؛ و سید عبداللّه داعی دزفولی، تذکره الاخبار و مجمع الابرار، ص ۳۸.

۲- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۸۶۹.

۳- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ص ۷۷۱.

۴- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۷۷۵.

۵- نام پلی است که فتحعلی خان قاجار بر رود شطیط ساخته است این پل در زمان ایران باستان و در قرون نخستین اسلامی وجود نداشته است و ابن بطوطه که در سال ۷۴۵ هجری قمری از این مکان عبور کرده توسط «جسر» گذشته است جسر چند قایق متّصل به هم است که یک پل متحرّک را تشکیل می دهد در زمان فتحعلی شاه کاروانیان از روی کلک عبور می کردند، از جمله گروهی از بزرگان فیلی (نام یکی از قبیله های مهم در آن دوران) که به فرمان فتحعلی شاه روانه خوزستان بودند با کمک کلک می خواستند از رود بگذرند و به شوشتر روند، ناگهان در نیمه راه کلک وارونه شد و آنها در آب غوطه ور شدند فتحعلی شاه از آن پس دستور داد تا این پل را بسازند. اکنون، قسمتی از این پل ویران شده و کسانی که می خواهند از شوشتر روانه بختیاری و یا دزفول و لرستان شوند از این پل عبور می کنند. این پل را علاوه بر پل شاه علی، پل نفس کش و پل فتحعلی شاه نیز می نامند. احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/ ۴-۵۸۳ و ۷۷۷؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۱/۲۰۲.

۶- پل لشکر به این علت «لشکر» نام گرفته که در ابتدای صحرایی واقع شده بود که آب آن صحرا به عسکر مکرم لشکر مکرم می ریخته. نگاه کنید به احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ص۷۰۸.

است، ابعاد بقعه ۸×۱۰ متر است و بقعه یک اتاق کوچک است که در سمت جنوب آن آثار محراب کوچکی با گچبری سبک صفوی یا اوایل قاجار که جلوه ای دارد باقی مانده است. گنبد بقعه میل مضرس است که شش طبقه دارد و بر فراز آن علمک کوچکی از کاشی نصب است.

بنا تاریخ و تزیینی ندارد، شیخ شرف الدّین شوشتری این بقعه را در ردیف پنجم یادداشتهای خطی خود ذکر نموده و نوشته است: «دیم» به کسر دال و سکون یا و میم، به لفظ شوشتری جای بی آب را گویند. در شوشتر سه بقعه به این نام هست و مردم معتقدند حضرت رضا علیه السلام از شوشتر برای مسافرت عبور کرده و این سه محل

مکانهای توقف آن حضرت است، ولی احتمال دارد منشأ آنها «خواب» باشد(۱) ...

احمد اقتداری، مؤلف دیار شهریاران می افزاید، مسافرت حضرت رضا علیه السلام از طریق اهواز به خراسان، تا اهواز معلوم است ولی از اهواز به شوشتر معلوم نیست، شاید از راه دیگر رفته باشند و مرحوم سیّد عبداللّه شوشتری مؤلف تذکره شوشتر این کلام را به عوام نسبت می دهد و خودش اعتنایی به آن نمی کند.(۲)

بقعه دیگر امام رضا دیمی

در خارج شهر شوشتر، در شرق بقعه سیّد محمّد گیاهخوار و غرب بقعه صاحب الزمان و تقریباً مشرف به رودخانه شطیط بقعه دیگر امام رضا دیمی واقع است. طول ایوان ورودی بنا ۴۵/۶ متر و عرض آن ۴۰/۳ متر و عرض تمامی بنا۳۰/۱۴ متر است. بنای این بقعه به سمت شمال است و در ورودی بقعه نیز رو به همین سمت است. حیاط آن نسبتاً وسیع و دیوارهای آن سنگی و از سنگ چینی تراش است، گنبد بقعه شلجمی و گچ اندود است. داخل بقعه ۳×۳ متر و چهار ضلعی است که دارای چهار هلال و چهار پنجره نورگیر است. سقف اتاق مدوّر و یا به شکل گنبد هشت ضلعی است. داخل بقعه از حیث بنا هشت ترک کلاه درویشی

۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۷۷۷ به نقل از نسخه های خطی شیخ محمّدمهدی شرف الدّین شوشتری، ردیف پنجم، مبحث بقاع و مزارات شوشتر.

۲- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۷۷۷.

است و معلوم است که گنبد دوازده ترک(۱) و یا هشت ترک داشته که پس از تعمیرات به صورت گنبد شلجمی درآمده است. بدنه دیوارها گچ اندود شده ولی قبلاً دارای نقّاشی و خطّاطی بوده و چند خط که تقلید از اصل آن کرده اند از راست به چپ آشکار است.

فی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّه ُ أنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَالاصالِ رِجالٌ لاتُلْهیْهِمْ تِجارَهٌ وَلابَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّه ِ وَاِقَامِ الصَّلوهِ

وَایتاءِ الزَّکوهِ یَخافُونَ یَوماً تَتَقَلَّبُ فیه القُلُوبُ والابْصارُ. (نور/۳۷).

آثار قبری در درون بقعه نیست احتمالاً هدف از ساخت بنا، یادگار حضور حضرت در این مکان بوده «قدمگاه». بر سر در ورودی بقعه، کتیبه ای در پنج سطر و هر سطر چهار مصراع به ابعاد ۴۰×۹۵ سانتی متر نصب شده است و سطور این کتیبه چنین خوانده می شود:

این بنای رفیع و کوی مراد

وین مکان شریف و فیض رضا

بود در عهد خسرو دوران

خسرو جم خدیو ملك ندا

شاه گیتی ستان سلیمان شاه

آن که فرمان اوست حکم و قضا

واندر ایام (...) علی

خان عادل محیط جود و سخا

داشت حاجی جلال با اویی

از سر اعتقاد و صدق و صفا

مرحبا بر عقیده صافش

که نبود بجز رضای خدا

حبّذا فیض و درگه عالیش

که قرین باد (...) دست دعا

هست چون فیض یثرب و بطحا

هاتفی گفت یا امام رضا

سنه اربع وتسعین بعد الالف

متأسفانه ریخته گیهای کتیبه خوانـده نشده ولی تاریخ کتیبه ۱۰۹۴ و مربوط به روزگار شاه سلیمان صـفوی است. بر دو طرف ایوان دو ایوان موازی با هم وجود

ص:۶۰

۱- کلاه دوازده ترک یـا دوازه گوشه از ابـداعات دوران صـفویه است. این کلاـه به رنـگ سـرخ بود و دوازده شـکاف به نام دوازده ائمه داشت و سـربازان صـفوی به همین نام یعنی قزلباش سـرخ سـر خوانده می شدند. نگاه کنید به: راجر سیوری، ایران عصر صفویه، ترجمه احمد صبا، ص۱۷.

دارد و دو اتاق در انتهای آنها است، هر یک به ابعاد ۵/۳×۵ متر و با اتاق ضربی آجری.(۱)

بقعه سوم امام رضا علیه السلام

سوّمین بقعه ای که در خوزستان به نام امام رضا دیمی مشهور است در دزفول واقع شده است. این بقعه در ضلع شرقی شهر دزفول، نزدیک میدان بزرگ و نوسازی، در کنار کوره های آجرپزی که هنوز هم تعدادی از آنها دایر است واقع شده و این کوی را محله جمشیدآباد می خوانند. این بقعه بنای آجری ساده ای به طول و عرض تقریبی ۵/۶×۱۰ متر با گنبدی مضرس دارد که بقعه امام رضا دیمی خوانده می شود. علت نامگذاری این بقعه به «دیمی» از توضیحاتی که تذکره دزفولی می دهد به دست می آید. مؤلف تذکره الاخبار می نویسد: «بقعه متبرکه دیگر امام

رضا علیه السلام، پایین ولایت، در صحرای دیم سبیلی واقع شده، در سمت غرب دروازه ای مشهور به دروازه بابایوسف، دو سه میدان خارج از ولایت». بنابراین نوشته چون بقعه در صحرای دیم سبیلی واقع بوده، نام دیم از صحرای دیم سبیلی بر آن باقی مانده است و امروز در زبان مردم بقعه امام رضا دیمی نامیده می شود. بنای بقعه شامل دو قسمت اصلی است؛ یکی ایوان شمالی بقعه با دهانه ای به اندازه ۷۰/۲ متر که دو بازو آن را در برگرفته است، بازوی شرقی که بر آن پلکان بام ساخته شده و بازوی غربی که قرینه پلکان شرقی است و دارای طاقچه ای است که به داخل

گوشواره کوچکی گشوده می شود. انتهای ایوان، مدخل بقعه است که دری ساده و چوبین، ایوان را به درون بقعه وصل می کند. ضریحی آهنین و نوساز به ابعاد تقریبی ۸۰/۱×۸۰/۲ متر در داخل بقعه قرار دارد و قبر آجری گچ پوشیده ای را در برمی گیرد. گنبد این بنا یازده طبقه است که به علامتی فلزی در روی سروک گنبد پایان می گیرد. پایه اول طبقات یازده گانه مستدیر است و سقف و پشت بام گلی است.(۲)

۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۶-۵۵۴.

۲- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۹-۳۶۸.

بقعه شاخراسون (شاه خراسان) در دزفول

سیّد عبداللّه دزفولی در کتاب تذکره الاخبار و مجمع الابرار در ذکر قدمگاهها یا نظرگاهها یا مکانهای توقف یکی از ائمه معصومین علیهم السلام یا اولاد عظام ایشان و به طور کلی بقاعی که باقی و آباد است ولی کسی از ایشان در آن جا مدفون نیست، می نویسد: از جمله، بقعه شریفی است مشهور به شاه خراسان. بنایی ساده و آجری که آجرها نسبتاً کهنه و مدخل رو به شمال است، ایوانی دارد با طاقی مربع شکل به ابعاد ۱۰/۳×۷۰/۲ متر با پایه های آجری به عرض ۱۲۰ سانتی متر و سقفی آجری و مدوّر که بر روی هشت گوشواره بنا شده و بر بالای سقف گنبد کلاه درویشی هشت ترک ساخته اند. در قسمت چپ بقعه اتاقی با طاق ضربی هلالی قرار دارد. تزییناتی در داخل و خارج بنا دیده نمی شود، گنبد به سبک کلاه درویشی و نمونه کوچک هشت ترک و ساده مکعبّ مستطیل شکل است به ابعاد ۶۵×۷۳×۹۱ سانتی متر که در زیر سقف مدوّر قرار دارد. در اتاق مربع شکل مقبره دو پنجره رو به شرق و یک مدخل به اتاق سمت غربی وجود دارد که شکل مدخل و پنجره ها یکسان و یک اندازه می باشد.(۱)

بقعه شاخراسون (شاه خراسان) در شوشتر

در کنار رود کارون و در نزدیکی پل متحرک، بقعه شاخراسون واقع است که ۱۰×۱۷ متر ابعاد کلی بنا است. اتاق بقعه ۵×۵ متر است و سقف آن، آجر کاری جناقی است که بدیع و زیبا و با لچکیها و نیم لچکیهای زیبا ساخته شده است. قبر در ضلع بالایی اتاق قرار دارد و به صورت افقی محراب بنا را قطع می کند و از نظر قرار گرفتن، محل قبر شکل غیرعادی دارد. گوشواره هایی در اطراف محل مقبره ساخته شده که فاقد تزیینات است و در محوطه قبرستان هم سنگ قبری که کهنه باشد دیده نمی شود.(۲)

۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۳۲۰.

۲- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۷۶۹.

قدمگاه امام رضا علیه السلام

در جنوب آبادی کهنک بقعه کوچکی از آجر با گنبدی دو طبقه و گلابی مانند وجود دارد که قدمگاه امام رضا علیه السلام نامیده می شود، گنبد بر یک قاعده مدوّر و قطور بنا شده است. بنا دارای دو طاق رومی کوچک در جبهه ایوان شمالی است. اضلاع خارجی بقعه ۱۱×۱۰ متر است و بقعه در میان قبرستانی واقع است و اراضی زراعتی و درختان کُنار اطراف آن را گرفته اند. به نظر می آید اصل بنا یک چهار طاقی قدیمی باشد که بر روی آن گنبد ساخته اند. در قبرستان قدمگاه امام رضای کهنک نیز یک سنگ قبر کهنه با نقش خنجر و کلاه خود در فاصله ۲۰۰ متری دیوار این بقعه دیده می شود.(۱)

در آثار تاریخی شوشتر، در منطقه «دش زورک» که آبادی بزرگی است در منتهی الیه بلوک عقیلی و در نزدیکی رودخانه ای که به کارون می ریزد، چند بقعه دیده می شود که هیچ کدام به لحاظ تاریخی قدمتی ندارد، یکی از این بقاع به نام امام رضا علیه السلام و دیگری شاهچراغ(۲) نامیده می شود.(۳) بقعه دیگری در منطقه

کُنارستان نزدیک بنه حاج سلطان، به نام بقعه امام ضامن نیز دیده می شود.(۴) اطلاعات به دست آمده از تذکره ها و تواریخ محلّی شوشتر و دزفول و آنچه منابع قدیم، از جمله یاقوت و مقدّسی (به سال ۶۲۳ و ۳۷۵) در خصوص قدمگاه،

۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۲/۱-۳۵۱.

۲- منظور احمدبن موسی علیه السلام است که آن بزرگوار نیز چند سال بعد از مسافرت برادرش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه عازم خراسان شد و در راه فارس توسط عامل مأمون که قصد کشتن وی و سایر خاندان او را داشت در منطقه خان زنیان ناچار به جنگ شد، و سرانجام پس از چند نبرد در شیراز به شهادت رسید. جهت اطلاع نگاه کنید به: مجلسی، بحارالانوار، ۱۱/۲۷۶، ۱۲/۲۱۶؛ شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ص۳۱۷؛ باقر شریف قریشی، حیاه الامام موسی بن جعفر متن عربی، ۲/۴۱۰؛ حاج محمّد هاشم، منتخب التواریخ، ص۵۲۲؛ سلطان الواعظین، شبهای پیشاور، ص۱۱۵؛ فرصت الدوله، آثار العجم، ص۴۴۵؛ سید جلال الدین محمّد شریفی، آثار الاحمدیّه، ۱۰-۸؛ مقدّس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص۶۹۲؛ باقر خوانساری، روضات الجنات، ۱/۶۰؛ روضانی، جامع الانساب، ص۶۵.

۳- دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۷۷۵.

۴- دیار شهریاران، بخش اول، ص ۷۷۱.

نظرگاه، بقعه و سایر بناهای یادبود از امام رضا علیه السلام ارائه می دهند اگر با منابع معتبری که هیچ گاه از مسیر حضرت علیه السلام از دو شهر اخیر نام نبرده اند در تناقض نباشد، مؤیّد یکدیگر نیز نیستند، مضافاً این که اطلاعات ما از قدمگاههای علی بن موسی الرضا علیه السلام در دو شهر شوشتر و دزفول بسیار محدود و بعضاً مبهم است.

به طور کلّی درباره خط سیر حضرت رضا علیه السلام آنچه ما امروزه پیش رو داریم

اطلاعات محدودی است از بعضی نقاط جغرافیایی و این که بیش از هزارودویست سال پیش حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از این مناطق گذشته و یا در آن توقف داشته اند، مثلاً ـ در سوق الاـهواز تنها گزارش معتبری که به ما رسیده ماجرای پل اربق است و بعد از آن منابع تنها به عبور حضرت علیه السلام از فارس از طریق خوزستان به سمت خراسان اشاره می کنند و این اطلاعات محدود امر تحقیق را دشوار و نمی تواند مسیر دقیق عبور حضرت را برای ما ترسیم کند. اگر بپذیریم هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از بصره و اهواز به فارس تشریف فرما می شد، از این دو شهر عبور کرده اند، ایشان باید از مسیر شوش به ارجان گذشته باشند، زیرا در این صورت حضرت رضا علیه السلام از تستر (شوشتر) به سمت سوق الاهواز و از آن جا به سمت رامهرمز و سپس از طریق سنبیل به سوی ارجان که اولین ناحیه فارس است رهسپار

گردیده است و از آنجایی که پل اربک (اربق) نیز در مسیر راه اهواز به رامهرمز قرار داشته، به لحاظ جغرافیایی پذیرش این روایت نیز به تنهایی قرین صحّت است، امّا در قیاس با منابع معتبری که مسیر حضرت را از بصره به اهواز ذکر کرده اند با تناقض روبرو می شود، زیرا با شرحی که اشاره خواهیم کرد، راه شوش به ارجان و یا فارس در واقع ادامه راهی است که از واسط به ارجان و به طور دقیقتر از بغداد به فارس منتهی می شود و بر این اساس حضرت باید از واسط به اهواز آمده باشند. و اما آنچه به اجمال درباره اعتبار بناهای منسوب به حضرت رضا علیه السلام در شهر شوشتر و دزفول می توان گفت نیز خالی از فایده نیست. این بناها که تعدادشان قریب به ده بنا می رسد اگر چه از حیث کثرت، گذر امام رضا علیه السلام را در این دو شهر قوّت می بخشند، اما به لحاظ اعتبار، متزلزل و مبهم هستند. سه بقعه امام رضا دیمی در شوشتر که عوام آن را محل توقف حضرت رضا علیه السلام می دانند برابر گفته شرف الدّین شوشتری سندی ندارد و احتمال آن که منشأ آن خواب و یا رؤیا باشد، می رود. بقعه

شاخراسون در دزفول نیز براساس نقل صاحب تـذکره الاخبار و مجمع الابرار که می گوید: «قدمگاه و یا نظرگاه یا مقام توقف یکی از ائمه معصومین یـا اولاـد عظام یکی از ایشان می باشـد» با ابهام روبرو است و درباره بقعه ای که به همین نام در شوشتر است منابع محلّی اطلاعات ارزشمندی در اختیار ما قرار نمی دهند. قطع نظر از صحت و میزان اعتبار قدمگاهها و یا نظرگاههای امـام علی بن موسـی الرضا علیه السـلام در شوشتر و دزفول اگر مسـیر حضـرت علیه السـلام را از این دو شـهر اخیر مرور کنیم، حضرت رضا علیه السلام می بایست از راه واسط به سمت اهواز عزیمت کرده باشد، زیرا دزفول و شوشتر در مسیر این راه واقع شده اند. متون و نقشه های جغرافیدانان مسـلمان قرون اوّلیه اسـلام، راه واسط به اهواز را که همان راه بغداد به اهواز است ذکر کرده اند.

اصـطخری در سال (۳۴۰ ه ق) راه واسـط به ارغـان (ارگـان= بهبهان) را که راه بغـداد به شـیراز است چنین توصـیف می کنـد: واسط به «عمل» و از آن جا به «طیب» یک مرحله، از آن جا به «قرقوب» یک مرحله، از قرقوب به «سوس»(۱) یک مرحله،

از سوس به «گندیساپور»(۲) و از آن جا به «شوشتر» یک مرحله، و از شوشتر به لشـکر (عسـکر مکرم) یک مرحله، از آن جا به «رامهرمز» سـه مرحله، از رامهرمز به «سـنبیل» دو مرحله، و از آن جـا به «ارغـان» یـک مرحله. اصـطخری می افزایـد از واسـط به لشکر راه کوتاهتری نیز وجود دارد که از شوشتر نمی گذرد.(۳)

ابن حوقـل نیز در سال (۳۶۷ ه ق) می نویسد: از خوزسـتان تا عراق دو راه عمده است، یکی به بصـره(۴) و از آنجا به بغداد، و دیگری به واسط و از آنجا به بغداد،... امّا راه واسط به بغداد بدین شرح است: واسط به طیب و از آن جا به قرقوب،

۱- سوس همان شهر قدیمی شوش است.

۲- گندیساپور، همان شـهر قدیمی جندیشاپور است، جندیشاپور در هشت فرسـخی شمال باختری شوشتر سر راه دزفول، جایی که امروزه «شاه آباد» نام دارد قرار داشـته که هم اکنون نیز باقی مانده خرابه های آن وجود دارد. ن. ک. به: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۵۶.

۳- اصطخری، مسالک الممالک، ص۹۴.

۴- راه «بصره» را در راه بصره به سوق الاهواز شرح دادیم.

شوش، جندیشاپور، شوشتر و عسکرمکرم هر کدام یک منزل، از عسکر مکرم تا رامهرمز سه منزل و از آن جا تا سوق سنبیل دو منزل، و از سوق سنبیل تا ارجان یک منزل است.(۱)

ناصر خسرو در سال (۴۳۸ ه

ق) در بازگشت از سفر حجّ، از راه بصره(۲) و ابلّه(۳) از طریق آب وارد عبادان(۴) و از آن جا به مهروبان(۵) آمد. بعد از آن به ارغان(۶)

(ارجان) و سپس از راه کوهستان به لوردغان(۷) و از آن جا راهی اصفهان(۸) گردید.

ناصر خسرو راه بصره تا اصفهان را به طریقی که شرح آن آمد یک صدوهشتاد فرسنگ ذکر کرده است.(۹) این راه را نیز ابن بطوطه قریب به سیصدسال بعد با تفاوتهایی در مسیر طی می کند که در واقع راه قدیمی خوزستان به اصفهان است.

چنانچه ابن بطوطه و ناصرخسرو قسمتهایی از آن راه را پیموده باشند، در این صورت «شوش»، «ایذه» (مال الامیر)، کارون (حدود پل شالو) و ده کرد (شهرکرد امروز) و از آن جا تا اصفهان در این مسیر قرار می گرفته است. علاوه بر این، راه متداول دیگری وجود داشته که از بندر مهروبان به ارجان و از آن جا از طریق

۱- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۰.

۲- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۱۵۳ و ۱۵۹.

۳- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۵۹ و ۱۶۱.

۴- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۱۶۱.

۵- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۱۶۳. مهروبان نام بندری بوده است در ساحل خلیج فارس در ده تا پانزده هزار گزی شمال غربی بندر دیلم در دامنه جنوبی ارتفاعات بین سردشت زیدون و رودخانه زهره و جلگه ساحلی بندر دیلم. و به فاصله هفتصد گز در جنوب قریه شاه عبداللّه قرار داشته است. و در زمان ناصرخسرو شهری بوده با بازاری بزرگ و جامعی نیکو سه کاروانسرای بزرگ هر یک چون حصاری محکم و عالی و آب شهر نیز از باران تأمین می شده است امّا یاقوت حموی در معجم البلدان آن را شهری خرد وصف می کند که خود آن را دیده بوده است. خرابه های شهر چنان که گفته شد نزدیک شاه عبداللّه فعلی واقع است. ناصر خسرو، سفرنامه، بخش تعلیقات، ص۲۹۱.

۶- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۱۶۴.

۷- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۱۶۵. لوردغان، در مسیر راه ارجان به اصفهان در چهل فرسنگی ارجان است.

۸- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۱۶۵.

۹- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۱۶۵.

گردنه های کوه کیلویه به لورکان و سپس به لنجان و اصفهان می رسیده است.(۱)

همچنان که اشاره شد، ابن بطوطه در سال ۷۲۵ در مسیر راه خود، از واسط(۲) به بصره(۳) و از آن جا از طریق آب توسط «صنبوق» (زورق کوچک) به ابلّه(۴) آمد و سپس از ابلّه توسط کشتی به عبادان(۵) (آبادان) و از آبادان به ماجول(۶) (معشور یا ماهشهر) و از ماهشهر به رامز(۷) (رامهرمز) و از آن جا به تستر(۸) (شوشتر) و از شوشتر به ایذه(۹) (مال الامیر) و از ایذه به اصفهان(۱۰) رفت.

با توجه به مسیر سفر ناصرخسرو در قرن پنجم و بخصوص ابن بطوطه در قرن هشتم ه . ق، مسیر راه رامهرمز به شوشتر و ایذه مسیر متداول راه اصفهان بوده است و چنانچه بپذیریم امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از اهواز به شوشتر عزیمت کرده باشد نوعاً این مسیر، همچنان که منابع جغرافیایی قرون اول اسلامی نیز بدان اشاره کرده اند، مسیر راه بغداد به اصفهان است نه مسیر راه بصره به فارس.

لسترنج نیز در همین رابطه می نویسد: از اهواز راهی بود که در جهت مغرب به نهر «تیرا» و از آن جا به واسط در عراق می رفت این راه شمالی از کرسی ایالت خوزستان و از عسکر مکرم عبور می کرد و به شوشتر می رسید و از آن جا از جندیشاپور و شوش به سمت باختر متوجه می شد و به طیب می رفت و از آن جا راه دیگری بود که به واسط می پیوست.

از جندیشاپور، به قول مقدّسی راهی بود که از «کوههای لر» می گذشت و به گلپایگان در ایالت جبال و شمال باختری اصفهان می رسید و از عسکر مکرم راه

ص:۶۷

۱- ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملّی یونسکو در ایران، ۲/۱۴۶۳.

۲- ابن بطوطه، سفرنامه، ۱/۱۹۲.

۳- ابن بطوطه، سفرنامه، ص۱۹۵.

۴- ابن بطوطه، سفرنامه، ص۱۹۹.

۵- ابن بطوطه، سفرنامه، ص۱۹۹.

۶- ابن بطوطه، سفرنامه، ص۲۰۰.

۷- ابن بطوطه، سفرنامه، ص۲۰۱.

۸- ابن بطوطه، سفرنامه، ص۲۰۱.

۹- ابن بطوطه، سفرنامه، ص۲۰۴.

۱۰- ابن بطوطه، سفرنامه، ص۲۱۰.

دیگری بود (و این راه را قدامه بن جعفر و دیگران ذکر کرده اند) که در جهت خاور به ایذج می رفت و سپس از ایالت جبال عبور کرده به اصفهان منتهی می شد.(۱) پس در نتیجه، عبور حضرت رضا علیه السلام از شوشتر و دزفول در واقع ادامه راهی است که به سوی اصفهان منتهی می شده است.

از فارس تا یزد

به سوی فارس

ایالت فارس(۲) دارای سابقه دیرینه تاریخی است و در ازمنه مختلف به عنوان پایتخت و یا یکی از ایالتهای مهم ایران به حساب می آمده،(۳) حدود فارس بنابر گفته زرکوب شیرازی در شیرازنامه دارای چند رکن است، رکن شمالی آن از ولایت اصفهان تا حدود ابرقوه، رکن جنوبی آن از کنار دریا تا حدود کرمان، رکن شرقی از اعمال کرمان تا صوب سیرجان، رکن غربی از اعمال خوزستان تا صوب دریای عمان و ارجان است.(۴)

مسلمانان بعد از فتح فارس آن را به پنج ولایت تقسیم کردند و این تقسیم بندی تا

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۶۵. نگاه کنید به: قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۱۹۴؛ الاعلاق النفیسه، ص۱۸۸؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص۹۵؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۷۷؛ مقدسی، احسن التقاسیم،ص۴۰۱ و ۴۲۰؛ ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملّی یونسکو در ایران، ۲/۱۴۶۳.

۲- فارس در منابع تاریخ قدیم یونانیان، پارسه، پرس، پرسر، پرسین و پارای تاسن، خوانده شده و آن را به سرزمین ایران اطلاق کرده اند. ر.ک. به: اعتمادالسلطنه، تطبیق جغرافیایی قدیم و جدید ایران، ص۹-۸۸.

۳- جهت اطلاع نگاه کنید به: زرکوب شیرازی، شیرازنامه؛ فرصت الدوله، آثار العجم؛ میرزا حسن فسائی، فارسنامه ناصری؛ آتور جان آربری، شیراز مهد شعر و عرفان؛ علی سامی، شیراز؛ مصطفوی، اقلیم پارس.

۴- زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص۳-۲۲.

زمـان هجوم مغول بـاقی بود، اول کوره اردشـیرخره که شـیراز کرسـی آن بود و مرکز ایـالت فارس نیز به شـمار می رفت. دوم کوره شاپورخره که کرسـی آن شـهر شاپور بود. سوّم ارجان که کرسـی آن شهری به همین نام بود و چهارم کوره اصطخر که کرسـی آن شـهر قـدیمی «پرس پلیس» پـایتخت فـارس در عهـد ساسانیان بود و بالاخره کوره داربجرد که شـهری به همین نام، کرسی آن بود.

این نکته را نیز بایـد در نظر داشت که در دوره خلفـا، شـهر یزد و ولایت آن و همچنین ایالت روذان (بین «آثار» جدیـد و بهرام آباد) قسـمتی از کوره اصـطخر و جزء ایالت فارس محسوب می شد، ولی بعد از هجوم مغول یزد جزء ایالت جبال شد. در قرن چهارم، شـیراز قریب یک فرسخ وسعت داشت و دارای بازارهای تنگ ولی پرجمعیّت بود و هشت دروازه داشت، به این شرح: دروازه اصــطخر، دروازه شوشـتر، دروازه بنــد آســتانه، دروازه غسـان، دروازه سـلم، دروازه کـوار، دروازه منـدرود و دروازه مهندر.(۱)

راه اهواز به فارس

از اهواز به فـارس و اصـطخر چنـد راه وجود داشـته و امروزه نیز کسـانی که از اهواز به فـارس و شـیراز می رونـد می تواننـد از چنـدین راه وارد این شـهر شونـد. در منابع اطلاعی از این که حضـرت رضا علیه السـلام از کدامین مسـیر عبور کرده اند وجود ندارد ولی احتمال دارد حضرت در سفر تاریخی خود به مرو از راه ارجان، رامهرمز گذشته باشند زیرا نسبت به ابتدا و میانه این راه گزارشهایی از عبور آن حضرت در دست داریم که به آنها اشاره خواهیم کرد. ابتدا می پردازیم به شرح و بررسی راهها.

راه اهواز به شیراز برابر نقل قدامه بن جعفر در کتاب الخراج به شرح زیر است:

۱- از «سوق الاهواز» (Souk-al-Ahwaz) تا «جویرول» (Djowyraul) دو فرسخ.

۲- از جویرول تا «ازم»(Azam) چهار فرسخ، (ازم ناحیه ای است از شیراز که

آبهای گوارا دارد و هوایش سازگار است).(۲)

ص:۶۹

۱- نقل اختصار از، لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۹-۲۶۷.

۲- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۴۹.

۳- از ازم تا «سابل»(۱) چهار فرسخ.

۴- از سابل تا «قریه الحباری» (Karyat-al-Hobora) سه فرسخ.

۵- از قریه الحباری تا «عین» (Ain) سه فرسخ.

۶- از عین تا «رامهرمز» (Rama Hormoz) چهار فرسخ.

۷- از رامهرمز تا «وادی الملح»(۲)(Wadi-al-Milh)یا صحرای نمک چهار فرسخ.

۸- از وادی الملح تا «زط» (Zott) دو فرسخ.

۹- از زط تا «خابران» (Khabaran) سه فرسخ.

۱۰- از خابران تا «مستراح» (Mostrah) یا استراحتگاه، دو فرسخ.

۱۱- از مستراح تا «دهلیزان» (Dihlyzan) دو فرسخ.

۱۲- از دهلیزان تا «کنارستان» (Kanaristan) سه فرسخ.

۱۳- از کنارستان تا «نسایل»(۳) سه فرسخ.

۱۴- از نسایل تا «ارجان»(۴) پنج فرسخ.

۱۵- از ارجان تا «داسین» (Dasyn) هفت فرسخ.

۱۶- از داسین تا «بندق» (Bandak) شش فرسخ.

۱۷- از بندق تا «خان حماد» (Khan-hammad) شش فرسخ.

۱۸- از خان حماد تا «امران» (Amran) نه فرسخ.

۱۹- از امران تا «نوبندگان»(۵) شش فرسخ.

۲۰- از نوبندگان تا «کرگان»(۶) پنج فرسخ.

۲۱- از کرگان تا «خراره» (Khararh) پنج فرسخ.

۲۲- از خراره تا «خلان»(۷) پنج فرسخ.

۱- Sabel یا (Sanabik).

۲- درّه نمک هم گفته اند.

۳- Nasail یا (Nasaiek).

۴- Arrjan یا ارغان (Arrkan).

۵- Noubandijan یا نوبنجان.

۶- KarGun. ابن بلخی مابین این دو منزل از «کوسجان» یا کونجان به مسافت سه فرسخ نام می برد. ابن بلخی، فارسنامه، ص۲۳۱.

۷- Khollan. نام صحیح این محل خلار (Khollar) است. نگاه کنید به: مقدسی، احسن التقاسیم، ص۴۵۵؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۲/۳۸۰؛ فرصت الدوله، آثار العجم، ص۵۲۳.

۲۳- از خلان تا «جویم»(۱) پنج فرسخ.

۲۴- از جویم تا «شیراز» پنج فرسخ.

بنابراین از اهواز تا شیراز صدودو فرسخ است.(۲)

ابن بلخی، صاحب فارسنامه که در حقیقت کتاب او قدیمیترین کتاب تاریخی و جغرافیایی فارس به شمار می آید در شرح راههای فارس به خوزستان (اهواز) چهارده منزل را برمی شمارد بدون آن که به شرح جزئیات هر یک بپردازد، برخلاف قدامه بن جعفر در الخراج که منازل اهواز تا شیراز را بیست و پنج منزل شمرده و به جزئیات نیز اشاره کرده است. البتّه این نکته را نباید از نظر دور داشت که کتاب الخراج در سال ۲۲۶ ه . ق و فارسنامه در سال ۵۴۰ ه . ق نوشته شده و فاصله زمانی ممکن است باعث ایجاد تغییرات احتمالی در اوضاع اجتماعی و اقتصادی و تأثیرات آن در جغرافیای راهها و همچنین تحوّلات جوّی و جغرافیایی شده باشد. از سویی دیگر ریزبینی قدامه بن جعفر با هدف او از تألیف این کتاب که با دقّت زیاد برای کارگزاران حکومتی و ممیّزان مالیاتی تهیه شده مربوط می شود.

ابن بلخی راه شیراز به اهواز را تا سرحد خوزستان یعنی «بوستانک» و «ارجان»

۱- Djowaim. «جوین» هم آمده است که در واقع «گویم» کنونی است که به این نام خوانده می شود. اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۲۰ و ۱۲۲؛ ابن خردادبه، المسالک والممالک، ص۴۴؛ ابن بلخی، فارسنامه، ص ۷۰، ۷۷، ۱-۸۰؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۲/۴۵۷؛ حمداللّه مستوفی، نزهه القلوب، ص ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۴. حمداللّه مستوفی می افزاید: جویم و خلار دو قریه مهم اند که اولی در پنج فرسخی و دومی در نُه فرسخی در فاصله شرق شیراز قرار دارند، سنگ آسیاب در اکثر ولایت فارس از خلار برده می شود و ایشان را غیر از آن حاصلی نیست، عجب این که ایشان از کم آبی آسیا ندارند و به جهت آرد کردن به دیگر مواضع روند. حمداللّه مستوفی، نزهه القلوب، ص۳۲۶. نگاه کنید به لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی،ص ۲۷۳. این دو شهر برابر نقشه های کنونی تقریباً ۲۹ و ۶۴ کیلومتری شرق شیراز واقع شده اند. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، گیتاشناسی، چاپ دوّم، ص۳۵.
۲- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۸-۲۶.

بیشتر ذکر نکرده است و مسیر مشترک آنها در واقع چیزی حدود شصت ودو فرسنگ است که اوّلین منزل آن از بستانک آغاز و به جویم ختم می شود.

سرحدّات خوزستان تا شیراز

۲۵- «بوستانک» (Bostank) چهار فرسخ.

۲۶- «ارجان» (Arrjan) چهار فرسخ.

۲۷- «فزرک»(۱) شش فرسخ.

۲۸- «حبس» (Habs) چهار فرسخ.

۲۹- «صاهه»(۲) چهار فرسخ.

۳۰- «گنبد ملغان» (Gonbad-Molghan) پنج فرسخ.

۳۱- «کشن»(۳) شش فرسخ.

۳۲- «خوابدان» (Khabdan) چهار فرسخ.

۳۳- «کوسجان»(۴) سه فرسخ.

۳۴- «دیه گوزاز تیر مردان» (Deh-Gozaz-termardan) چهار فرسخ.

۳۵- «خراره» (Khararh) پنج فرسخ.

۳۶- «خلار» (Khollar) پنج فرسخ.

۳۷- «جویم» (Djowaim) پنج فرسخ.

ابن رسته در الاعلاق النفیسه، ۹۰ سال بعد از هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در کتاب خود مسافات و منازل راه اهواز به فارس و اهواز به شیراز را در دو بخش جداگانه به شرح ذیل ذکر می کند:

۱- Fazrak یا بزرک.

۲- Sahha یا صامه.

۳- Koshan، در مسیر راه دیگری که از اهواز به سمت شیراز از راه دشت ارژن و دوراهی کازرون می باشد واقع شده است. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، ص۳۵.

۴- Kosdjan یا کونجان.

اوّلین خوره فارس بعد از اهواز ارجان است.(۱)

۱- از سوق الاهواز تا «ازم» (Azam) شش فرسخ.

۲- از ازم تا «آبغرین» (Abgharin) پنج فرسخ.

۳- از آبغرین تا «خابران» (Khabaran) هشت فرسخ.

۴- از خابران تا «بلانجرد» (Balandjird) شش فرسخ.

۵- از بلانجرد تا «ارجان» شش فرسخ.(۲)

راه دیگر

۱- از سوق الاهواز تا «ازم» شش فرسخ.

۲- از ازم تا «عین» شش فرسخ.

۳- از عین تا «وادی الملح» شش فرسخ.

۴- از وادی الملح تا «خابران» پنج فرسخ.

۵- از خابران تا «دهلیزان» (Dihlizan) چهار فرسخ.

۶- از دهلیزان تا «ارجان» هفت فرسخ.(۳)

راه دیگر

از سوق الاهواز تا «رامهرمز» هیجده فرسخ.

از رامهرمز تا «زط» هفت فرسخ.

از زط تا «سنبیل» هشت فرسخ.

از سنبیل تا «ارجان» چهار فرسخ.(۴)

راه اهواز به شیراز

۱- از سوق الاهواز تا «ازم» شش فرسخ.

۱- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱.

۲- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱.

۳- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱.

۴- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱.

۲- از ازم تا «عبدین» (Abdin) پنج فرسخ.

۳- از عبدین تا «رامهرمز» شش فرسخ.

۴- از رامهرمز تا «زط» شش فرسخ.

در آن جا مرداب صعب العبوری است و پل طویل و درازی بر روی وادی الملح بسته اند.

۵- از زط تا «دهلیزان» شش فرسخ.

۶- از دهلیزان تا «ارجان» هفت فرسخ.

در آن جا پلی است، منسوب به خسروان که طول آن بیش از ۳۰۰ ذراع است و از سنگ ساخته شده است این پل بر روی درّه ارجان قرار دارد.

۷- از ارجان تا «دره» پنج فرسخ.

۸- از دره تا «هیر» (Hir) شش فرسخ.

۹- از هیر تا «بندک» (Bandak) چهار فرسخ.

۱۰- از بندک تا «خان حماد» (Khanhammad) هشت فرسخ.(۱)

راه ارجان به شیراز

ابن رسته از راه دیگری نام می برد که از ارجان (بهبهان) شروع می شود یعنی جایی که امروزه آثاری از قدمگاه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن جا است.

این راه در ده منزل و به مسافت شصت فرسخ به شرح ذیل است:

۱- ارجان تا «سیربور» (Sirabur) ده فرسخ.

۲- سیربور تا «سیبویه» (Sibvyeh) چهار فرسخ.

۳- سیبویه تا «موردستان» (Muridistan) و از آن جا تا «درچند» (Darchand) چهار فرسخ.

۴- از درچند تا «خورآبادان» (Khurabadan) شش فرسخ.

۵- از خور آبادان تا «نوبندگان»(۲) چهار فرسخ.

۶- از نوبندگان تا «شاه دزدان» یا شاه اللصوص چهار فرسخ.

۱- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ۲-۲۲۱.

۲- Noubandadjan یا نوبنجان.

۷- از شاه دزدان تا «نای مرغان» (Nay-Murgahn) شش فرسخ.

۸- از نای مرغان تا «کورابناهیان» (Kurabanahiyan) پنج فرسخ.

۹- از کورابناهیان تا «دستجرد» هشت فرسخ.

۱۰- از دستجرد (دستگرد) تا «شیراز» ده فرسخ.(۱)

جیهانی نیز در اشکال العالم که در سال ۳۲۰ ه . ق آن را تألیف کرده به اختصار مسیر راه خوزستان تا شیراز را ذکر می کند. جیهانی اوّلین منزل خوزستان را «بازار سبیل» و تعداد منازل تا شیراز را یازده منزل به مسافت ۵۷ فرسخ به شرح زیر برمی شمارد:(۲)

راه خوزستان به شیراز

۱- از «بازار سبیل» (سوق سبیل) تا «ارجان» شش فرسخ.

۲- از ارجان تا «کردمان» هفت فرسخ.

۳- از کردمان تا «بندک» چهار فرسخ.

۴- از بندک تا «خان حماد» هشت فرسخ.

۵- از خان حماد تا «خواندن» چهار فرسخ.

۶- از خواندن تا «نولنجان» چهار فرسخ.

۷- از نولنجان تا «کرکان» شش فرسخ.

۸- از کرکان تا «جرجان» پنج فرسخ.

۹- از جرجان تا «خلار» چهار فرسخ.

۱۰- از خلار تا «جویم» چهار فرسخ.

۱۱- از جویم تا «شیراز» پنج فرسخ.

علاوه بر راههایی که برشمردیم، منابع تاریخ ایران باستان از راهی که از تخت

۱- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۲۲.

۲- در نسخه کابل میان «کردمان» تا ارجان از منزلی به نام «راسین» نیز نام می برد از کردمان تاراسین چهار فرسنگ در نتیجه مسافت منازل در مجموع شصت ویک فرسخ می شود. نگاه کنید به یادداشتهای بخش «دریای فارس و توابع آن» جیهانی، اشکال العالم، (به تصحیح و تعلیق فیروز منصوری)، ص۱۲۶.

جمشید به سمت غرب تا شوش متداول بوده، یاد کرده اند که در بررسی و تطبیق آن با آنچه جغرافیدانان مسلمان نگاشته اند می توان به نتایج ارزنده ای برای کشف دقیق مسیر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام دست یافت.

راه باستانی شوش به تخت جمشید، (راه شاهی)

۱- شوش

۲- رامهرمز

۳- ارجان (ارگان)

۴- فهلیان

۵- گویم

۶- بیضاء

۷- تخت جمشید

راه شاهی که در دامنه جنوبی رشته کوه تاروس به اربل و از آن جا از راه رود زاب (زه آب) به تنگ ملاوی می رسیده، پس از گذشتن از پل دختر به شوش منتهی می شده و از آن جا به رامهرمز می رفته و از رامهرمز در دنباله رود مارون به ارگان (ارجان) ادامه می یافته و به فهلیان امروزی می رسیده و از آن جا در دنباله رود زهره

پس از گذشتن از «پل مورد» (و عبور از کوهستانهای صعب العبور کوه کیلویه) به گویم و از آن جا به طرف جلگه های مرودشت و سپس به تخت جمشید (پاسارگاد) منتهی می شده است.(۱)

راه شوش به ارجان (بهبهان) که اوّلین ناحیه فارس است برابر نقل ابن رسته به شرح زیر است. همان طور که ملاحظه می شود این راه قدیمی با راه باستانی، منزلگاههای مشترکی دارد و تا سال ۲۹۰ ه . ق که ابن رسته کتاب خود را تألیف کرده مورد استفاده واقع می شده است. ادامه این راه را ابن رسته در مسیر راه ارجان به شیراز، در شرح راه اهواز به شیراز می آورد و ما از پیوند این دو راه می توانیم مسیر

راه را از شوش به شیراز مورد بررسی قرار دهیم. ناگفته نماند که راه شوش به ارجان از منطقه ای در خاک عراق، نزدیک به «واسط» (Wacet) به نام «باذبین» (Badhibin)

۱- مصطفوی، اقلیم پارس، ص۲-۳۶۱؛ ایرانشهر، نشریه ۲۲ کمیسیون ملّی یونسکو در ایران، ۲/۱۴۵۶؛ اطلس تاریخی ایران،

مؤسه جغرافیایی دانشگاه تهران، نقشه شماره ۶ و ۷.

آغاز می شده که در واقع شاهراه ارجان به واسط بوده است.(۱)

راه شوش به ارجان (بهبهان) اوّلین ناحیه فارس

۱- از سوس (شوش) تا «جندیشاپور» هشت فرسخ.

۲- از جندیشاپور تا «تستر» (شوشتر) هشت فرسخ.

۳- از تستر تا «سوق الاهواز»(۲).

۴- از سوق الاهواز تا «کندل» (Kandal) یازده فرسخ.

۵- از کندل تا «رامهرمز» نه فرسخ.

۶- از رامهرمز تا «زط» نه فرسخ.

۷- از زط تا «سنبیل» هشت فرسخ.

۸- از سنبیل تا «ارجان» چهار فرسخ.

ورود حضرت رضا علیه السلام به ارجان (بهبهان)

منابع قدیم از عبور و یا توقف حضرت رضا علیه السلام در ارجان ذکری نکرده اند و تنها از مسیر حرکت آن حضرت از اهواز به فارس سخن گفته اند.(۳) ولی منابع جغرافیایی

و برخی منابع جدید(۴) از توقف حضرت علیه السلام سخن گفته اند. اعتمادالسلطنه، در مرآت البلدان، از مسجدی در بقایای شهر قدیمی ارجان، معروف به مسجد حضرت امام رضا علیه السلام نام می برد که هنگام عبور از این شهر، حضرت در آن مسجد نماز گزارده است.

بهبهان، شهر نوآبادی است که تقریباً بیش از سیصد سال از عمر آن نمی گذرد. شهر قدیم این ناحیه که مسافت آن تا بهبهان، زیاده از یک فرسخ نیست، ارجان نام

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، بخش خوزستان؛ قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۲۲۵.

۲- مسافت در متن کتاب نیامده است. ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۰.

۳- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۱۴۹ و ۱۸۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/۶-۲۵۵؛ مسعودی، اثبات الوصیّه،

ص۲۰۴؛ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۲ و ۴۰۷.

۴- ابوالقاسم سحاب، زندگانی حضرت رضا علیه السلام، ص۲۴۳ به نقل از مطلع الشمس؛ سیّد حجّت بلاغی، تاریخ نایین، ۲/۶-۲۳۵.

داشت. یونانیها، ارجان را اکران می گفتند. اسکندر وقتی از خوزستان به سمت فارس می رفت از اکران عبور کرد. مسجدی در خرابه های ارجان وجود دارد و معروف است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در این مسجد نماز گزارده

است.(۱)

صاحب مطلع الشمس نیز ضمن برشمردن مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به وجود این مسجد در زمان خود اشاره می کند و می گوید: حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به بصره و از آن جا به اهواز و عربستان(۲) عبور دادند. آن وقت شهر ارگان (ارجان) آباد بود و حاکم نشین اهواز شمرده می شد و آثار مسجدی که به حضرت رضا منسوب است هم اکنون در ارجان وجود دارد.(۳)

درباره ارجان (بهبهان)

ارجان (ارگان) شهری است با سابقه تاریخی که بنابر گفته اصطخری در مسالك الممالك و یاقوت حموی در معجم البلدان در زمان سلطنت جاماسب هنگامی که او در جنگ با روم پیروز شد و شهر «میافارقین» و «آمد» را تسخیر کرد، این شهر را برای فرزند قباد که ارجان نام داشت بنا کرد و سپس مناطق وسیعی را به آن منضم ساخت.(۴)

ارجان در سال ۱۶ ه . ق توسط ابی العاص و ابوموسی اشعری فتح شد.(۵)

از این شهر در قرن چهارم به عنوان شهری بزرگ یاد شده که شش دروازه داشته و مشهور به دروازههای اهواز، ریشهر، شیراز، رصافه، میدان و کیالین (کیل کنندگان) بوده است.(۶)

۱- اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۳۶۸.

۲- سابقاً خوزستان را عربستان و یا عربستان ایران می نامیدند.

۳- ابوالقاسم سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۲۴۳ به نقل از مطلع الشمس.

۴- اصطخری، مسالك الممالك، ص۲۲۵؛ اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۳۲. زرکوب شیرازی معتقد است قبادبن فیروز پدر انوشیروان این شهر را بنا کرده است. زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص۳۱.

۵- شیرازنامه، ص۲۴.

۶- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی،ص ۲۹۰.

حمـدالله مسـتوفی در قرن هشـتم این شـهر را ویران توصـیف کرده، زیرا در این سالها ملاحده (اسـماعیلیان) بر این شـهر استیلا داشتند و مکرراً آن را مورد غارت

قرار می دادند.(۱)

جغرافی نویسان قـدیم، از این شـهر به نام «ارجان» یاد کرده اند. ولی اوّلین بار، شـرف الدّین علی یزدی در سال ۷۹۵ ه . ق این شهر را بهبهان نام نهاد و از آن تاریخ به همین نام مشهور شد.(۲)

اعتمـاد السـلطنه، در مرآت البلـدان علت تغییر نـام ارجان به بهبهان را چنین شـرح می دهـد: در موضع حالیه بهبهان، سابق چند چادرنشـین بودند که از ارجان به جهت زراعت می آمده اند، بعد از آن که بعضی از اعراب کوفه که معروف به رئیس فلان و رئیس بهمـان بودنـد به حکم امیر تیمور(۳) از کوفه کوچ کرده به ارجـان آمدنـد و املاـک زیـادی خریدنـد، در موضع حـالیه بهبهان بنای آبادی گذاشتند و از آن جایی که سیاه چادر را «بهان»(۴) می نامیده اند این طایفه گفتند ما در این محل «خانه» به از «بهـان» می سـازیم (بهتر از سـیاه چـادر می سازیم) لهـذا آبـادی موسوم به «به از بهان» گردیـد و از کثرت اسـتعمال، بهبهان شد.(۵)

یاقوت می نویسد: ارجان را فارسیان «ارقان» (ارغان) تلفظ می کنند.(۶) صاحب

فارسنامه ناصری می نویسد: کوره قباد که پایتخت آن ارگاه بوده،اعراب آن را ارجان

گفتند.(۷) ابن بلخی در فارسنامه خود، از ناحیه ای به نام ارجان و «ارجمان» نام

۱- حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، ص۱۷۷.

۲- شـرف الـدّین علی یزدی، ظفرنامه، ۱/۴۱۷ به بعـد، و همچنین نگاه کنیـد به لسترنـج، جغرافیای تاریخی سـرزمینهای خلافت شرقی،ص ۲۹۱.

۳- امیر تیمور از پادشاهان سلسله تیموریان است که از سال ۷۸۳ تا ۸۰۷ حکومت کرد.

۴- معنی لغوی بهان را در لغتنامه های رایج نیافتم. نگاه کنید به: لغتنامه دهخدا، فرهنگ عمید، برهان قاطع.

۵- اعتماد السـلطنه، مرآت البلدان، ۱/۳۶۸. فارسـنامه ناصـری می نویسـد: بعد از خرابی شـهر ارجان، اهالی آن مانند ایلات در چادرهای ایلاتی منزل کردند و اهل کوه کیلویه چادر سـیاه را «بهان» گویند. نگاه کنید به: میرزا حسن حسینی فسائی، فارسنامه ناصری، ۲/۱۴۷۴.

۶- به نقل از اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۳۱؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص۳۱.

۷- میرزا حسن حسـینی فسائی، فارسـنامه ناصری، ۲/۹۰۰؛ زرکوب شـیرازی، شـیرازنامه، ص۳۲؛ ابن حوقـل، صوره الارض، ص۳۲.

می برد که آن ناحیه در نزدیکی سرمق است و این منطقه را نباید با ارجان اشتباه گرفت.(۱)

ناصرخسرو که در مسیر سفرش به ارجان آمده از این شهر دیدن کرده و چند روزی در این شهر مانده است.(۲)

شهر ارجان قدیم در حوالی بهبهان کنونی واقع بوده است. فرصت الدّوله در آثار العجم، فاصله بهبهان تا ارجان را در سمت شرقی (بهبهان) یک فرسنگ(۳) و فارسنامه ناصری، به مسافت نیم فرسنگ در سمت جنوبی آن ذکر می کند.(۴) لسترنج از بهبهان در فاصله چند میلی پایین تر از ارجان در کنار رودخانه طاب نام می برد.(۵) وی می نویسد: در قرن چهارم ارجان شهری بزرگ بود. مسجدی خوب (احتمالاً مسجد امام رضا علیه السلام) و بازارهای معمور داشت، نزدیک شهر دو پل سنگی

معروف، بر روی رودخانه طاب، ساخته شده بود که از روی آن پلها به خوزستان می رفتند و هنوز آثار آنها باقی است. بنای یکی از آن دو پل را منسوب به دیلمی پزشک حجّاج بن یوسف حاکم عراق در زمان امویان دانسته اند و اصطخری درباره آن پل گوید: یک طاق دارد که عرض آن هشتادگام و بلندی آن چنان است که مردی شترسوار با بیرقی در دست می تواند آزادانه از زیر آن عبور کند، این پل که «پول ثکان» نامیده می شد به فاصله یک تیر پرتاب از شهر ارجان در سر راه سنبل واقع بود. پل دوم بیش از سه هزار ذراع طول داشت و از بناهای زمان ساسانیان بود و پل خسروی «قنطره الکسرویه» نامیده می شد و سر راه قریه دهلیزان قرار داشت.(۶)

بهبهان در زمان قدیم شاهراه ارتباط خوزستان و فارس بوده و از نواحی فارس

۱- ابن بلخی، فارسنامه، ص۱۲۴.

۲- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۱۶۵.

۳- فرصت الدّوله، آثار العجم، ص ۴۱۰.

۴- فسائی، فارسنامه ناصری، ۲/۹۰۰.

۵- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی،ص ۲۹۱.

۶- ابن حوقل، صوره الارض، ص۴۳، ۵-۵۴، ۶۴؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

به شمار می آمده است(۱) ولی اکنون جزء خوزستان است.(۲)

از ارجان راهی موسوم به «راه شاهی»، از تخت جمشید به سمت شوش می رفته است.(۳) ابن حوقل نیز به راه خوزستان تا بصره اشاره می کند و می گوید اولین منزل آن از ارجان «آسَک» بوده است.(۴) اعتمادالسلطنه و فرصت الدّوله آسک را از نواحی اهواز و میانه راه ارجان و رامهرمز برمی شمرند و فاصله آن را تا ارجان دو منزل (دو روز) ذکر می کنند.(۵)

مسیر کنونی اهواز به شیراز

از اهواز به «کریت» نوزده کیلومتر و از آن جا به کوپال، سی ودو کیلومتر است. از کوپال دو راه وجود دارد که هر دو راه از طریق جاده اسفالته به رامهرمز می رسند. در حدود بیست و هفت کیلومتری کوپال به سمت هفتگل یک راه شنی است که از «یعار» بـه «مربچه» و از آن جا به رامهرمز منتهی می شود، ولی راه مستقیم کوپال به رامهرمز طولانی تر است و قریب هفتاد کیلومتر است. از رامهرمز به بهبهان، چند راه خاکی و اسفالته وجود دارد که راه متداول آن از «دوکوهک» به فاصله هشت کیلومتر، «رستم آباد» پنج کیلومتر، «سلطان آباد» شانزده کیلومتر، «کهله» چهارده کیلومتر، «ارمش» شش کیلومتر و از آن جا به «جایزان» نُه کیلومتر است. در مسیر راه سلطان آباد که مسیری قدیمی است و جاده ای شنی دارد، راه جاده شنی و اسفالته به هم می پیوندد و تا حوالی بهبهان ادامه می یابد. در جایزان به سمت «جولکی» راه اسفالته به دو راه منتهی می شود و از آن جا راهی است به سمت «آغاجاری» و ادامه

راه به «بهبهان» ختم می شود. از جولکی راه ادامه می یابد و به حوالی «بید بلند» می رسد که مسیر راه حدود دوازده کیلومتر است. سپس از آن جا به منطقه ای در انشعاب رود مارون منتهی می شود که به «کره سیاه» مشهور است. رود مارون از

۱- زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص۲۳.

۲- مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۱۴۰.

۳- ایرانشهر، ۲/۶-۱۴۵۵؛ اطلس تاریخی ایران، نقشه شماره ۷.

۴- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۰.

۵- فرصت الدوله، آثار العجم، ص۴۰۱؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۱۵.

حوالی رامهرمز و از سلطان آباد تقریباً به موازات جاده در فاصله چند کیلومتری امتداد می یابد و به کره سیاه منشعب می شود و شعبه ای از آن از کنار رود خیرآباد که

در قدیم به رود طاب مشهور بوده به سوی بهبهان راه می پیماید. در ادامه راه از کره سیاه به سمت بهبهان از یک دو راهی گذشته و به فاصله ده کیلومتر به جاده بهبهان - آغاجاری می پیوندد که تا بهبهان، شش کیلومتر فاصله دارد. در فاصله نوزده کلیومتری بهبهان خیرآباد قرار دارد و رودی نیز به همین نام از آن جا می گذرد، این رود از سمت جنوب به سوی سردشت می رود و در حوالی سردشت رود دیگری به نام آب رزک به آن می پیوندد و هر دو رود به رود بزرگتری که زهره نام دارد می ریزند و این رود، به هندیجان می پیوندد و از طریق هندیجان به خلیج فارس می رسد.

از خیرآباد به سمت «لیشتر» بیست و دو کیلومتر راه است و از آن جا به «خان عوضی» می رویم با مسافت پانزده کیلومتر و از آن جا تا «دوگنبدان» (گچساران) هیجده کیلومتر است. از دو گنبدان تا «امامزاده جعفر» هیجده کیلومتر و سپس تا «اللّه اکبر» نُه کیلومتر و از آن جا تا «خان احمد» نُه کیلومتر و سپس تا «کته»

ده کیلومتر فاصله دارد (باشت در پنج کیلومتری کته است). مسیر ادامه می یابد به مسافت چهارده کیلومتر تا «کوپا» و از آن جا نُه کیلومتر تا «دِه نو» و از آن جا دوازده کیلومتر که بپیماییم به یک دو راهی می رسیم که یک راه به سمت جنوب و دیگری به سمت شمال امتداد می یابد، راه اول به «فهلیان» و از آن جا به «نورآباد» و راه دیگر از «آبشار» و «مورگا» به «یاسوج» می رود که انتهای این دو راه در نهایت به

شیراز منتهی می گردد. امروزه اگر کسی بخواهد از اهواز در مسیر یاسوج به شیراز برود این راه را انتخاب می کند، اما امروزه راه دیگری متداولتر است و آن راهِ «نورآباد» (ممسنی) از «چنار شاهیجان» به «دشت ارژن» و از آن جا به شیراز می روند.(۱)

ص:۸۲

۱- مسیر اخیر خط سیر برادر گرامی حضرت رضا علیه السلام احمدبن موسی شاهچراغ می باشد که آن حضرت بین سالهای ۲۰۱ تا ۲۰۳ ه . ق برای دیدار برادرش عازم خراسان بود که توسط عامل مأمون در خان زنیان، راه بر وی مسدود شد... نگاه کنید به: فرصت الدوله، آثار العجم، ص۴۴۵؛ سلطان الواعظین، شبهای پیشاور، ص۱۱۵؛ میرزا حسن فسائی، فارسنامه ناصری، ص۱۵۴؛ سید جلال الدّین محمّد شریفی، آثار الاحمدیه، ص۱۰-۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۱/۲۷۶؛ محمّدعلی روضاتی، جامع الانساب، ص۷۷؛ محمّد کشی، الرجال الکشّی، ص۲۹۴؛ سید حسین حسینی بروجردی، منظومه نخبه المقال، ص۱۴؛ باقر شریف قریشی، تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، ۲/۵-۴۷۲؛ محمّد باقر خوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء والسّادات، ۱/۶۰ و ۶۹۲؛ شیخ عباس قمّی، الکنی والالقاب، ۲/۳۲۲؛ جنید شیرازی، شدّالازار فی حطّ الاوزار عن زوّار المزار، ص۲۸۹ به بعد.

از دوراهی اخیر، یک جاده خاکی قدیمی وجود دارد که نسبت به راه یاسوج به شیراز، راه میان بر محسوب می شود. این راه از مسیری به فاصله ۵ کیلومتر، تا فهلیان به مسافت هفت کیلومتر از دوراهی فاصله دارد، و از ابتدای «فهلیان» مسیر جاده فوق در امتداد «رودشور» آغاز می شود و از آن جا به سمت «زیررود» و «سرنجلک» که یک چهار راهی است و منتهی به «راشک»،(۱) «ده گپ» و «سورن آباد» می شود مسیر راه از سورن آباد ادامه می یابد. از آن جا دو راه یکی به سمت شمال و به «اردکان» و دیگری مستقیم به «مالکیدی» و از آن جا به جاده اسفالته می پیوندد، از این جا راه در جاده اسفالته تا اردکان (به سمت شمال) بیست و شش کیلومتر فاصله دارد و ادامه راه از «دالین» به شیراز تا حوالی «خلار» بیست کیلومتر و تا «گلستان» که

در مسیر جاده اسفالته واقع شده سی وسه کیلومتر است و از گلستان تا ابتدای «جاده قلات» هشت و تا «گویم» دوازده کیلومتر است. از گویم راه به مسافت شش کیلومتر ادامه می یابد و به «بزین» می رسد و از آن جا تا شیراز حدود پنج کیلومتر فاصله است. اما اگر خواسته باشیم از مسیر دیگری (جاده بوشهر) که راه متداول امروز اهواز به شیراز است بگذریم، باید از فهلیان بعد از سپری کردن ده کیلومتر به نورآباد (ممسنی) آمده و از آن جا به مسافت چهارده کیلومتر به سمت «سراب بهرام» و سپس به مسافت دوازده کیلومتر به «گلگون» و از آن جا به مسافت یازده

کیلومتر به «چنار شاهیجان» بیاییم. این منطقه در مسیر یک سه راهی قرار دارد که در امتداد راهی که آمدیم به سمت جنوب به کازرون می رود و راه دیگر به شیراز منتهی می شود که از چنار شاهیجان به مسافت دوازده کیلومتر تا «تره دان» و هیجده کیلومتر تا «دوان» فاصله دارد. میان این دو راه جاده شنی است که به «کوهمره» می رسد. دوان با فاصله تقریبی ۵ کیلومتر از تنگ معروف «ابوالحیات» فاصله دارد و از آن جا

۱- راشک در مسیر راههای باستانی و قدیمی جاده شوش به پاسارگاد واقع بوده است.

به مسافت سی وشش کیلومتر به دشت «ارژن» و از آن جا به مسافت هشت کیلومتر به «چهل چشمه» می رسیم و از آن جا به فاصله دوازده کیلومتر به «خانه زنیان» و سپس با طی کردن چهار کیلومتر به سمت «حسین آباد» و از آن جا به فاصله چهارده کیلومتر به «ده شیخ» می رسیم، از ده شیخ تا «کشن» پنج کیلومتر و از آن جا تا

شیراز حدود دو کیلومتر راه است.(۱)

بررسی راههای اهواز تا شیراز و مسیر حرکت امام علیه السلام

در ابتدای راه اهواز به شیراز یعنی پل اربق (اربک) که برابر نقل ابن حوقل در صوره الارض از آن جا راهی به سمت سوق سنبیل(۲) است راه را ادامه می دهیم. جیهانی این مکان را اولین منزلگاه نام می برد و بعد از آن به مسافت شش فرسخ به سمت ارجان از منزلگاه بعدی که همان ارجان است یاد می کند.(۳) اما سایر منابع، از جمله ابن رسته، «ازم» را به عنوان اولین منزل آورده اند.(۴) و ابن بلخی «بوستانک»(۵) و قدامه بن جعفر، «جویرول» را ذکر می کنند.(۶) منازل موجود در مسیر راه اهواز تا ارجان در نوشته های جغرافیدانان با تفاوتهایی ذکر شده است. قدامه بن جعفر بیش

از دیگران این منازل را برشمرده به طوری که از اهواز تا ارجان برابر شرح او چهارده منزل فاصله است.(۷) ابن رسته(۸) در شرح راههای مختلفی که ذکر می کند منازل اهواز تا ارجان را بین چهار تا شش منزل نام می برد. و ابن بلخی، تنها یک منزل ذکر می کند.(۹)

۱- آنگاه کنید به: اطلس راههای ایران، مؤسه گیتاشناسی، ص۶-۳۴ و همچنین نقشه استان فارس، مؤسه گیتاشناسی.

۲- ابن حوقل، صوره الارض، ص۳۰.

۳- جیهانی، اشکال العالم، ص۱۰۷.

۴- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۲۱.

۵- ابن بلخی، فارسنامه، ص۲۳۱.

۶- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۲۶.

۷- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۲۶.

۸- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۲۱.

۹- ابن بلخی، فارسنامه، ص۲۳۱.

منابعی که به ذکر راههای باستانی پرداخته اند نیز بیش از یک مرحله ذکر نکرده اند. در مجموع منازل مشترکی که جغرافیدانان از اهواز تا ارجان نام برده اند: ازم، رامهرمز، زط، وادی الملح و دهلیزان است. از ارجان به شیراز، منازل با شرح بیشتری آمده است و به نظر می آید این راه بیش از سایر راههای فارس مورد توجه جغرافیدانان بوده به طوری که لسترنج می گوید: راهی که از شیراز به سمت شمال باختری به ارجان و خوزستان می رفت، بیش از همه راههای دیگر در کتابهای جغرافیایی شرح داده شده و درباره آن حداقل هشت شرح جداگانه به ما رسیده، هر چند که در ذکر پاره ای از منزلگاههای آن راه بین کتابهای مراجع اختلاف نظر است. آخرین وصفی که از این راه شده در کتاب ظفرنامه شرف الدّین علی یزدی است که مسیر امیر تیمور را در سال ۷۵۹ از اهواز به شیراز از راه بهبهان نقل می کند.(۱)

در شهر ارجان قدیم آن چنان که یاقوت حموی و دیگران ذکر کرده اند قدمگاهی است موسوم به قدمگاه امام رضا علیه السلام (۲). وجود این قدمگاه در این مکان مسیر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را از پل اربق (اربک) به ارجان روشن می کند.

قدمگاه بعدی که در منابع تاریخ محلی به تناوب از آن یاد شده شهر ابرقوه و یا ابرکوه است که در منتهی الیه جاده شمالی شیراز به شهرهای یزد و خراسان است.

اگر مسیر متداولی که در منابع جغرافیایی آمده، همان مسیری باشد که حضرت رضا علیه السلام پیموده در این صورت حضرت از ارجان به سمت شیراز و از آن جا به سمت دروازه اصطخر که راهی است به سوی خراسان که در پاره ای منابع از جمله الاعلاق النفیسه،(۳) اشکال العالم(۴) و مسالک الممالک(۵) نیز به همین نام (راه خراسان) مشهور است، عبور فرموده و به ابرقوه رسیده اند.

ص:۸۵

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۱۹؛ شرف الدّین یزدی، ظفرنامه، ۱/۱۱۴ به بعد.

۲- اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۳۶۸.

۳- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱.

۴- جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۱۸.

۵- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۱۵.

در راه ارجان تا شیراز چند منزلگاه معروف است که غالب منابع از آن یاد کرده اند، بندق(۱) (بندک)،(۲) خان حماد،(۳) نوبندگان،(۴) (نوبنجان)،(۵) کرکان(۶) (جرجان)(۷)، خراره،(۸) خلان،(۹) خلار(۱۰) و جویم(۱۱) (گویم).(۱۲)

ابن بلخی، مسیر راه را از دوراهیی که ارجان را به شیراز متّصل می کند توأماً نام برده، این دو راه که از ارجان (بهبهان) به موازات هم تا حوالی شیراز امتداد دارد، دو

جاده قدیمی است که در منابع اولیه به طور جداگانه ذکر آنها آمده است، این دو راه

امروزه به راه شیراز، اردکان (یاسوج) و شیراز، بهبهان معروفند «فرزک»، «حبس»، «صاهه»، «کشن» در مسیر راه اخیر و «خلار»، «جویم» و ... در مسیر راه دوم قرار دارند. همچنان که گفته شد در میانه این راه، راهی قدیمی معروف به جاده شاهی وجود داشته که بدون رفتن به شیراز مستقیماً به سمت اصطخر منتهی می شده است. باید در نظر داشت که این راه در زمان ایران باستان و قبل از پیدایش شهر شیراز مورد استفاده بوده است،(۱۳) بنابراین با توجه به احداث این شهر در سنه ۷۴ه .ق و از رونق افتادن شهر اصطخر احتمالاً این راه در سال ۲۰۰ هجری چندان رونق سابق خود را نداشته، با این همه در منابع و تواریخ محلی شیراز و همچنین

ص:۸۶

۱- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۲۷.

۲- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۲۲؛ جیهانی، اشکال العالم، ص۲۷.

۳- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۲۸؛ ابن رسته، الاعلاق النفسیه، ص۲۲۲؛ جیهانی، اشکال العالم، ص۲۸.

۴- ابن بلخی، فارسنامه، ص۲۳۱؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۲۲.

۵- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۲۷.

۶- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۲۷.

۷- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۲۷.

۸- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۲۸.

۹- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۲۸.

۱۰- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۲۸.

۱۱- همان، ابن بلخی، فارسنامه، ص۱۳۲.

۱۲- ایرانشهر، ۲/۴۵۶.

۱۳- شیراز در سال ۷۴ هجری توسط محمّدبن یوسف برادر حجّاج بن یوسف ثقفی در نُه فرسخی جنوب شهر باستانی اصطخر بنا شد. ابن بلخی، فارسنامه، ص۱۳۲.

سایر منابع هیچ گونه گزارشی از ورود و یا توقف حضرت رضا علیه السلام ثبت نشده است.

منابع تاریخی تنها اطلاع می دهند که حضرت رضا علیه السلام از اهواز و از طریق فارس (نه شیراز) به سمت خراسان رفتند و در این باره به طور مفصّل در جای خود سخن خواهیم گفت.

شیراز

از ورود حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به شیراز در منابع گزارش موثقی ثبت نشده است و در منابع محلّی تاریخ این شهر هیچ قدمگاه و یا بنای یادبودی به آن حضرت منسوب نیست.(۱)

این موضوع احتمال عبور حضرت رضا علیه السلام را از راه باستانی اهواز به پاسارگاد که بعد از ارجان (بهبهان) از طریق راههای کوهستانی منطقه کوهکیلویه به جلگه مرودشت اصطخر می پیوست قوّت می دهد. در ادامه این مسیر راهی وجود داشت، مشهور به راه خراسان که در مسیر آن، شهر ابرکوه یا ابرقوه قرار دارد. در این

شهر قدمگاهی از حضرت رضا علیه السلام دیده می شود. شهر ابوقوه بخشی از شهر باستانی

اصطخر به شمار می رود. قبل از بررسی قدمگاه منسوب به حضرت علیه السلام در این شهر

به شرح اطلاعاتی درباره اصطخر می پردازیم.

اصطخر

اصطخر در طول هفتادونُه درجه و عرض سی ودو درجه جغرافیایی در فارس قرار گرفته است. یاقوت حموی می نویسد: اول کسی که بنای شهر اصطخر را نهاد، اصطخربن طهمورث پیشدادی بود و این شخص نزد مردم ایران منزلت بسیار داشت.(۲)

۱- نگاه کنید به: ابن بلخی، فارسنامه؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه؛ میرزا حسین فسائی، فارسنامه ناصری؛ فرصت الدوله، آثار العجم؛ علی سامی، شیراز؛ مصطفوی، اقلیم پارس؛ بامداد، شیراز در گذشته و حال، و سایر منابع.

۲- به نقل از: اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۱-۹۰؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص۲۳؛ جیهانی، حدود العالم، ص۱-۱۳۰.

فتح اصطخر در عهد خلیفه دوّم و در سال ۱۶ هجرت توسط عثمان ابی العاص و ابوموسی اشعری صورت گرفت.(۱) و در سال ۷۴ هجری توسط محمّدبن یوسف برادر حجّاج بن یوسف ثقفی، در نُه فرسخی جنوب اصطخر، در وقت طلوع برج سنبله بنای شهر شیراز گذاشته شد و این شهر روزبروز از رونق اصطخر کاست.(۲)

آنچه از نوشته جغرافیدانان قرون اول اسلامی درباره اصطخر به دست می آید، این است که اصطخر در آن زمان بسیار وسیع بوده، اصطخری در مسالک الممالک می نویسد: اصطخر شهری است بزرگ، چند اردشیر خوره باشد به بزرگی، و به اردشیر خوره شهرهاست چون شیراز و سیراف، ... تا حیث یزد بزرگتر نواحی اصطخر باشد سه جایگاه مسجد آدینه دارد. کثه میبد و نایین و بهره، مقدار ناحیت اصطخر شصت فرسنگ باشد، ابرقو شهری است اقلید و سرمق دو پاره شهرند و به پارسی کلید و سرمه خوانند...(۳)

مسافت بین شیراز تا اصطخر دوازده فرسنگ و وسعت این شهر یک میل بوده است.(۴) ابن حوقل در قرن چهارم از خراب شدن باروی شهر اصطخر سخن می گوید و از دروازه ای به نام دروازه خراسان نام می برد(۵) که احتمالاً علت نامگذاری آن به دروازه خراسان، به این دلیل بوده که در مسیر راه خراسان قرار داشته است. ابن حوقل نیز از وسعت اصطخر یاد می کند و یزد که بزرگترین ناحیه آن کثه و میبد، نایین و فهرج (بهره) و همچنین رودان که جزء کرمان بوده است و سپس جزء فارس شده و ابرقوه و چند شهر دیگر را از نواحی اصطخر می شمارد.(۶)

۱- زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص۲۴.

۲- ابن بلخی، فارسنامه، ص۱۳۲؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۱۱؛ آربری می نویسد: نام شیراز را در کشفیات باستان شناسی، به صورت Shira-its-ish، آمده است. ر.ک. به: آربری، شیراز، ص ۴۰.

۳- اصطخری، مسالک الممالک، ص۸-۹۷. ن.ک. به: اطلس تاریخی ایران، نقشه شماره ۸، ۹،۱۰.

۴- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۱۵؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۱۰۳؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۹۴.

۵- ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۹۴.

۶- ابن حوقل، صوره الارض، ص۳۶.

ابرکوه (ابرقوه)

همچنان که گفته شد، ابرکوه یا ابرقوه یکی از توابع و نواحی شهر قدیمی اصطخر بوده است. ابن حوقل ابرقوه و یا ابرقویه را شهری مستحکم به اندازه یک سوم شهر اصطخر با بازارهای معمور و آباد در قرن چهارم توصیف می کند.(۱) ابرقوه در شمال قریه بیذ (ده بید) در نیمه راه اصطخر و یزد واقع شده.(۲) مقدسی از مسجدی نیکو در این شهر سخن گفته است(۳) و حمداللّه مستوفی در خصوص این شهر می نویسد: ابرقوه را در ابتدا بر دامنه کوهی ساخته بودند و به آن «برکوه» می گفتند و بعد از آن بر صحرایی که هم اکنون است شهر را ساختند. وی می نویسد: در ابرقوه «جهودی» چهل روز اگر بماند، نماند، و بدین سبب جهود در آن جا نیست و اگر از جای دیگر

به مهمی به آن موضع روند بعد از چهل روز معاودت کنند. در آن جا سروی است که در جهان شهرتی داشته و درخت سروی در ایران زمین مثل آن نیست.(۴)

آثار تاریخی ابرقوه

در شهر ابرقوه و حومه آن آثار تاریخی دوران مختلف مشاهده می شود، از جمله، مسجد جامع ابرقوه،(۵) مقبره حسن بن کیخسرو (مزار طاووس الحرمین) قطبیّه، مناره سر در، مسجد حاجی کامل امامزاده احمدبن موسی بن جعفر علیه السلام، مسجد امامزاده احمد، گنبد علی، و مسجدی موسوم به مسجد بیرون، بنای مزاری مشهور به پیرسک یا پیر صدق و سرو پشت آسیاب، بناهای تاریخی در کوه صفه و(۶)...

۱- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۵۰.

۲- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۵.

۳- مقدسی، احسن التقاسیم، ص۴۵۷.

۴- حمداللّه مستوفی، نزهه القلوب، ص۲۰۰، همچنین نگاه کنید به: اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۲۹؛ ابن بلخی، فارسنامه، ص۸۱ و ۸۴.

۵- قدمت مسجد جامع ابرقوه به سال ۷۳۸ ه .ق می رسد.

۶- جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به: ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۳۳۵ و ۳۶۰؛ آندره گدار و دیگران، آثار ایران، ۳/۲۲۶؛ حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص۵۳، ۹۵، ۱۲۴، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۴؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۵۶-۴۹؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۲۲، ۸۵، ۹-۱۱۷؛ ابن بلخی، فارسنامه، ۱/۱۲۱، ۱۲۴، ۱۶۴؛ فسائی، فارسنامه، ۵۹-۵۴، ۳۱۰-۲۹۵، ۳۶۷، ۳۷۱؛ یادگارهای یزد، ۲/۸۶۷، ۸۹۹، ۱۲۳۸، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۶، ۱۲۶۶؛ مصطفوی، اقلیم پارس، ۶-۲ و ۳۲۷-۳۳۱.

قدمگاه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در ابرقوه

در آثار تاریخی یزد مسجدی معروف به مسجد بیرون در حومه این شهر قرار دارد که بر کتیبه آن گزارشی مندرج است ولی متأسفانه به دلیل ریختگی اطلاعات مبهمی از عبور و یا توقف حضرت رضا علیه السلام از آن به دست می آید. این مسجد در کنار شهر قرار دارد و دارای حیاط و ایوان و گرمخانه است کتیبه ای از کاشی معرّق در سه رشته خط به عرض تقریبی شصت و پنج سانتی متر و درازی پنج متر و به رنگهای آبی و سفید بر پیشانی سر در ورودی مسجد نصب شده و از آن اطلاعاتی تاریخی به

دست می آید. متن آن به این شرح است:

اللّه

هوالموفّق والمعین ربّنا تقبل منّا انّک انت السمیع العلیم. چون حضرت صمدیّت عزّ شأنه و عظم سلطانه در عهد خلافت پناه پادشاه اسلام اعظم و اعلم سلاطین ایام لازال جلال سلطا(ن)... (ریختگی به اندازه شصت سانتی متر) للّه (س)عیه که توفیق عمارات خیر به هر وقت و به هر جای به تجدید رفیق فرمود در زمان عبور از ابرقوه عادت،... (نیم متر ریختگی) بر درِ مسجد تبرّک نمود که منزل امام معصوم علی بن موسی الرضا علیه السلام منار که از اشعار اسلام است ساخت و به مقابل مزار طاووسیه مسجدی فوقانی و خانه رئیس الدّینی را بعد در سر سنگ نما که ابعاضا(؟) مسجد و دارالقرار و دارالحدیث و دارالسیاده و الش (ریختگی به اندازه شصت سانتی متر)... م این... دو دکان متّصل به مسجد مذکور. و(...)(۱)

راه شیراز به کثه (یزد)

ص:۹۰

۱- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۸-۳۵۷.

اصطخری راه شیراز به کثه(۱) (یزد) را که به راه خراسان(۲) معروف است چنین بیان می کند:

۱- از شیراز تا «زرقان» شش فرسنگ، زرقان قصبه ای است میان مشرق و شمال شیراز که در دامنه کوه بسیار مرتفعی واقع شده است.(۳)

۲- از زرقان تا «اصطخر»(۴) شش فرسخ.

۳- از اصطخر تا «بیرقریه» چهار فرسخ.

۴- از بیرقریه تا «کهمند»(۵) هشت فرسنگ.

۵- از کهمند تا «دیه بید» (ده بید) هشت فرسنگ.

۶- از دیه بید تا «ابرقوه» دوازده فرسنگ.

۷- از ابرقوه تا «دیه شیر» (ده شیر) سیزده فرسنگ.

۸- از دیه شیر تا «جوز»(۶) (حور) شش فرسنگ.

۹- از جوز تا «قلعه مجوس» شش فرسنگ.

۱۰- از قلعه مجوس تا «شهر کثه» پنج فرسنگ.

۱۱- از کثه تا «آبخیزه» هفت فرسنگ.

۱۲- از آبخیزه تا «یزد» شش فرسنگ.

این آخر اعمال پارس است و جمله هشتادوهفت فرسنگ است.(۷)

ابن حوقل نیز در قرن چهارم وصفی از منازل و مسافات شیراز به کثه که همان راه خراسان است به شرح ذیل ذکر می کند:

۱- کثه را برخی از جغرافیدانان به عنوان نام قدیم یزد و برخی ایالتی از یزد و یا اصطخر ذکر کرده اند.

۲- اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۵۵ و سایر منابع.

۳- فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۱۳۰.

۴- ابن بلخی منزلی را به نام «پادوست» در حدّ فاصل زرقان تا اصطخر به مسافت چهار فرسخ ذکر می کند. ر.ک. به: ابن بلخی، فارسنامه، ص۲۳۲.

۵- کهمنک، ابن بلخی، فارسنامه، ص۲۳۲.

۶- ابن بلخی از دیه شیر تا «تومره بست» را چهارفرسخ و از آن جا تا یزد را نُه فرسخ ذکر می کند. کهمنک، ابن بلخی، فارسنامه، ص۲۳۲.

۷- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۵۵.

۱- شیراز تا زرقان شش فرسخ، زرقان دارای منازلی بر وادی عذب است.

۲- از زرقان به اصطخر شش فرسخ.

۳- از اصطخر به قریه «تیر»(۱) چهار فرسخ.

۴- از قریه تیر تا کهنک (۲) هشت فرسخ.

۵- از کهنک تا قریه «بیذ»(۳) هشت فرسخ.

۶- از قریه بیذ تا «ابرقویه» دوازده فرسخ.

۷- از ابرقویه تا «دیه شیر»(۴) سیزده فرسخ.

۸- از دیه شیر تا «جور» شش فرسخ.

۹- از جور تا «قلعه مجوس» شش فرسخ.

۱۰- از قلعه مجوس تا «شهر کثه» در حومه یزد پنج فرسخ.

۱۱- و از یزد تا «انجیره»(۵) شش فرسخ، انجیره قبه ها و چشمه ای دارد که بر کناره های آن درختان انجیر است و این جا آخرین نقطه فارس است و جز این ناحیه ای ندارد و همه راه مجموعاً هشتاد فرسخ است.(۶)

ابن بلخی، منازل شیراز به یزد را در نُه منزل ذکر می کند و مسافت شیراز به یزد را پنجاه و چهار فرسنگ برمی شمارد.(۷) لسترنج در دو نقل جداگانه از جغرافیدانان قرون اولیه اسلامی به راه زمستانی و راه تابستانی اشاره می کند و می نویسد: راه زمستانی یا راه کاروانی که از دشتها و جلگه ها می گذشت، راه شیراز به سمت شمال خاوری بود که به اصطخر می رفت و از آن جا به ده بید می رسید و در این جا از دست راست راهی جدا می شد که به ابرقوه و یزد می رفت، اما راه اصلی به طرف چپ پیچیده و از سرمق و قریه آباده می گذشت و سپس در یزدخواست به راه

۱- بیر، نیز آمده است.

۲- کهمند، کهمید، کهمیک هم آمده است.

۳- قریه «بیذ» همان «ده بید» است. ر.ک. به: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۳۰۵.

۴- «دیه شیر» همان است که امروزه «ده شیر» می گویند.

۵- ابخیزه هم آمده است.

۶- ابن حوقل، سفرنامه، ص ۳-۵۲.

۷- ر.ک. به: ابن بلخی، فارسنامه، ص۲۳۲.

تابستانی می پیوست و از آن جا از قومشه گذشته به اصفهان می رسید.(۱) در منابع ایران باستان از راه باستانی موسوم به راه شاهی که از پاسارگاد به ابرقوه (ابرکوه) و از آن جا به یزد و از طریق راه کویر به خراسان می رفت، سخن به میان آمده است. این

راه دو مسیر تابستانی و زمستانی داشت، راه تابستانی از مایین به یزدخواست می رفت و مسیری کوتاهتر از راه زمستانی را به سمت شمال فارس طی می کرد و راه زمستانی از گردنه کولی کش و یزدخواست گذشته و از آن جا به قمشه (قومشه یا شهررضا) و از طریق آن به لنجان و اصفهان منتهی می شد.(۲)

راه کنونی شیراز به یزد

از شیراز به یزد یک جاده اصلی وجود دارد. این جاده به شمال استان فارس امتداد می یابد و در حوالی اقلید از سمت راست به جانب شمال شرقی می پیچد و از آن جا به سمت ابرقوه و سپس به استان یزد منتهی می شود. ادامه مسیر جاده اصلی به استان اصفهان و از آن جا به سایر شهرهای مرکزی و شمالی ایران می رود. از شیراز سی کیلومتر تا شهر زرقان راه است سپس شانزده کیلومتر تا مرودشت، در این جا راهی به سمت چپ (شمال غربی) می رود، از آن جا هفده کیلومتر تا تخت جمشید فاصله دارد و چند کیلومتر آن طرفتر نقش رستم است که در خارج از جاده اصلی واقع شده، از تخت جمشید تا سیدان پانزده کیلومتر و از آن جا تا سیوند یازده کیلومتر فاصله است، از آن جا تا سعادت شهر بیست وچهار کیلومتر و از آن جا تا کردشول هیجده کیلومتر است. پاسارگاد در هشت کیلومتری این منطقه خارج از جاده اصلی واقع شده است. از آن جا به قادرآباد پانزده کیلومتر راه است و تا دیدگان یازده کیلومتر و از آن جا تا ده بید چهل و پنج کیلومتر مسافت دارد. از ده بید

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۳۱۹ و نگاه کنید به: ابن خردادبه، المسالک والممالک، ص۵۱؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص۴۵۷؛ مستوفی، نزهه القلوب، ص۲۰۱؛ قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص۷-۱۹۶؛ اصطخری، مسالك الممالک، ص ۳-۱۳۲.

۲- ر.ك. به: ایرانشهر، ۲/۱۴۶۳؛ مصطفوی، اقلیم پارس، ص۲-۳۶۱؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۳۰۲ و ۳۰۴.

تا گردنه کولی کش پانزده کیلومتر و از آن جا تا خانه خوره پانزده کیلومتر راه است. در

این جا یک جاده خاکی قدیمی است که به حوالی ابرکوه می رسد، اما مسیر اسفالته آن سی وپنج کیلومتر تا فیض آباد راه است و کمی بالاتر از آن راهی به سمت اقلید در سمت چپ جاده منحرف می شود و ادامه راه به سمت یزدخواست می رود، برای رفتن به سمت یزد راه از فیض آباد با پیمودن هفده کیلومتر به فراغه و دو کیلومتر به

ابرکوه می گذرد. (قدمگاهی موسوم به علی بن موسی الرضا علیه السلام در این جا است.) راه از این شهر در حاشیه کویری... موسوم به کویر ابرکوه امتداد می یابد و با پیمودن مناطق شمش آباد، رئیس آباد و آب انبارکان سرخ به ده شیر می رسد که مجموعاً پنجاه ونُه کیلومتر تا ابرکوه فاصله دارد. از ده شیر دو جاده فرعی خاکی وجود دارد که

به سمت چپ و راست منتهی می شوند، ادامه راه تا تفت با پیمودن مناطق حسین آباد، درّه زرشک، فیض آباد و فراشاه (قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام در این جا است). به مسافت شصت و یک کیلومتر است. از تفت تا یزد حدود بیست و پنج کیلومتر فاصله دارد که دو روستای معروف به زین آباد و خیرآباد در مسیر آن قرار گرفته است.(۱)

۱- نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، مؤسسه گیتاشناسی.

از یزد تا خراسان

یزد

در شـهر قدیمی یزد که خود روزگاری از نواحی و توابع شـهر اصطخر به شمار می رفته چند قدمگاه و یادبود از محل توقف و عبور حضـرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وجود دارد که با توجه به تأکید منابع بر عبور آن حضرت از سمت کویر (یزد) به سوی مرو، بر اعتبـار این قـدمگاهها افزوده می شود. امّـا قبـل از بررسـی این آثار بجا مانـده در یزد برای اطلاع بیشتر ابتـدا به سابقه تاریخی این شهر اشاره خواهیم کرد و سپس به شرح راهها و منازل و قدمگاهها می پردازیم.

یزد را در زمـان قـدیم «کثه» می خواندنـد و چون نام یزد را بر این شـهر گذاشـتند، کثه را بر ولایت یزد اطلاق کردنـد و به آن حومه یا جومه یزد گفتند.(۱)

منابع تاریخی در شـرح چگونگی پیدایش و ایجاد شـهر یزد، بنای این شـهر را به زمان اسکندر نسبت می دهند. محمّدبن حسن جعفری در تاریخ یزد و حسین بن علی کاتب در تاریخ جدید یزد که از مورّخان قرن نهم هجری می باشند در این باره

می نویسـند: هنگامی که جنگ میان اسکندر و داراب آغاز شد عده ای از سرهنگان داراب در خفا به او نامه نوشتند که اگر به هر کدام از ما مملکتی ببخشـی ما داراب رابه قتل می رسانیم و اسکندر به آنها عهدنامه داد و سرانجام در روز حرب سرهنگان قصد داراب کردند و بر او زخم زدند، در آن حال اسکندر به بالین داراب رسید و

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۶؛ ن.ک. به: اطلس تاریخ ایران، نقشه شماره ۸.

عذر خواست که قوم تو با تو جفا کردند و من قصد تو را نکردم و اکنون وصیت کن تا من وصیت تو را به جای آورم، داراب به او گفت: کشندگان مرا به قصاص رسان تا دیگر بندگان به خون خداوندان خود اقدام ننمایند.

دیگر آن که دخترم را به عقد خود آورد که تا چون فرزندی از او ظاهر شود، سلطنت در خانه ما باقی بماند و دیگر آن که با قوم من نیکویی کن تا بعد از تو با قوم

تو هم نیکویی کنند. اسکندر به وصیت داراب عمل کرد و بعد از آن اسکندر بعضی از سرهنگان داراب را که به آنها اعتماد نداشت با خود به سوی خراسان برد و از عراق (عراق عجم) متوجه خراسان شد. چون به سر بیابان خراسان که اکنون شهر یزد است رسید، به لشکرگاه بفرمود تا قلعه ای بساختند و نهری جاری کردند و کسی از آن خود را آن جا بنشاند و آن جماعت را در آن جا ساکن گردانید و آن مقام را «کثه»

نام نهاد و این اول عمارت یزد است که آن را زندان ذوالقرنین می خوانند.

در کتب متقدّمان ذکر یزد نیست و ذکر کثه در صریح البلدان و مسالک الممالک که طول و عرض بلاد (را) گویند هست و این کثه اول عمارت یزد است و بعد از اسکندر این کثه معمور شد و جماعتی در آن جا جمع شدند و عمارت و زراعت کردند، هنگامی که سلطنت به یزدجرد پسر بهرام رسید، چون به کثه رسید آب و هوای کثه وی را موافق آمد، گفت نذر کردم که در این مقام شهری بسازم به نام یزدان، و بنّایان (معماران) ممالک را جمع کرد و منجّمان به طالع سنبله یزد را بساختند... یزدجرد سه سرهنگ خود را (به نامهای) «بیده»، «میبد» و «عقدا» امر کرد که سه مقام بسازند بیده، «بیده» را بساخت و میبد، «میبد» را بساخت و عقدا «ده گبران» را بساخت این هر سه ده کنار دریا بود و این دریا به دریای ساوه مشهور بود. در آن شب که پیامبر ما صلی الله علیه و آله از مادر متولّد شد آن دریا به زمین فرو رفت و خشک شد...(۱) ابن حوقل در قرن چهارم هجری یزد را مکانی خوش ساخت و مستحکم با

دو دروازه آهنین توصیف می کند، و می نویسد: چون یکی از این دروازه ها نزدیک مسجدی است که در «ربض» پهناوری قرار دارد آن را دروازه مسجد گویند.(۲)

ص:۹۷

۱- محمّدبن حسن جعفری، تاریخ یزد، ص ۳۰-۲۵؛ حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص۲۷-۱۹.

۲- ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۹۶، ۵-۲۹۴؛ ر.ک. به: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۳۰۶.

حمدالله مستوفی، در نزهه القلوب می نویسد: اکثر عمارات ظاهری آن (شهر یزد) از خشت خام بود جهت آن که در آن جا بارندگی کم باشد و گِلَش به قوّت است و شهری نیک و پاک است و آبش از کاریزها و قنوات بسیار در میان شهر گذرد و مردم بر آن سردابها و حوضها ساخته اند.(۱)

عبور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از یزد

از عبور حضرت رضا علیه السلام از یزد در منابع اوّلیه به صراحت نامی به میان نیامده است و تنها به ذکر عبور آن حضرت علیه السلام از یک کویر و یا بیابان اشاره کرده اند. شیخ صدوق به نقل از محمّدبن حفص می نویسد:

غلامی یا دوستداری از عبد صالح حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام گفت: من و جماعتی در بیابانی با حضرت رضا علیه السلام بودیم، تشنگی سختی به ما و حیوانهای ما رسید تا این که بر خود ترسیدیم. حضرت موضعی را برای ما وصف کرد و فرمود بروید در آن موضع که آب بیابید، ما به آن موضع رفتیم و به آب رسیدیم و آشامیدیم و حیوانهای خود را سیراب کردیم و عموم اهل قافله که همراه ما بودند سیراب شدند، از آن جا کوچ کردیم و حضرت ما را به جستجوی همان چشمه امر کرد، ولی از جستجوی خود نتیجه نگرفتیم و اثری از چشمه نیافتیم و بجز پشک شتر چیزی ندیدیم. آن مرد این حدیث را برای مردی از فرزندان قنبر که حدود یکصدوبیست سال از عمرش گذشته بود ذکر می کرد و آن مرد «قنبری» مرا به مثل این حدیث بدون کم و زیاد خبر داد و گفت من نیز با آن مرد در خدمت آن

بزرگوار بودم، و آن مرد قنبری مرا خبر داد که آن بزرگوار در آن سفر به سوی خراسان می رفت.(۲)

۱- حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، ص۱۵۳؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۶.
۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۶۴. مقایسه شود با مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۲۹ و قمی، منتهی الآمال، ص۳۰۵.

منابع جدید، از ورود حضرت به شهر یزد مطالبی بیان کرده اند.(۱) و به نظر می رسد که این کویر و بیابان، در منطقه ای که در منابع به «اقلیم هفدهم» معروف است واقع شده باشد، زیرا در منابع جغرافیایی مسیر راه فارس به خراسان را از این بیابان که امروزه شهر یزد در میان آن واقع شده است ذکر کرده اند.

بیابان میان فارس و خراسان

جغرافیدانان قدیم از منطقه ای به نام «اقلیم هفدهم» که منطقه ای میان فارس و خراسان است نام می برند که زمانی متعلق به هیچ کدام از ولایتها نبوده و در توصیف این منطقه و راههای ناامن و خطرناک آن اطلاعات ارزنده ای ارائه می دهند. حدود این منطقه از جانب مشرق، مکران و بخشی از سیستان و مغرب آن منتهی به قومس، ری، قم و کاشان بوده و از جانب شمال به بخشی از سرزمین خراسان، قسمتی از سیستان و از جانب جنوب، به کرمان و فارس و قسمتی از اصفهان منتهی می شده است.(۲)

اصطخری و جیهانی از جغرافیدانان قرن چهارم هجری می نویسند: این بیابان از بیابانهای سرزمینهای اسلامی جدا است و برخلاف بیابانها و بادیه های نجد، تهامه، حجاز و یمن که اعراب در آن جا خانه و کاشانه دارند و مردمان در آن جا زندگی می کنند، کسی در این بیابان زندگی نمی کند و مردمان آنها کم و دزدان و راهزنان آن بسیار است.(۳)

جیهانی سبب این وضعیت را چنین می داند که این بیابان به یک مملکت تعلق ندارد به همین دلیل راه دارانی که امنیّت را در این منطقه برقرار کنند وجود ندارند.

وی می افزاید اگر دزدی از یک مملکت بیاید و دزدی کند و به مملکت دیگری برود

ص:۹۹

۱- سید حجّت بلاغی، تاریخ نائین، ۲/۶-۲۳۵؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۱۸۴؛ ابوالقاسم سحاب، زندگانی حضرت رضا علیه السلام، ص۲۴۵ به نقل از مطلع الشمس.

۲- جیهانی، اشکال العالم، ص۱۵۵؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۳۴۵.

۳- اصطخری، مسالک الممالک،ص۱۸۴؛ جیهانی، اشکال العالم، ص۱۵۵.

دراهان است. این بیابان «مفازه»(۱) سخت بی علف و هیزم توصیف شده به طوری که کسی نمی تواند به آن جا برود و آن را بپیماید، مگر با شتر و چهارپایان باری، آن هم در راهی مشخص و تعیین شده، زیرا در آن جا آب یافت نمی شود، مگر در راهی که متداول است و اگر کسی از آن راهها عبور نکند و یا گم شود هلاک می شود.(۲)

دزدان در این بیابان دارای پناهگاهی هستند که آن را کرکس کوه نامند. این کوه چندان بزرگ نیست، اما دارای صخره های برنده ای است که وسعت آن حدود دو فرسنگ است. در آن جا آبی است که آن را «آب یده»(۳) می خوانند ولی در درّه های آن آبها اندک است. رفتن بالای این کوه دشوار است و اگر کسی در آن پنهان شود او را نمی توان یافت. در این بیابان دهکده هایی وجود دارد و در حوالی کرمان بر راه سیستان شهری به نام سنیج قرار دارد. به گفته جیهانی، از جاهایی که بر کنار این بیابان است و نزدیک آبادانی است و یا بعضی به آبادانی پیوسته، در سمت فارس و اصفهان، نایین، یزد، «ونده»(۴) و اردستان می باشد و از جانب کرمان خبیص و راور و نرماشیر و از جانب فارس و اصفهان و قم و کاشان، خوار و سمنان و دامغان و بسطام و از جانب خراسان قهستان و تون و طبس و کریت و قاین.(۵)

اشپولر به نقل از ابن خردادبه و ابن حوقل از جاده بزرگ فرعی که به جاده شاهی منتهی می شده در قرن اول هجری نام می برد و می نویسد: این جاده بزرگ فرعی از شیراز و از طریق یزد به نیشابور منتهی می شد، امّا بزودی به واسطه افزایش دسته های غارتگران در کویر بزرگ بین یزد و طبس غیرقابل استفاده شد، زیرا راهزنان نه فقط گروگان گیری می کردند، بلکه مردان مسافر را نیز به نحو فجیعی به

۱- جغرافی نویسان عرب در قرون وسطی این صحرا را «مفازه» به معنی بیابان نامیده اند.

۲- جیهانی، اشکال العالم، ص۶-۱۵۵؛ اصطخری، مسالك الممالك، ص۱۵۸؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۴۲.

۳- «آب بیده» اصطخری، مسالك الممالك، ص۱۸۵.

۴- «عقده» اصطخری، مسالك الممالك، ص۱۵۸.

۵- جیهانی، اشکال العالم، ص۱۵۶؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۴۳؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص۴۸۸؛ یاقوت، معجم البلدان، ۴/۱۴۷؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۳۴۷.

قتل می رساندند.(۱)

راه کویر (از یزد به سوی خراسان)

راههـایی که از بیابان و کویر مابین فارس و خراسان به خراسان و نائین و اصـفهان و ری و کرمان و سیسـتان منتهی می شـد در منابع جغرافیایی قدیم ذکر شده(۲) و ما تنها به شرح مسیر راه یزد به خراسان که در بررسی مسیر عبور حضرت رضا علیه السلام مورد توجه است می پردازیم. بنابر نقل جیهانی مسیر این راه عبارت است:

۱- از یزد تا «انجیره»(۳) یک منزل و بدان جا چشمه ای است و حوضی از آب باران.

۲- از انجیره تا «خرانق».(۴) خرانق دهی است که در آن جا زراعت و دامداری کنند و حدود دویست خانه در آن است.(۵)

۳- از خرانق تا «تل سیاه و سفید» یک منزل است(۶) و آن جا هیچ کس نباشد و دو

حوض است از آب باران.

۴- از تـل سـیاه و سـفید تـا «ساغنـد» یـک منزل است، آن جا دهی است آبادان و چشـمه آب که چهارصـد مرد در آن سـکنی دارند.

۵- از ساغند تا «رباط پشت بادام» یک منزل است، آب آن جا از چاه است و در آن جا کاروانسرا و منزلی است.(۷)

ص:۱۰۱

۱- برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ۲/۴-۲۶۳. ن . ک. به: اطلس تاریخی ایران، نقشه ۸، ۹.

۲- جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به: جیهانی، اشـکال العالم، ص۹-۱۵۶؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۵۲-۳۴۹؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۹-۱۴۳؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۱-۱۸۶.

۳- «آبخیزه» اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۸۹.

۴- «خزانه» مسالک الممالک، ص۱۸۹؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۴۷.

۵- از آبخیزه تا خزانه یک مرحله بیابان است. اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۸۹.

۶- یک مرحله بیابان باشد. اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۸۹.

۷- از ساغند تا رباط پشت بادام، تا رباط محمّد یک مرحله بیابان است. اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۸۹.

۶- از رباط پشت بادام تا «رباط محمّد» یک منزل است و آن جا سی مرد باشد و ایشان را چشمه آب و کشت هست.

۷- از رباط محمّد تا «ریگ» یک منزل است و در آن جا کسی نیست، چشمه آبی است و مقدار دو فرسنگ ریگ است.(۱)

۸- از ریگ تا «مهلب» یک منزل و در آن جا کسی نیست، چشمه آب و کوهی است.

۹- از مهلب تا «رباط حوران»(۲) یک منزل و رباط از خشت پخته است و گچ کرده اند(۳) و سه چهار کس نگاهبان آن.

۱۰- از رباط حوران تا «چشمه رادخره»(۴) یک منزل و بدان جا چشمه آب گرم است و هیچ کس نیست.

۱۱- از چشمه رادخره تا «بشتادران»(۵) یک مرحله و آن جا دهی است بزرگ، بر یک سوی آن طبس است و در آن جا سیصد مرد و آب و کشت و عمارت و

چهارپایان است.(۶)

۱۲- از بشتادران تا «بن» یک منزل است و آن جا دهی است آبادان که قریب پانصد کس ساکن و عمارت و زراعت و مواشی دارد.

۱۳- از بن تا «زادویه» یک منزل، در آن جا کسی ساکن نیست و چاه آب است.

۱۴- از زادویه تا «رباط زنگر»(۷) یک منزل و در آن جا آب روان است و اندک زراعت و سه چهار کس ساکن است.

۱- در این منزل حوض آبی هست و کاروانسرایی لیکن مردم نیست و ریگ ریگی است به مقدار دو فرسنگ. اصطخری، مسالك الممالك، ص ۱۹۰.

۲- رباط خوران، ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۴۷.

۳- اصطخری، مسالك الممالك، ص۱۹۰.

۴- زاد آخرت، مسالك الممالك،ص۱۹۰.

۵- بستادران و بشتاذران هم آمده است. ر.ك. به: مسالك الممالك،ص۱۹۰؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۴۷.

۶- ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۴۸.

۷- «رباط زیگن» و «ریگن» هم آمده است. اصطخری، مسالك الممالك، ص۱۹۰؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۴۸.

۱۵- از رباط زنگر تا «اشبست»(۱) یک منزل است و در آن جا حوض آب باران است.

۱۶-از اشبست تا «ترشیز» که شهری است معتبر و معروف یک منزل است، ترشیز حومه «پشت» (بشت) نیشابور است و شهری زیبا و پربرکت و پرجمعیت و در هر دو یا سه فرسخ، کاروانسرا و حوض آب دارد.(۲)

راههای بیابان بدین ترتیب است: از اصفهان تا ری، از نائین تا خراسان، از یزد تا خراسان، راه شور، راه راور، راه خبیص، راه نو، راه سیستان تا کرمان و راه یزد و میبد

و نائین که در «کرت» به هم می رسند و آن شهری است به سه فرسنگی طبس و در آن جا قریب هزار مرد باشد و در اعمال طبس است.(۳)

بنابرآنچه گفته شد، حضرت رضا علیه السلام از منطقه کویری و راه خشک بیابانی عبور کرده اند و در منابع جدید این منطقه کویری را شهر یزد ذکر کرده اند. علاوه بر این

موضوع این شهر در مسیر راه قدیمی فارس به شیراز قرار داشته و وجود قدمگاهها و آثار یادبود برجای مانده از عبور حضرت رضا علیه السلام در حوالی شهر یزد و برخی مناطق آن که از قدمت و اعتبار درخور توجّهی برخوردارند، عبور حضرت علیه السلام را از این شهر

قوّت می بخشند.

بررسی قدمگاههای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در یزد

در یزد چندین قدمگاه منسوب به حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به چشم می خورد. اهمیت و اعتبار تاریخی این قدمگاهها یکسان نیست و هر کدام نیازمند بررسی جداگانه ای است بنابراین ابتدا از محل و ناحیه ای که قدمگاهها در آن واقع شده اند سخن خواهیم گفت و سپس موقعیت آنها را با توجه به خط سیر

ص:۱۰۳

۱- «استلشتز» و «اسنیشت» هم آمده است. اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۹۰؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۴۸.

۲- اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۹۰؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۴۸.

۳- جیهانی، اشکال العالم، ص۸-۱۵۷؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۵۲-۳۴۹؛ ابن حوقل، صوره الارض، ۹-۱۴۵؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۱-۱۸۸.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بررسی خواهیم کرد.

قدمگاه خرانق (مشهدک)

خرانق در شصت کیلومتری یزد واقع شده است. آثار تاریخی خرانق علاوه بر مشهدک که مقام نزول حضرت ثامن الائمه علیه السلام می باشد، مزاری است مشهور به بابا خادم که یک بقعه گنبددار برای آن ساخته شده، ولی نوع سنگ و کاشیهای آن قدمتی ندارد.(۱) دیگر، کاروانسرایی است مشهور به رباط شاهزاده که به فرمان شاهزاده محمّد ولی میرزا، فرزند فتحعلی شاه قاجار ساخته شده است.(۲) علاوه بر آن، مسجد نسبتاً کوچکی است که به آن مسجد جامع گویند. در پشت منبر این مسجد، سنگ قبری از نوع سنگهای رسوبی سفید از قرن پنجم هجری به اندازه ۳۰×۵۰ سانتی متر دیده می شود که به طور آزاد افتاده و بر روی آن عبارت «هذا قبر علی بن محمّد بن اسحق المولی توفّی فی شهر ربیع الاول، سنه تسع و تسعین و اربع مائه» به چشم می خورد(۳) و دو سنگ قبر دیگر نیز در کنار دَرِ مسجد دیده می شود

که مربوط به قرن هشتم و متعلق به یک پدر و دختر است.(۴)

مشهدک که مقام نزول حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام است در کنار

قبرستان خرانق قرار دارد و تنها از آن بقعه گلی کوچک و ویرانه ای که یک طاق گنبدی شکل دارد برجای مانده است. مردم و اهالی این منطقه مشهدک را محل عبادت و نماز حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می دانند، و به همین دلیل آن مکان را محترم و مقدّس می شمارند و گاهی قاریان در آن به قرائت قرآن می پردازند. در این بقعه سنگ خاکستری رنگی به اندازه ۲۹×۲۷ سانتیمتر بر دیوار سمت قبله (به جای محراب) نصب شده که به خط نسخ عباراتی به تاریخ ۵۹۵ هجری بر آن حک شده است و اطلاعات مهمّی از عبور حضرت ثامن الائمه علیه السلام در اختیار محقّقان و مورّخان می گذارد و براساس آن شیوع روایت عزیمت آن حضرت از

۱- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ص۱۷۳.

۲- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ص۱۷۳.

۳- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ص۱۷۴.

۴- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ص۱۷۵.

طریق یزد به طوس در قرن ششم تأیید می شود و چون از سندهایی نیست که ساخته و پرداخته عصر صفوی باشد حائزاهمیّت فراوانی است. نکته دیگری که جالب توّجه و دقّت است این است که کتیبه این سنگ به زبان فارسی است و در این خطّه از لحاظ قدمت نظایر زیادی ندارد و به علاوه در رسم الخطّ آن شیوه کتابت آن عصر (قرن ششم) به کار رفته است که طبعاً فوایدی از دیدگاه زبانشناسان و محقّقان خطّ بر آن مترتب خواهد بود.

متن کتیبه به این شرح است: لااله الا اللّه، محمّد رسول اللّه، امیرالمؤمنین.(۱) به

تاریخ ست و تسعین مائه.(۲) علی(۳)بن موسی الرضا اینجا رسیده است و در این مشهد فرو آمذ (آمد) و مقام کرد، و به تاریخ سنه اثنی و تسعین و خمسائه(۴) مشهد

خراب بوذ (بود) و از جهد بوبکربن علی ابی نصر رحمه اللّه (۵) فرموذند (فرمودند) و به دست ضعیف پرگناه یوسف بن علی بن محمّد بنا واکرده شذ (بنا کرده شد).

خذایا (خدایا) بر آن کس رحمت کن کی (که) یک بار قل هواللّه به اخلاص در کار آنک (آن که) فرموذ (فرمود) و آنک کرد و آنک خواند کنذ (کند). کتبه یوسف بن علی بن محمّد، فی شهر ربیع الاوّل سنه خمس و تسعین و خمس مائه.(۶)

قدمگاه ده شیر، فراشاه

(۷) (مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام)

ده شیر، آبادی مشهور، اما کم مایه ای است که بر سر راه ابرقوه واقع شده است. نام ده شیر در کتب، به صورت قریه شیر نیز آمده است. علی الظاهر نامش مأخوذ از نام شیرکوه است.(۸)

۱- این کلمه به صورت منفرد در لبه سمت چپ کنده شده است و احتمال الحاقی بودن می رود.

۲- سال ۹۰۶ ه . ق.

۳- در تمام موارد بالا بر روی ی در آخر کلمات دو نقطه گذاشته شده است.

۴- سال ۵۹۲ ه .ق.

۵- «رحمه اللّه» بالای سطر کنده شده است.

۶- سال ۵۹۵ هجری. ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۱۷۷-۱۷۳.

۷- فراشاه در تلفظ محلی، فراشه می گویند.

۸- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۲۸۰.

نام ده شیر برای اوّلین بار در تاریخ جدید یزد (تألیف قرن هشتم) دیده می شود و بنابر ضبط آن خواجه شمس الدّین محمّد تازیکو مسجد چهل محراب را در شهر یزد بساخت و چهار دانگ از قریه ده شیر قهستان یزد را بر آن وقف کرد.(۱)

آثار تاریخی و قدیمی در ده شیر، شامل یک رباط و مسجد و یک قدمگاه است.(۲)

قدمگاه فراشاه، از مجموعه بنایی تشکیل شده که بر کنار جاده تفت(۳) به ده شیر و در مرکز فراشاه(۴) قرار دارد. مردم، آن را قدمگاه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

می دانند. این عمارت بنا بر سنگ نوشته ای که در محراب آن نصب شده است، توسط گرشاسب بن علی (۵۱۳-۴۸۸) از امرای کاکویه دیلمی در سال ۵۱۲ هجری عمارت شده است که در آن زمان به مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام شهرت داشته است.(۵)

اصل بنای مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام در فراشاه، چهار ضلعی است و هر ضلع آن از داخل، هشت متر است. در ارتفاع قریب به سه متر، بنا به هشت ضلعی بدل شده و بر سر آن گنبد آجری قرار گرفته است. بنا دارای سنگ تاریخ و کتیبه و تزیینات داخلی و یادگارهایی است که به شرح ذیل معرفی می شوند.

۱- دور تا دور زیر گنبد سوره الفتح به خطّ کوفی گلدار تزیینی به عرض شصت سانتیمتر در گچ کنده و کتیبه کرده اند، بر روی حروف، رنگ سیاه و قهوه ای زده اند و بالای بسم اللّه الرّحمن الرّحیم عبارتی بوده که فعلاً «امر به عماره هذا...» از آن باقی

مانده و مابقی شکسته شده است.

۲- بالای سر محراب در قسمتی که گچهای مرمتی بیرون آمده است آثار کتیبه ای به خط کوفی دیده می شود که به علت ساییدگی و محوشدگی قابل قرائت نیست.

۱- احمدبن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص۱۳۳؛ مستوفی بافقی، جامع مفیدی، ص۷-۵۳۶ و ۶۲۱.
۲- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۲-۲۸۱.
۳- تفت در ۲۱ کیلومتری یزد به سمت ابرقوه واقع شده است.
۴- فراشاه در ۶ کیلومتری تفت واقع شده است.
۵- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۸۴-۳۸۱.

۳- در داخل محراب یک قطعه سنگ مرمر به اندازه ۶۰×۱۱۶ سانتیمتر نصب است که آن را بسیار ظریف و هنرمندانه تراشیده اند و قابی از چوب دارد که کتیبه ای به خط کوفی داشته ولی به علت موریانه خوردگی تقریباً همه کلمات محو شده است و عبارات آن خوانده نمی شود. این قاب دارای چوبی محکم و به رنگ قهوه ای تند است. سنگ آن دو ردیف حاشیه دارد در حاشیه اول آمده: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، ذلِکَ الَّذی یُبَشِّرُ اللّه ُعِبَادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحَاتِ.(۱) و در حاشیه دوّم بعد از بسم اللّه الرّحمن الرّحیم نام دوازده امام علیهم السلام ذکر شده است.

خط اول متن آیه ۳۳ سوره احزاب است. خط دوّم: لااله الاّ اللّه، محمّد رسول اللّه، علیّ ولیّ اللّه.(۲) خط سوّم: (در هلالی زاویه دار) بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، قَد اَفْلَحَ

الْمُؤْمِنُونَ... خط چهارم به بعد: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، قُل هُوَاللّه... اَمَرَ بِعِمَارَهِ هذَا

الْمَسْجِدِ الْمَعْرُوف بِمَشْهَدِ عَلی بن موسی الرّضا علیهماالسلام العَبْدُ الْمُذْنِبُ الْفَقیرُ اِلی رَحْمِهِ اللّه ِ تعالی گرشاسپ بن علی بن فرامز(۳) ابن علاءُالدّوله تَقَبَّلَ اللّه ُمِنْهُ فی شُهُورِ سَنَهِ اثنی عَشَرَهَ وَخَمْس مائه... (دو یا سه کلمه شکسته است.)(۴)

احمدبن علی کاتب، مؤلف تاریخ جدید یزد (۸۶۲ ه .ق) از قدمگاهی در یزد نام می برد که سلطان قطب الدّین آن را عمارت کرده است و بر این قدمگاه که آن را قدمگاه امام الانس والجن علی بن موسی الرّضا عَلیه آلاف التّحیه والثّناء می خوانند

مدرسه و دو مناره افزوده است.(۵)

علاوه بر قدمگاههایی که در مناطق مختلف و نواحی یزد برشمردیم چند بقعه منسوب به برادران امام رضا علیه السلام در منطقه قدیمی رباط پشت بادام وجود دارد که بنابر گفته نائینی در تحفه الفقراء و برخی از منابع تاریخ محلی یزد، به هنگام توقف امام رضا علیه السلام در خراسان عده ای از برادران آن بزرگوار به قصد پیوستن به ایشان در این منطقه به دست عمّال مأمون به شهادت رسیدند.

ص:۱۰۷

۱- سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- عبارت «علیّ ولیّ اللّه» به خطّ دیگری اضافه شده است.

۳- «فرامرز» اشتباه سنگ تراش است.

۴- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۴-۳۸۲.

۵- احمدبن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۷۰.

ورود حضرت امام رضا علیه السلام به بافران و نائین

بافران(۱) در پنج کیلومتری شهر نائین (در مسیر جاده یزد به نائین) واقع شده است. از ورود حضرت علیه السلام به بافران و نائین در منابع اوّلیه ذکری نیست، امّا منابع محلی و برخی از تذکره های جدید از ورود ایشان به این دو شهر و قدمگاههایی که منسوب به حضرت رضا علیه السلام است مطالبی آورده اند.

بلاغی در تاریخ نائین می نویسد: بین بافران و نائین که یک فرسنگ مسافت است، درختی وجود دارد که مورد توجه اهالی است. این درخت را به زبان محلی درخت «سیس» و نیز درخت «موم روضا» رضا می نامند و در بیست و یکم ماه

رمضان و در روز عاشورا در آن جا جمع می شوند و آش می پزند و پارچه به آن درخت می بندند و برگ درخت را برای تبرّک به خانه های خود می برند.(۲) آنها معتقدند که حضرت رضا علیه السلام در زیر آن درخت غذا تناول فرموده و وضو ساخته

است. مؤلف تاریخ نائین می افزاید: شاه عباس کبیر در سال ۱۰۰۹ ه .ق نذر کرد که

اگر بر عثمانیان پیروز شود پای پیاده به زیارت مشهد مقدس حضرت رضا علیه السلام رهسپار شود و صاحب وقایع السنین در وقایع سال یکهزار و ده می نویسد: شاه عباس تا آن جا که توانسته از مسیر حرکت امام رضا علیه السلام اطلاع حاصل کند از همان مسیر راه پیموه است و چون به منطقه بافران و آن درخت رسیده، عمارتی بنا کرده که در دیوار آن بنا به یاد غذا خوردن حضرت علیه السلام، به جای کاشی معمولی از کاشیهای زینتی که طرح کاسه و بشقاب بر آن بوده استفاده کرده اند. وی به نقل از یک شاهد عینی می نویسد: سابقاً این کاشیها به جای خود باقی بود ولی هم اکنون آثاری از آنها باقی نمانده است.(۳)

قدمگاههای شهر نائین

در

شهر نائین نیز چند قدمگاه وجود دارد که منسوب به امام رضا علیه السلام است.

قدمگاه مسجد قدیمان یا مسجد جامع قدیم که بنابر گفته بلاغی، مسجد قدمگاه

ص:۱۰۸

۱- «بافران» در اصل بادران بوده است.

۲- بلاغی، تاریخ نائین، ۲/۷-۲۳۶.

۳- بلاغی، تاریخ نائین، ص۲۴-۲۳.

بوده و بر اثر کثرت استعمال «مسجد قدیمان» نام گرفته(۱)، از کهن ترین مساجد جامع معروف نائین است و قبل از ظهور اسلام در ایران، این مسجد آتشکده بوده است.(۲) قدمگاه، در ضلع جنوب شرقی مسجد به شکل مثلث است که یک متر از زمین ارتفاع دارد و اطراف آن را نرده چوبی نصب کرده اند. نقش پایی بر روی سنگ به چشم می خورد که قدر مسلم به عنوان یادگار از ورود و توقف آن حضرت در این

مکان ساخته شده است. صاحب کتاب تاریخ نائین معتقد است که حضرت رضا علیه السلام در این مسجد نماز گزارده است(۳) و علاوه بر آن از مسجد و حمّام امام رضا علیه السلام در

محله گودالو یا محله سنگ نائین نام می برد که حضرت علیه السلام در آن جا نماز گزارده و استحمام فرموده اند.(۴) بلاغی در تاریخ نائین می افزاید: از مجموع این آثار و جهات تاریخی دیگر معلوم است در همان سفری که حضرت رضا علیه السلام از مدینه به مرو تشریف فرما شده اند نائین در مسیر راه آن حضرت بوده است، ولی به نقل از شیخ صدوق می نویسد: حضرت رضا علیه السلام در نیشابور وارد شده به محله قزوینیها و در آن جا حمّامی بود و چشمه ای که آبش کم شده بود و آن چشمه چند پله در گودی بود، حضرت تشریف برد در میان آن چشمه و غسل کرد و نماز خواند و فعلاً هم مردم میان آن چشمه می روند و به قصد تبرّک غسل می کنند و از آن می آشامند و در پشت آن چشمه نماز می خوانند و حوائج خود را از خداوند می خواهند و مستجاب می شود و آن چشمه معروف است به «عین کهلان». صاحب منتخب التواریخ در ص۵۵۲ می نویسد: محتمل است که چشمه همان قدمگاه باشد و آن چشمه معروف به حمام الرضا علیه السلام است. سحاب، در زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می نویسد: اگر چه امروز، از نیشابور تا قدمگاه فاصله زیاد است ولی بعید نیست نیشابور آن روز در نهایت آبادی و پرجمعیّتی بوده و دامنه آن تا قدمگاه گسترش داشته است و آن جا یکی از محلات شهر به شمار می آمده است.(۵) بلاغی

ص:۱۰۹

۱- بلاغی، تاریخ نائین، ص۵۹.

۲- بلاغی، تاریخ نائین، ص۱۱.

۳- تاریخ نائین، ۱/۷۹و ۲/۹-۵۸.

۴- تاریخ نائین،۱/۲۳۰ و ۲/۶-۱۵.

۵- بلاغی، تاریخ نائین، ۲/۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳.

در تاریخ نائین در ذکر اولیاءاللّه و کسانی که در خاک نائین مدفون هستند می نویسد:

سلطان موصیله زنی است که اهل موصل و از خدمه حضرت رضا علیه السلام (۱) بوده و در سفری که حضرت به نائین تشریف فرما شده اند وفات یافته و در این سرزمین دفن شده است. مردی به نام احمد که او هم از خدمه حضرت بوده و پس از رحلت

حضرت رضا علیه السلام چون حسن استقبال اهالی را نسبت به حضرت دیده و نائین از دسترس حکّام بنی عبّاس دور بوده لذا در آن جا مسکن گزیده و زمانی که روحش به شاخسار جنان پرواز کرده در آن سرزمین دفن شده است.(۲)

ملاحظاتی درباره ورود حضرت رضا علیه السلام به نائین و قدمگاههای این شهر

نائین در مسیر یکی از راههایی است که از فارس به خراسان می رود ولی راههای دیگری همچون راه خرانق که در آن نیز قدمگاهی منسوب به حضرت رضا علیه السلام وجود دارد به نیشابور و مرو منتهی می شود، بنابراین به طور قطع، آنچنان که صاحب تاریخ نائین ادّعا می کند، نمی توان یقین حاصل کرد که حضرت از این شهر عبور کرده باشد.

از آن جا که منابع اوّلیه و معتبر هیچ گونه اطّلاعی از جزئیّات مسیر راه حضرت از فارس به خراسان ارائه نمی دهند، تعیین خطّ سیر دقیق و قطعی در این بخش از راه دشوار است. تنها نقطه روشنی که در این مسیر از منابع اوّلیه به دست می آید، اشاره ای است که شیخ صدوق و سایر منابع معتبر به مسیر راه کویر و ورود آن حضرت به نیشابور کرده اند. این منابع مسیر حضرت را از اهواز به فارس و از آن جا به سمت خراسان از طریق نیشابور یاد کرده اند ولی در این میان راه کویر (بیابان میان

فارس و خراسان) مبهم و فاقد منطقه جغرافیایی معینی است. اطلاعات افزوده منابع محلی نه تنها جغرافیای حرکت امام علیه السلام را روشن نمی سازند، بلکه ایجاد تناقض نیز می کنند. همچنان که ذکر شد منابع محلی در منطقه کویری یزد از قدمگاه خرانق و چند یادبود در شهر نائین، نقل جداگانه ای آورده اند این دو شهر تقریباً در

ص:۱۱۰

۱- بلاغی در جای دیگر از کتاب خود «سلطان موصیله» را خادمه حضرت معصومه علیهاالسلام برمی شمارد، ن.ک. به: تاریخ نائین، ۱/۶۶.

۲- ن. ک. به: سحاب، زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص۲۷۶.

دو مسیر مخالف نسبت به شهر یزد قرار دارند، یکی در شرق و دیگری در شمال غربی این شهر واقع شده است و پر واضح است که عبور از یک راه، راه دیگر را بی اعتبار می سازد و این در حالی است که در مسیر هر دو راه، قدمگاه و منزلگاه منسوب به حضرت رضا علیه السلام وجود دارد و بدیهی است که عبور توأم از این دو مسیر

ناقض منطق جغرافیایی است.

از اعتبار قدمگاه خرانق و این که این قدمگاه در مسیر راه کویری یزد به خراسان واقع شده پیشتر سخن گفتیم، امّا در خصوص بافران و نائین در تاریخ محلی نائین که

مأخذ بررسی ما در این تحقیق است، نکات مبهم و گاه متناقضی به چشم می خورد. بلاغی درباره خط سیر عبور حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نقل از مطلع الشمس می نویسد: حضرت از مدینه (وطن خود) به بصره، ارجان (حاکم نشین اهواز که در آن وقت آباد بوده و آثار مسجدی که منسوب به حضرت رضا علیه السلام است

فعلاًـ در بلد ارجان معروف است)، فارس، خاک اصفهان، نیشابور، (که در محله بلاش آباد منزل فرمودند)، ده سرخ (نیم فرسخی شریف آباد و شش فرسخی مشهد مقدس که همان قریه الحمراء، است که در عیون نقل کرده)، سناباد، سرخس و مرو عبور فرموده اند.(۱) سپس می افزاید: چنین به نظر می رسد که خط سیر حضرت از اهواز، تا سناباد (مشهد) به این طریق بوده است: اهواز، رامهرمز، بهبهان، کوه کیلویه،(۲) شلمزار،(۳) (جزء چهار محال از بلوک اصفهان است) نائین، انارک، بیابانک، الحق، عباس آباد، سبزوار، نیشابور، (قدمگاه این جاست) ده سرخ، (شریف آباد این جاست)، طرق، مشهد.(۴) و در ذیل این سطور می نویسد: با امعان نظر در خط سیر سلطان سریر ارتضاء امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و انحرافات راه بخوبی می توان دریافت، اولاً کسانی که در مسموم شدن آن حضرت تردید دارند از جهات باطنی و علل احضار حضرت به مرو و صدمات و تألّماتی که به حضرت

۱- بلاغی، تاریخ نائین، ۲/۶-۲۳۵. به نقل از مطلع الشمس.

۲- کهکیلویه و بویراحمد.

۳- شلمزار کیار شهری است میان لردگان و شهر کرد و از آن جا راهی است که به اصفهان می رود. ن.ک. به: اطلس راههای ایران، ص۹.

۴- بلاغی، تاریخ نائین، ۲/۶-۲۳۵.

رسیده است، آگاه نیستند، باید به آنها گفت (حفظت شیئاً و غابت عنك اشیاء) و ثانیاً تا همین اندازه ای که عمر مبارك حضرت کفاف داده بر اثر اقدامات آن حضرت کاخ استقلال تشیّع و استقلال ایران استوار شده است.(۱) مؤلف تاریخ نائین در جای

دیگر می نویسد: قسمتی از مسیر آن حضرت در نقشه نائین و قسمتی هم در نقشه مستخرج از شماره اوّل سلسله راهنمای تاریخی از انتشارات اداره کل عتیقات چاپ شهریور ۱۳۱۳ در مطبع مجلس منعکس است.(۲)

سحاب نیز در کتاب زندگانی امام رضا علیه السلام به نقل از تاریخ نائین این خط سیر را با تفاوتهایی بیان کرده است.(۳) وی مسیر راه رااز مدینه به بصره و از آن جا به اهواز، رامهرمز، بهبهان، کوه کیلویه و شلمزار مطابق نقل تاریخ نائین که مأخذ نقل او است برمی شمارد و سپس سایر شهرهایی را که در مسیر حضرت رضا علیه السلام واقع شده است

با تفاوتهایی به شرح ذیل بیان می کند.

کروند،(۴)،

قهپانه،(۵) (اصفهان)، نائین، انارک،(۶) بیابانک،(۷)

ص:۱۱۲

۱- بلاغی، تاریخ نائین، ۲/۲۳۶.

۲- نقشه مذکور، مسیر حرکت امام رضا علیه السلام را از طریق غرب ایران به ری، قم، سمنان، نیشابور، سرخس و مرو ترسیم کرده است.

۳- تفاوتی که در خط سیر دیده می شود اضافاتی است که سحاب در کتاب زندگانی امام رضا علیه السلام اضافه کرده است و این اختلاف در کتاب تاریخ نائین وجود ندارد. تطبیق کنید زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۱۷۵ را با تاریخ نائین، ۲/۶-۲۳۵.

۴- در نقشه اطلس ایران نامی از «کروند» دیده نمی شود. از «کرند» نام برده شده که نزدیک مرز شوروی و در ۵۱ کیلومتری مرو تپه واقع شده و دو منطقه دیگر به همین نام وجود دارد که یکی میان اسلام آباد و سرپل ذهاب و دیگری بین طبس و بشرویه واقع است. همچنین از کروندان که ناحیه ای است در حوالی سنندج در ۵ کیلومتری دهکلان نام برده شده است. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، ص۶، ۱۴، ۹-۱۸.

۵- از قهپانه در نقشه اطلس ایران نامی نیامده است، از تأکید صاحب تاریخ نائین به نظر می رسد که این شهر ناحیه ای در اصفهان باشد.

۶- انارک در بیست و هفت کیلومتری نائین واقع شده است. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، ص۲۵.

۷- در سی و پنج کیلومتری جنوب غربی سمنان نزدیک صوفی آباد واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص۱۶.

خور،(۱) راه کویر، سمنان، آهوان،(۲) دامغان، شاهرود،(۳) میامی،(۴)

میاندشت،(۵) الحاک،(۶) عباس آباد،(۷) سبزوار، نیشابور، قدمگاه،(۸) ده سرخ،(۹) و طرق.(۱۰)

مؤلف تاریخ نائین نیز خود درباره ورود حضرت در جایی با تزلزل و در جایی دیگر با اطمینان سخن گفته است او در جایی می گوید: مدارکی متقن موجود است که نه تنها حضرت به نائین تشریف آورده اند، بلکه به یزد هم تشریف برده اند. چه آن که در تاریخ یزد در هنگام ذکر مسجد فرط می نویسد: در زمانی که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام برحسب تقاضای مأمون خلیفه عباسی متوجه طوس بودند به یزد آمدند و چند روزی توقف فرموده و در هنگام توقف در مسجد فرط به عبادت قیام کردند و موضع عبادت آن حضرت را یک نفر یزدی عمارت نموده و گنبدی کوچک

۱- در دویست و سه کیلومتری نائین به سمت استان خراسان واقع شده است. انارک بین این منطقه و نائین است. در سی وهفت کیلومتری جنوب خور روستایی است به نام نیشابور که نباید آن را با شهر نیشابور اشتباه کرد. اطلس راههای ایران، ص۲۴.

۲- در چهل کیلومتری سمنان به طرف امیرآباد و دامغان واقع شده است. ر.ک. به: اطلس راههای ایران، ص۱۵.

۳- شاهرود در چهل و پنج کیلومتری دامغان و در نزدیکی بسطام واقع شده است. ن.ک. به: اطلس راههای ایران، ص۶ و۷.

۴- میامی در مسیر راه شاهرود به سبزوار و در شصت وسه کیلومتری این شهر واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص۶.

۵- میاندشت در سی و هفت کیلومتری شاهرود به سمت سبزوار واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص۶.

۶- الحاک و یا الحق که در تاریخ نائین آمده است در نقشه کنونی ایران دیده نمی شود احتمالاً نام سابق شهری در حدّ فاصل میامی کنونی و عباس آباد بوده و نیز ممکن است نام دیگر میاندشت باشد.

۷- عباس آباد در سی وسه کیلومتری میاندشت واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص۶.

۸- در بیست و شش کیلومتری نیشابور واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص۵.

۹- در جاده فرعی نیشابور، قدمگاه به سمت مشهد، حوالی شریف آباد واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص۴.

۱۰- در چهار کیلومتری جنوب مشهد واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص۴.

بر آن ساخته است.(۱)

در پشت مسجد کلوان نائین محلی است که آن جا را قدمگاه حضرت رضا علیه السلام گویند، مسجد و حمام امام رضا علیه السلام هم در محله گودالو موجود است، درخت راه بافران هم به درخت (موم رضا) یعنی امام رضا علیه السلام، موسوم است. از مجموع این آثار بسیاری از اهالی جداً معتقدند در همان سفری که حضرت رضا علیه السلام از مدینه به

مرو تشریف فرما شده اند نائین در مسیر راه آن حضرت بوده است.(۲) ولی در جای

دیگر با ابهام می نویسد: مسجد محله کلوان نیز اهمیّت دارد و در جنب آن محلّی است به نام قدمگاه که معتقدند، قدمگاهِ یکی از امامان بخصوص امام هشتم بوده زیرا می گویند حضرت از این راه به خراسان تشریف فرما شده و مسجدی هم در محله گودالو به نام مسجد (امام رضا) موجود است. دو حمام یکی مردانه و یکی زنانه در جوار مسجد مزبور است که به حمام امام رضا معروف است، ولی مدرکی به نظر نرسید و در نزدیکی مسجد اخیر (مسجد امام رضا علیه السلام) مسجد کوچکی است به نام مسجد فاطمه که جدیدالبناء است.(۳)

علاوه بر آنچه گفته شد، صاحب تاریخ نائین به نقل از منتخب التواریخ،(۴) از

توقف حضرت در کرونـد نام می برد و می نویسد: در سفری که امام به خراسان می رفتند یکی از مردم کروند، (که) جمّال (و) ساربان آن حضرت بود، چون می خواست مراجعت نماید درخواست کرد که حضرت رضا علیه السلام او را به دستخط مبارک خود شرافت دهد. حضرت خواسته او را برآورد و نوشته ای به او مرحمت فرمود، در آن مرقوم داشته: کُنْ مُحِبّاً لآلِ مُحمّدٍ وَإنْ کُنت فاسِقاً وَمُحِبّاً لِمُحِبِّیهِم وَإنْ کانُوا فاسِقین(۵) و در آخر آن مکتوب فرمود: قالَ اَبُوذر، رَضِی اللّه عَنْهُ قالَ

رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله، یا اَباذَر، اُوصیْکَ فَاحْفَظْ لَعَلَّ اللّه اَنْ یَنْفَعَکَ بِه، جاوِرِ الْقُبُورَ وَتَذَکَّرْبِهَا

ص:۱۱۴

۱- احمد طاهری، تاریخ یزد، ص ۴۰.

۲- بلاغی، تاریخ نائین، ۱/۲۳۰.

۳- بلاغی، تاریخ نائین، ص۷۹.

۴- محمّد هاشم، منتخب التواریخ، ص۵۵۳.

۵- دوستدار آل محمّد باش اگر چه فاسق باشی و دوستان آنان را دوست بدار اگر چه فاسق باشند.

الاخِرَه وَزُرْها اَحْياناً بِالنَّهارِ وَلاتَزُرها باللّيْلِ.(۱)

صاحب تاریخ نائین می افزاید: هم اکنون (در سال ۱۳۶۹ قمری) آن دستخط نزد برخی اهالی کروند موجود است.(۲) محدث قمی نیز در فوائد الرضویه این مطلب را از شخصی از مردم «کرمند» که دهی از دهات اصفهان است نقل می کند. سحاب نیز در زندگانی امام رضا علیه السلام این منطقه را در مسیر عبور حضرت رضا علیه السلام قلمداد کرده در حالی که متن روایت فاقد تأکید مکانی است، زیرا تنها به فردی از مردم کروند اشاره دارد و نمی توان از این عبارت نتیجه گرفت که این حادثه در کروند روی داده، به علاوه که، در اطلس جغرافیای ایران نامی از این شهر نیافتم.

ورود حضرت به آهوان

آهوان نام آبادیی است در چهل کیلومتری سمنان به سمت امیرآباد،(۳) و در فرهنگ جغرافیایی ایران «آهوانو»(Ahevana) ضبط شده است و آن را دهی از دهستان رودبار بخش حومه شهرستان دامغان در هیجده کیلومتری شمال باختری دامغان ذکر کرده است.(۴)

صاحب تحفه الرضویه، می نویسد: چون حضرت رضا علیه السلام به نواحی دامغان که در حال حاضر به آهوان مشهور است رسید، آهویی چند به خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند یابن رسول اللّه مخالفان قصد کشتن شما را دارند خوب است معاودت فرمایید. آن حضرت فرمود از اجل نتوان گریخت و برای آنها دعاخیر فرمود و بدین جهت آن محل را آهوان می گویند.(۵) خبر ورود حضرت رضا علیه السلام

۱- ابوذر، که خداوند از او راضی باد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود: ای ابوذر وصیّت مرا بپذیر و آن را نگهداری کن امید است خداوند متعال تو را بهره مند کند، وصیّت من این است که نزد قبرها به سر بر و از دیدن آنها یاد آخرت کن و آنها را گاهگاهی در روز زیارت کن و شب به زیارتشان مرو.

۲- بلاغی، تاریخ نائین، ۲/۲۳۵؛ سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۲۷.

۳- اطلس راههای ایران، ص۱۵.

۴- فرهنگ جغرافیای ایران، ۳/۳۲.

۵- به نقل از سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۲۴۵. صاحب بحرالانساب، بدون اشاره به دامغان تنها با ذکر ولایت خراسان در این باره می نویسد: چون حضرت بر سر چشمه رسیدند، آهوان بسیار دیدند که سر آن چشمه ایستادند (ایستاده اند) همه آب می خورند و خون از دیده می بارند. چون جمع آهوان را نظر به جمال جهان آرای حضرت امام افتاد گفتند: که یا امام معصوم صلاح چنان است که از این راه برگردی که مخالفان قصد کشتن تو را دارند، چون حضرت امام از آهوان این سخن بشنید، گفت ای آهوان بدانید و آگاه باشید که هر کسی از اجل روی بگرداند ... چون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل را تمام کرد آهوان گفتند: صدقتَ یا ولیّ اللّه، آنگاه امام روانه شد تا به نیشابور رسید. ابن یحیی خزاعی، بحرالانساب، ص۳-۱۰۱.

را به دامغـان و یـا آهوان و آنچه در علّت نامگـذاری آن ذکر شـده در منـابع قـدیم نیـافتم ولی از آن جـا که دامغـان به لحـاظ جغرافیایی در خط سیر حرکت حضرت رضا علیه السلام واقع شده گذر آن حضرت از این منطقه محتمل به نظر می رسد.

راه قدیم نائین تا خراسان

بنـابر گفته جیهانی در اشـکال العالم، راه نائین به خراسان در زمان خودش از طریق طبس بوده، منازل و مناطقی که جیهانی در سال ۳۲۰ هجری از آنها نام می برد، امروز بجز چند مورد ناشناخته اند. شرح منازل برابر نقل جیهانی بدین شرح است:

از نـائین تا «بونه» مزرعه ای است و در آن جا دو کس ساکن و در آن چشـمه آبی است و یک منزل(۱). از بونه (مزرعه ای در کنار بیابان) تا «خرمق» (۲) را راه سه ده خوانند، یکی را «بیاق» گویند و دیگری را «خرمق» و سـیم را «ارایه» و آن را از حساب خراسـان دادنـد و در آن جـا درخت خرمـا و کشت و چشـمه هـای آب و چهارپایـان باشـد و در هر سه دیه هزار مرد بـود و به یکـدیگر چنان نزدیک انـد که یکـدیگر را توانند دید. از خرمق تا «نوخانی» چهار منزل و در هر سه فرسـنگ یا چهار فرسـنگ گنبدی است و

حوضی از آب باران،(۳) از نوخـانی تـا «ربـاط حوران» یک منزل، از رباط حوران تا دهی که آن را «آتش کوهان»(۴) گویند یک منزل(۵) از آتش کوهان تا «طبس»(۶) یک

۱- از نائین تا مزرعه ای که بر کنار بیابان است یک مرحله است. اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۸۷.

۲- جرمه، اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۸۷.

۳- هر سه یا چهار فرسنگ گنبدی و برکه ای آب باشد. اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۸۷.

۴- آتشگهان، اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۸۷.

۵- یک مرحله سبک، اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۸۷.

۶- و اگر خواهند از نوخانی به «دسـکروان» روند یک مرحله، و از آن جا تا «بن» یک مرحله و از آن جا تا «ترشیز» دو مرحله و از آن جـا تـا نیشـابور پنـج مرحله، و راههـایی به «دیه کردی» ده کردی جمع شود بر سه فرسـنگی طبس که دهی بزرگ است، مردی هزار در این ده باشند. اصطخری، مسالک الممالک، ص۱۸۷.

منزل و این طبس شهری است خرد و در او بازارها و مسجد جامع (است) و آن را روستاها و رعایا و زراعت و خرماستان بسیار.(۱)

ناصر خسرو نیز که بخشی از راه قدیمی نائین را پیموده در سفرنامه خود می نویسد: از نائین چهل و سه فرسنگ برفتیم به دیه گرمه (کرمه) از ناحیه بیابان (بیابانک) که این ناحیه ده دوازده پاره دیه باشد، رسیدیم و آن موضعی گرم است و درختهای خرما بود و این ناحیه کوفجان (کومخان)(۲) داشته بودند در قدیم... و در این راهِ بیابان به هر دو فرسنگ گنبدکها ساخته اند و مَصانِع که آب باران در آن جا جمع شود. به مواضعی که (زمین) شورستان نباشد ساخته اند و این گنبدکها به سبب آن است تا مردم راه گم نکنند و نیز به گرما و سرما لحظه ای در آن جا آسایشی کنند.(۳)

بررسی راههای کنونی یزد به خراسان

از یزد چند راه بیراهه به خراسان منتهی می شود، راه قدیمی یزد به خراسان که در منابع جغرافی نویسان قدیم نیز آمده، با تغییرات اندکی، پس از گذشت بیش از هزارویک صد سال هم اکنون نیز مرسوم و متداول است. این مسیر که مسیر راه فارس به خراسان است، پیش از این به نقل از جیهانی در اشکال العالم و اصطخری در مسالک الممالک و ابن حوقل در صوره الارض که به ترتیب در سالهای ۳۲۰،

۱- جیهانی، اشکال العالم، ص۱۵۷.

۲- جمع کوفج است و کوفج یا کوچ و قُفص طایفه ای بوده اند مقیم حاشیه غرب و جنوب و جنوب غربی کویر مرکزی ایران در مجاورت اقوام بلوچ و نام این دو طایفه «کوچ و بلوچ» که در طغیانگری، سرکشی و راهداری شهرت دارند در منابع تاریخ ایران آمده است. ر.ک. به: ناصرخسرو، سفرنامه، ص۲۷۵.

۳- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۸-۱۶۷.

۳۴۰، ۳۶۷ نگارش یافته ذکر شد.

بر اساس راه قدیمی که امروزه نیز متداول است، از یزد راهی است خاکی به مسافت تقریبی سی کیلومتر تا «انجیره» و از آن جا به مسافت سی ودوکیلومتر راه امتداد دارد تا خرانق (قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام) و سپس با پیمودن «دوگالی»، «شهرنو» و «رباط زیرآب» به «ساغند» می رسیم که مجموعاً هفتادوپنج کیلومتر راه است. از ساغند بیست وپنج کیلومتر راه است تا «اللّه آباد» یا کاروانسرای

شاه عباسی، و سپس با طی مسافت چهل و شش کیلومتر به «رباط پشت بادام» می رسیم و از آن جا راه به دو شاخه تقسیم می شود یکی به سمت «خور» می رود و دیگری به مسافت نودودو کیلومتر به «رباط خان» می رسد و از آن جا تا «کلمرد» بیست وهفت کیلومتر راه است و سپس با پیمودن سی وهشت کیلومتر به «رباط گور» می رسیم در آن جا راه به دو شاخه تقسیم می شود، یکی به سمت «گلستان» و «خیرآباد» در سمت چپ و دیگری به سمت «جوخواه» می رود که حدود سی کیلومتر مسافت دارد، در آن جا راهی است که به طبس می رود، ادامه مسیر راهی خاکی است به مسافت تقریبی چهل و پنج کیلومتر که به بشرویه می رسد و از آن جا راه به مسافت پنجاه کیلومتر به یک سه راهی امتداد می یابد که سمت شمال آن به فردوس می رود با مسافت تقریبی شصت کیلومتر و از فردوس چند شاخه راه است که راه مستقیم آن با پیمودن پنجاه ونه کیلومتر به «بجستان» می رود و از آن جا به مسافت تقریبی صدوبیست کیلومتر به «فیض آباد» و سپس با مسافت هفت کیلومتر به «مهنه» می رود و از آن جا تا «شادمهر» حدود بیست کیلومتر راه است، کمی بالاتر از این شهر در سمت شمالی تربت حیدریه است. از این جا راه مستقیم و متداولتری است که با پشت سر گذاشتن «رباط سنگ» و «سنگ بست» به مشهد

می رود، اما اگر از آن جا بخواهیم به نیشابور و سپس مشهد برویم، باید با پیمودن شصت و یک کیلومتر از جاده سمت چپ به کاشمر و سپس به «ریوش» و «عطائیه» و سپس به نیشابور راه طی کنیم که مجموع مسافات آن صدوپانزده کیلومتر است. از نیشابور به راست با پیمودن بیست و پنج کیلومتر به قدمگاه می رسیم قدمگاه مشهور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و سپس با پیمودن چهل و چهار کیلومتر به «امام تقی» و سپس از آن جا با پیمودن تقریبی پنجاه کیلومتر به مشهد مقدس

می رسیم.(۱)

راه کویر

علاوه بر راهی که ذکر شد چند راه دیگر نیز وجود دارد که مهمترین آنها راهی است که از کویر لوت می گذرد. با توجه به ذکر راه کویر در مسیر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در منابع، آشنایی با راه امروزی این مسیر لازم به نظر می رسد.

آغاز این راه از یزد است و با پیمودن هفده کیلومتر راه به دو شاخه یکی به راست و به طرف شمال شرقی و دیگری به چپ و به جانب شمال غربی متمایل می شود، این دو راه سرانجام در منطقه «جوبانان» به هم متّصل می شوند.

راه اول به خرانق و سپس ساغند و از آن جا به رباط پشت بادام می رسد سپس به سمت چپ متمایل شده و با مسافت تقریبی صدوده کیلومتر به «خور» می رود و از آن جا با پیمودن هفده کیلومتر به «فرخی» و سپس با پیمودن پنجاه ودو کیلومتر به حوالی جوبانان می رسد.(۲) راه دوم نیز از یزد به مسافت چهل و هفت کیلومتر به حوالی میبد و از آن جا با طیّ نُه کیلومتر به اردکان می رود سپس از آن جا به مسافت چهل و یک کیلومتر به «عقدا» و با پیمودن هفتادویک کیلومتر به نائین می رود از نائین راه به چند شاخه تقسیم می شود که از جاده متمایل به چپ با پیمودن نودوچهارکیلومتر دیگر به جوبانان منتهی می شود.

از جوبانان جادّه ای است نسبتاً صاف و مستقیم که از میان دشت کویر عبور می کند، مسافت این راه خاکی حدود صدوهشتادوپنج کیلومتر است و در مسیر آن جاده ای مال رو و قدیمی وجود دارد که در امتداد جاده خاکی ادامه می یابد. جاده مال رو به «معلمان» و جاده خاکی به «طرود» منتهی می شود. از معلمان، راهی است به سمت دامغان و از طرود راهی به شاهرود. مسیری که به دامغان می رود مستقیم است و حدود صدوبیست کیلومتر مسافت دارد. راه دیگری نیز وجود دارد که به سمنان می رود و از آن جا به دامغان بازمی گردد. اگر بخواهیم از معلمان به سمنان

۱- ر.ك. به: اطلس راههای ایران، گیتاشناسی، ص۴، ۵، ۱۳، ۱۴، ۵-۲۳ و همچنین نقشه «عربی» جمهوری اسلامی ایران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

۲- راه دیگری نیز قبل از عبور از خور، به عروسان و آب گرم و جوبانان می رود.

برویم بایـد از جـاده سـمت چپ مسـافت طولاـنی و یکنواختی را به مسـافت تقریبی صـدوپنجاه کیلومتر در حاشـیه دشت کویر بپیماییم.

از سـمنان به مسافت بیست و هفت کیلومتر به «چاشتخوران» می رسیم و از آن جا بعد از دو کیلومتر به «عطاری» و سپس با طیّ یازده کیلومتر به «آهوان» می رویم، (درباره عبور حضرت رضا علیه السلام از آهوان گزارشهایی در منابع ذکر شده است). از

آهوان با پیمودن شانزده کیلومتر به «فیض آباد» می رویم و از آن جا تا «محمّدآباد» ده

کیلومـتر و تـا «قوشه» نیز ده کیلومـتر راه است. سـپس بـا پیمودن شـانزده کیلومتر به حوالی «امیرآبـاد» می رسـیم و از آن جـا تا دامغان بیست کیلومتر راه است.

از دامغـان با گذشـتن از جزن، بق، مهمانـدوست، قادرآباد و ده ملا به مسافت شـصت وپنـج کیلومتر به شاهرود می رسـیم و از شاهرود راه در مسـیر نسـبتاً مسـتقیم به سـمت شـرق امتـداد می یابـد و با گذشـتن از میامی، میانـدشت، عباس آباد، صـدرآباد، کاهک، داورزن، مهر، ریوند، و اسـتبر به مسافت دویست و شـصت و چهار کیلومتر به سبزوار می رسیم. از سبزوار راه به سمت شمال شـرقی ادامه می یابد و با گذر از مناطق ایزی، باغجر، به سـلطان آباد می رسـیم که مجموع مسافت این راه چهل و هفت کیلومتر است. از سلطان آباد جاده ای به سمت شرق وجود دارد که با پیمودن آن و عبور از مناطق شورآب، صمان، همّت آباد و بزغـان به مسافت چهل و هشت کیلومتر به نیشابور می رسـیم (از ورود حضـرت علی بن موسـی الرضا علیه السـلام به نیشابور گزارشهای متعدد و معتبری در دست است). به مسافت هفده کیلومتر بعد از

نیشابور قدمگاه قرار دارد و از آن جا تا مشهد مقدس نیز شرح آن گذشت.(۱)

۱- ر.ک. بـه: اطلس راههـای ایران، گیتاشناسـی، ص۴، ۵، ۱۳، ۱۴، ۵-۲۳ و همچنیـن نقشه «عربی» جمهـوری اسـلامی ایران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

خراسان

اشاره

خراسان در فارسی قدیم به معنی خاور زمین است. این اسم در قرون اول اسلام بر تمام ایالات اسلامی که در خاور کویر لوت تـا کوههـای هنـد واقع بودنـد اطلاـق می شـد و به این ترتیب تمـام بلاد ماوراءالنهر را در شـمال خاوری به اسـتثنای سیسـتان و قهستان در جنوب شامل می شود.

خراسـان در زمان خلیفه دوّم و به قولی در سال ۲۹ هجری، هنگامی که عثمان به خلافت رسـید توسط سپاه اسلام فتح شد.(۱) در سال ۲۹ هجری، عبداللّه بن عامر مسیر راهی را که در فتح خراسان پیمود، از بصره تا مرو بود. این خط سیر (از بصره تا مرو) با مسیری که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در ۱۷۱ سال بعد می پیماید

تشابه زیادی دارد، اعثم کوفی در الفتوح می نویسد:

هنگـامی که ماهـک بن شاهـک در فارس سـر به شورش برداشت، عثمان، عبـداللّه بن عامر را با سـپاهیانش روانه فارس کرد و دستور داد از آن جا عازم خراسان

شونـد. عبـداللّه بن عامر از بصـره به جانب فارس روان شـد و ... در صـحرای اصـطخر، ماهک تسـلیم شد... و سـپس عبداللّه از اصطخر به طرف خراسان رفت و با عبور از... نیشابور... و طوس و سرخس سرانجام به جانب مرو رفت.(۲)

حـدود خارجی خراسان در آسـیای وسـطی بیابان چین و پامیر و از سـمت هنـد جبال هنـدوکش بود، ولی بعدها این حدود هم دقیقتر و هم کوچکتر شد تا آن جا که می توان گفت خراسان که یکی از ایالتهای ایران در قرون اول اسلامی بود از سمت

شمـال خـاوری از رود جیحون به آن طرف را شامل نمی شـد، ولی همچنان تمام ارتفاعات ماورای هرات را که اکنون قسـمت شمال باختری افغانستان است در

۱- اعثم کوفی، تاریخ اعثم کوفی الفتوح، ص۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶؛ بلاذری، فتوح البلدان، (بخش ایران)، ص۱۵۸.
۲- اعثم کوفی، الفتوح، چاپ بمبئی، ص۵-۸۴.

برداشت، مع الوصف شـهرهایی که در منطقه علیای رود جیحون یعنی در ناحیه پامیر واقع بودند در نزد مسـلمانان جزء خراسان یعنی در داخل و حدود آن ایالت محسوب می شدند.(۱)

ایـالت خراسـان در دوران اولیه اسـلامی به چهـار قسـمت یعنی چهـار ربع تقسـیم می شـد و هر ربعی به نام یکی از چهار شـهر بزرگی که در زمانهای مختلف کرسـی آن ربع یا کرسی تمام ایالت به شمار می رفت، خوانده می شد و آنها عبارت بودند از: نیشابور، مرو، هرات و بلخ.

پس از فتوحات اول اسـلامی کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود، ولی بعدها امرای سلسله طاهریان مرکز فرمانروایی خود را به ناحیه باختر بردند و نیشابور را که شهر مهمّی در غربی ترین قسمتهای چهارگانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند.(۲)

دو شـهر نیشابور و مرو از مهمترین شـهرهای خراسان به شمار می رفت. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام برای رفتن به مرو که در آن زمـان مرکز حکـومت مـأمون بـود، از نـاحیه خراسـان و از شـهرهای مهم نیشـابور و طـوس - که بعـدها «مشـهد» آن حضـرت شـد - و سـرخس عبور کرد تـا به مرو رسـید. نیشـابور اولین شـهری بود که در منطقه خراسـان در مسـیر راه امـام قرار داشت.

نیشابور

نام این شهر را در زبان کنونی فارسی به صورت نیشابور و در عربی نیسابور تلفظ می کنند و از کلمه فارسی قدیم «نیوشاه پور» که به معنی «چیز یـا کـار خوب یـا جـای خوب شاه» است گرفته شـده و منسوب به شاپور دوم پادشاه ساسانی است که در قرن چهارم میلادی به تجدید بنای آن شـهر همّت گماشت. بانی اول نیشابور، شاپور اول، پسـر اردشـیر بابکان مؤسّس سلسله ساسانی است.

جغرافی نویسان مسلمان در قرن سوم، فهرست مفصّلی از شهرهای مهم ولایت

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۹-۴۰۸.

۲- لسترنج، جغرافیای تاریخی سـرزمینهای خلافت شـرقی، ص ۴۰۹. ر.ک. فرای، تاریـخ ایران کمبیریـج، ۴/۲-۸۰؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۵۳، ۲۵۶؛ ابن حوقـل، صوره الارض، ۱۰-۳۰۸؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص۲۵۹؛ حمداللّه مستوفی، نزهه القلوب، ص۱۸۵.

نیشابور ترتیب داده اند که قسمت عمده ایالت قهستان را شامل می شود. فایده مهمی که از این فهرست به دست می آید تلفظ قدیم بعضی اسامی است، ولی بسیاری از آن اسامی را امروزه نمی توان معین کرد که با کدام محل تطبیق می شود.(۱)

در اوایل دولت اسلامی به شهر نیشابور، ابرشهر می گفتند، و همین نام بر سکه های آن شهر در دوران خلفای اموی و عبّاسی ضرب شده است. مقدسی و برخی از مورّخان دیگر آن را ایرانشهر نیز ضبط کرده اند، ولی گویا این نام فقط عنوان

دولتی یا عنوان رسمی و افتخاری آن شهر بوده است.(۲)

در قرن چهارم هجری، نیشابور شهری بزرگ و بسیار آباد و مساحتش یک فرسخ در یک فرسخ بود و دارای شهر و قهندز و حومه (ربض) بود و مسجد جامع بزرگی در حومه آن وجود داشت، از آثار عمرولیث صفاری(۳) که مقابل میدانی معروف به لشکرگاه واقع بود، دارالاماره ای نزدیک این مسجد بود و به میدان دیگر معروف به میدان حسینین اتّصال داشت. زندان نیز تا دارالاماره فاصله زیاد نداشت و میان هر یک از این عمارتها بیش از یک چهارم فرسخ فاصله نبود. قهندز دو دروازه و شهر چهار دروازه داشت. دروازه های شهر موسوم بودند به: اوّل دروازه پل، دوم دروازه کوچه معقل، سوم دروازه قهندز و چهارم دروازه پل تگین. در بیرون شهر و خارج قهندز و گرداگرد آنها حومه واقع بود و بازارهای شهر در حومه قرار داشت. این

حومه دروازه های متعدد داشت و از آن جمله بود دروازه قباب (گنبدان) که به سمت غرب باز می شد و در مقابل آن دروازه جنگ روبروی ولایت «بشتفرش» واقع بود و در سمت جنوب دروازه احوص آباد قرار داشت.(۴)

یاقوت حموی در معجم البلدان می نویسد: در زمان او (قرن هفتم) این شهر را

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۹.
۲- مقدسی، احسن التقاسیم، ص۳۱۴؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص۲۵۸؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۳۱۳؛ ابن خردادبه، المسالك والممالك، ص۲۴؛ یعقوبی، البلدان، ص۲۷۸؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۱۷۱.
۳- عمرولیث صفاری از امرای سلسله صفاریان بود که در سال ۲۶۶ هجری امیر خراسان و سیستان شد.
۴- ر.ك. به: فرای، تاریخ کمبیریج ایران، ۴/۱۰۱-۹۸؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۰-۴۰۹.

«نشاوور» می گفتند، و همچنین گوید: با وجود ویرانیهایی که از زمین لرزه سال ۵۴۰ در نیشابور حادث شد و نیز پس از آن در سال ۵۴۸ که تاخت و تاز و غارت عشایر «غز» به وقوع پیوست، باز در تمام خراسان نقطه ای از نیشابور آبادتر نیست.

ابن بطوطه که پس از فتنه مغول شهر نیشابور را دیده می نویسد: این شهر آباد و معمور است و مسجدی زیبا دارد. مقدسی نیز از چهار روستای مهم نیشابور در عصر خود یاد می کند که عبارتند از: شامات، ریوند، مازول و پشته فروش (پشت فروش).(۱) حافظ ابرو، شهر نیشابور را در اکثر اوقات از دیگر شهرهای خراسان بزرگتر توصیف می کند و از معادن و محصولات آن نام می برد.(۲)

ورود حضرت رضا علیه السلام به نیشابور

خوشبختانه از ورود حضرت رضا علیه السلام به نیشابور گزارشهای متعددی در منابع و تذکره ها به چشم می خورد. از این رو مسیر حرکت و منازلی را که حضرت از نیشابور به سرخس و از آن جا به مرو طی کرده اند بیش از سایر مناطق و شهرها قابل تعیین است.

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام، بنابر نقل ابوواسع محمّدبن احمدبن اسحاق نیشابوری که او نیز از جدّه خود خدیجه بنت عمران روایت کرده چنین

می گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد شهر نیشابور شد در محله «غز» در ناحیه معروف به «بلاشاباد»(۳) در خانه جدّم پسنده(۴) وارد شد. هنگامی که حضرت وارد خانه شد، دانه بادامی در گوشه ای از خانه کاشت، دانه رویید و تبدیل به درخت شد و در مدت یک سال بادام داد. مردم از آن درخت باخبر شدند و هر کس را که علتی

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۴۰۹، ۱۳-۴۱۱؛ همچنین یاقوت حموی، معجم البلدان، ۳/۲۲۸؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۳/۸۱-۸۰.

۲- حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، ص۳-۶۲.

۳- «بلاش»، «بلاشاباذ» هم آمده است، در متن عیون «لاشاباذ» ذکر شده است.

۴- او را از این جهت «پسنده» نامیده اند که حضرت رضا علیه السلام او را از بین سایر مردم پسندیده بودند.

می رسید برای تبرک جستن از آن بادام می خورد و شفا می خواست و به برکت حضرت شفا می یافت و هر که را چشم دردی بود از آن بادام بر چشم خود می مالید و سلامت حاصل می شد. زن حامله ای که زاییدن بر او سخت شده بود، چون از آن بادام خورد، همان ساعت وضع حمل کرد و یا اگر چهارپایی را قولنج عارض می شد از شاخه های آن بر شکمش می مالیدند، معالجه می شد.

ابوواسع محمّد نیشابوری در ادامه روایت خود می گوید: مدتها بر آن درخت گذشت تا آنکه خشک شد، جدّ من عمران(۱) شاخه های آن را برید، (و بر اثر این اقدام) کور شد. عمران فرزندی داشت به نام ابوعمرو. او درخت را به تمام برید. (و بر اثر این اقدام) ثروت و مال او که هفتاد تا هشتاد هزار درهم بود، از دست رفت و سرانجام چیزی برایش نماند. عمرو دارای دو فرزند بود که هر دو دبیر ابوالحسن محمّدبن ابراهیم سمحور (سیمجور)(۲) بودند، یکی به نام ابوالقاسم و دیگری به نام ابوصادق و آن دو خواستند که این خانه را تعمیر کنند، بیست هزار درهم برای آن خرج کردند در این بین ریشه درخت را که (برجای) مانده بود کندند و نمی دانستند که از آن چه پیش می آید. یکی از آن دو، متولّی زمین و باغ و املاک امیر خراسان بود،

پس از زمانی به نیشابور مراجعت کرد،(۳) در حالی که پای راست او سیاه و گوشت پای او ریخته بود و پس از یک ماه بر (اثر) آن درد مرد. دیگری که بزرگتر بود در

دیوان سلطان نیشابور دبیری می کرد و بر دسته ای از نویسندگان ریاست داشت یکی از آنها گفت: خدا این دبیر را از چشم بد نگاه دارد. در آن ساعت دست او لرزیده، قلم از دستش افتاد و دستِ(۴) او زخم شد و از دفتر بیرون آمد و به خانه خود مراجعت کرد. ابوالعباس کاتب با جمعی بر او وارد شدند به او گفتند: این درد از جهت حرارت (گرمی مزاج) تو عارض شده و لازم است که امروز فصد(۵) کنی، او

۱- در برخی از کتابها «حمدان» هم آمده است.

۲- ابوالحسن سیمجور از امیران سلسله سامانی است.

۳- برخی از کتب می نویسند: «او را در کجاوه نشانده و به نیشابور بازگردانیدند.»

۴- برخی از کتب نوشته اند: از دست او «جوشی» درآمد.

۵- فصد کردن: به معنی رگ زدن برای حجامت و خون گیری است. ر.ک. به: فرهنگ عمید، کلمه «فصد».

در آن روز رگ خود را زد و خون گرفت، فردا آمدند باز گفتند که امروز همان رگ بزن، او چنین کرد پس از آن دستش سیاه شد، گوشت آن ریخت(۱) و آن روز (از این مرض) مرد و مرگ هر دو برادر در کمتر از یک سال واقع شد.(۲)

مهمترین و معتبرترین گزارشی که از توقف حضرت رضا علیه السلام در نیشابور ضبط شده است، روایت عبدالسّلام بن صالح ابوصلت هروی(۳) است که حدیث مشهور و معروف «سلسله الذهب» را از امام رضا علیه السلام در نیشابور نقل می کند. این روایت به تواتر در منابع حدیث از محدّثان مختلف نقل شده و در منابع اوّلیه و قدیم و نیز منابع جدید و تذکره ها و سایر کتب تاریخی و کتابهایی که به شرح زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام اختصاص یافته به کرّات آمده است.(۴)

ذکر حدیث سلسله الذهب در نیشابور

عبدالسّلام بن صالح ابوصلت هروی می گوید: من با علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم در زمانی که آن جناب از نیشابور کوچ می کرد و بر استری سیاه و سفید سوار بود بناگاه محمّدبن رافع و احمدبن حرث(۵) و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و

۱- برخی از کتب می نویسند: قطعه قطعه شد.

۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۵-۳۷۴. و همچنین نگاه کنید به: نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/۱۸۷؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۳۲۲ و ۳۲۳.

۳- در برخی منابع این گزارش به نقل از «احمدبن عامر طائی» آمده است.

۴- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۵؛ ملا باقر مجلسی، بحارالانوار، ۴۹/۱۲۳، ۷-۱۲۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/۲۵۷؛ ابن صباغ، الفصول المهمّه، ص۲۴۰؛ شیخ صدوق، الامالی، ص۲۰۸؛ اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ۳/۹۸؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۴-۴۳؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۳۲۲؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ۶۴۲؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص۳۷۴ به بعد؛ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۷؛ خلیفه نیشابوری، تاریخ نیشابور، ص۱۲۵؛ بحرانی، مدینه المعاجز، ص۴۷۰ به بعد و سایر منابع همچون مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۴۴ در پاورقی و زندگانی سیاسی هشتمین امام در ص۹۵ نیز این حدیث را آورده اند.

۵- احمدبن حرب هم آمده است.

چند تن از اهل علم به دهانه استر آویختند (در اطراف آن حضرت گرد آمدند و دهانه اسب او را گرفتند) و عرض کردند که تو را به حق خاندان پاکتان قسم می دهیم که حدیثی از برای ما بیان کن که از پدر بزرگوارتان شنیده باشی. امام علیه السلام سر مبارک خود را از عماری (کجاوه) بیرون کرد و بر روی سر آن حضرت ردایی از خز منقش و نگارین قرار داشت و دورو بود، یعنی پشت و روی آن مثل یکدیگر بود و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم بنده صالح موسی بن جعفر علیه السلام و فرمود حدیث

کرد مرا پدر بزرگوارم جعفربن محمّد علیه السلام و فرمود: حدیث کرد پدر بزرگوارم ابوجعفر محمّدبن علی، باقر علم انبیا علیه السلام (یعنی شکافنده علم پیغمبران) و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم علی بن الحسین سیدالعابدین علیه السلام، و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم سید جوانان بهشت حسین علیه السلام و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود: شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود، شنیدم از جبرئیل که گفت: خداوند جلّ جلاله فرمود: منم خدایی که نیست جز من خدایی، پس مرا عبادت کنید. هر کس «لااله الاّ اللّه» بگوید داخل شده است در قلعه من و هر کس داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من.(۱)

شیخ صدوق در ادامه روایت می افزاید: از اسحاق بن راهویه(۲) نقل شده که

چون حضرت رضا علیه السلام خواست از نیشابور به سوی خراسان و نزد مأمون بیرون رود، اصحاب حدیث گرد او آمدند و عرض کردند: یابن رسول اللّه تو از نزد ما کوچ می کنی و حدیث نمی کنی ما را به چیزی که آن را ضبط کنیم؟ آن جناب در میان عماری (کجاوه) نشسته بود و سر از عماری بیرون کرد و فرمود: از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که به نقل از پدران بزرگوار(۳) خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن جناب از

جبرئیل نقل کرد که گفت از خداوند عزّوجلّ شنیدم: «لااله الاّ اللّه» قلعه من است، پس هر کس داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من. چون راحله قدری راه پیمود آن جناب فرمود: ولی با شروط لااله الاّ اللّه، و من (ولایت حضرت علی بن موسی) از شروط لااله الا اللّه هستم.

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۴.

۲- ابویعقوب اسحاق بن راهویه مروزی.

۳- در عیون اخبار الرضا علیه السلام، به ترتیب نام سلسله راویان علیهم السلام آمده است.

شیخ صـدوق می افزایـد: از شـروط لااله الاّ اللّه اقرار کردن از برای حضـرت رضا علیه السلام است به این که او است امام بر بندگان از جانب خدای عزّوجلّ و واجب است اطاعت ایشان.(۱)

علی بن عیسـی اربلی در کشف الغمّه فی معرفه الائمه، می نویسـد: در یکی از کتابها که اینک نام آن را به خاطر نـدارم نوشـته بود عمادالدین محمّدبن ابی سعید بن عبدالکریم بن هوازن در محرم سال ۵۹۶ از حاکم ابوعبداللّه نیشابوری در تاریخ نیشابور روایت کرده که علی بن موسـی الرضا علیه السلام با کجاوه ای وارد نیشابور شد که ساز و برگ آن از طلا و نقره بود. در این هنگـام ابوذرعه و محمّـدبن اسـلم طوسـی که از حافظـان بزرگ حـدیث و از رجـال علم بودنـد در وسـط بازار جلوِ مرکب آن حضرت را گرفته و گفتند: تو را به حق پدران و دودمان بزرگوارت، چهره مبارکت را باز کن و از پدرانت برای ما حدیثی نقل نما. در این هنگام مرکب آن حضـرت متوقف شد و سایبان به کنار رفت و دیدگان مسـلمانان از جمال مبارک و طلعت روشن او منوّر شد. مردم همگان از جای خود برخاسته و به احترام آن جناب ایستادند. گروهی از مردم

گریه می کردنـد و جماعتی فریاد هلهله و شادی برآورده و دسـته ای جامه های خود را پاره نمودنـد، عده ای خود را به خاک افکنـده و بعضـی افسـار استرش را می بوسـیدند و تعـدادی سـرهای خود را بلنـد کرده به جایگاه آن جناب می نگریسـتند. این ازدحام و غوغا تا هنگام ظهر بطول انجامیـد و اشک از دیدگان مردم جاری بود. فریادها خاموش شد در این وقت که سـکوت همه جا را فرا گرفت علما و اهل فضل فریاد برآوردند که ای گروه مردم بشنوید و گوش فرا دهید و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیّت نکنیـد. حضـرت رضـا علیه السـلام حـدیثی املا فرمود و حـدود بیست و چهار هزار قلم به دست حـدیث را نوشتند که از آن جمله ابوذرعه رازی و محمّدبن اسلم بودند.

حضـرت رضا علیه السـلام فرمود: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام و او از پدرش جعفر بن محمّد علیه السلام و او از پدرش محمّدبن علی علیه السـلام و او از پدرش علی بن الحسـین علیه السـلام و او از پدرش حسین بن علی علیه السلام و او از پدرش علی بن ابی طالب علیه السـلام و او از برادر و پسـر عمویش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل و او از حضرت ربّ العزه جلّ جلاله که فرمود: کلمه «لااله الاّ اللّه» سنگر و دژ من است هر کس در این دژ وارد شود

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۵.

از عذاب من ایمن است.(۱) «کلمه لااله الاّ اللّه حِصنی فَمَن قالها دَخَل حصنی و مَن دَخَل حصنی اَمِنَ مِن عَذابی.»(۲)

مسند الامام الرضا علیه السلام در ادامه این روایت می نویسد: استاد ابوالقاسم قشیری می گفت این حدیث با همین سند برای بعضی از پادشاهان سامانی خوانده شد و او دستور داد حدیث مزبور را با طلا نوشتند و سپس وصیت کرد هنگامی که درگذشت این حدیث را در کفن او بگذارند. هنگامی که آن مرد درگذشت او را در خواب دیدند، از او پرسیدند خداوند با تو چه کرد؟ گفت: خداوند به واسطه تعظیم و تکریم این حدیث مرا آمرزید.

ابن جوزی گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام به نیشابور رسید، علمای این

شهر، مانند یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و محمّدبن رافع و احمدبن حرب و غیر آنها خدمت آن جناب رسیدند و از وی طلب حدیث کردند تا از روایات او تبرّک جویند.

امام رضا علیه السلام مدتی در نیشابور اقامت کرد و سپس مأمون آن حضرت را به مرو فرا خواند.(۳)

استقبال مردم نیشابور از امام رضا علیه السلام

صاحب تاریخ نیشابور درباره ورود حضرت امام رضا علیه السلام به نیشابور می نویسد: در سال ۲۰۰ هجری، شهر نیشابور با قدوم مبارک امام علی بن موسی الرضا علیه السلام قرین مباهات و افتخار شد. مردم نیشابور مقدم مقدّس آن حضرت را گرامی داشتند و شادیها کردند و به اتّفاق قطب الانام شیخ ابویعقوب اسحق بن راهویه مروزی که شیخ شهر و مقدّم ارباب ولایت بود به استقبال آن حضرت، از شهر نیشابور بیرون شدند و تا قریه مویدیه(۴) که از قرای نیشابور است به پیشواز رفتند و شیخ با وجود

۱- علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّه فی معرفه الائمه، ۲/۲۷۳؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۹-۵۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵.

۲- عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۵۹.

۳- عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۵۹؛ آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ص۸۸.

۴- از قریه «مویدیه» در منابع جغرافیایی امروز، نامی نیافتیم.

کبر سن مهار ناقه آن حضرت را به دوش گرفت و تا شهر نیشابور پیاده راه پیمود و شیخ محمّدبن اسلم طوسی نیز در التزام رکاب مبارک بود و چون به نیشابور ورود فرمود در محله «قز»(۱) کوچه «بلاس آباد»(۲) نزول فرمود و مقام اختیار کرد. در السنه و افواه مشهور است که حضرت سلطان در نیشابور به منبر برآمد و این حدیث را از خواجه کاینات روایت فرمود: «التعظیم لأمر اللّه والشفقه علی خلق اللّه» و نیز نقل است که حدیث سلسله الذهب را حضرت رضا علیه السلام هنگام حرکت و عزیمت به سوی طوس در بازار نیشابور روایت فرمود.(۳)

ماجرای چشمه کهلان در نیشابور

شیخ صدوق می نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد نیشابور شد در محله ای فرود آمد که آن محله را «فرد»(۴) می گفتند و در آن جا حمامی بنا شد که در این زمان (حداکثر تا سنه ۳۷۲ که سال وفات شیخ صدوق است) آن حمام به حمام رضا علیه السلام مشهور است و در آن جا چشمه ای بود که آب آن چشمه کم شده بود.(۵) کسی بر روی آن چشمه بایستاد و آب آن چشمه را بیرون کرد(۶) تا آب وفور یافت و بسیار شد و در خارج آن چشمه حوضی بود که آب، از آن چشمه فرود می آمد و در آن حوض می ریخت. حضرت رضا علیه السلام در میان حوض رفت و غسل کرد و سپس بر کنار حوض نماز گزارد و مردم علی الاتصال در آن حوض می آمدند و غسل می کردند و از آن آب به جهت تیمّن و تبرک می خوردند و بر کنار آن حوض نماز می گزاردند و حاجتهای خود را از خدا می خواستند و برآورده می شد و آن چشمه به چشمه کهلان معروف است و از آن زمان تا به حال مردم روی به آن چشمه می آورند و به

۱- «غز» هم آمده است.

۲- «بلاش آباد» نیز آمده است.

۳- احمدبن محمّدبن حسن بن احمد خلیفه نیشابوری، تاریخ نیشابور، ص۱۱۷، ۱۲۵ و همچنین مؤاد ثابتی، تاریخ نیشابور، ص ۳۴۰.

۴- «فروبین» هم آمده است. عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص۸۶.

۵- عطاردی می نویسد: در آن منزل چشمه ای بود که آب آن خشک شده بود، عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص۸۶.

۶- عطاردی می نویسد: حضرت دستور دادند چاه را بار دیگر باز کنند، عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص۸۶.

آب آن چشمه استشفا می کنند.(۱) بنابر آنچه مورّخان معاصر ذکر کرده اند، این چشمه که بعد از آن به حمام رضا علیه السلام معروف شد همچنان در شهر نیشابور وجود دارد.

قدمگاه نیشابور

در فاصله بیست و شش کیلومتری شهر کنونی نیشابور منطقه ای موسوم به قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام است که بر اثر کثرت استعمال به قدمگاه معروف

شده است. صاحب تحفه الرضویه می نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از نیشابور خارج شد، در راه به چشمه آبی رسید و در کنار آن چشمه سنگی بود، حضرت بر روی آن سنگ ایستاد و به نماز مشغول شد، نقش قدم مبارکش بر آن سنگ ظاهر گشت و الحال آن سنگ را بریده و به دیوار نصب کرده اند و بقعه ای برای آن ساخته اند و شعری در این باره از خواجه شیراز شیخ حافظ است که گفت:

در زمینی که نشان کف پای تو بود

سالها سجده صاحبنظران خواهد بود

صاحب تحفه الرضویه می افزاید: نگارنده آن محل را که هم اکنون به قدمگاه معروف است زیارت کرده و نظیر همان سنگ و همان نقش را در مقبره امامزاده محمّد محروق در خارج از شهر نیشابور دیده و ممکن است چنین اتفاقی در آن حوالی نیز افتاده و بعدها آن را در مقبره مزبور گذاشته و به دیوار نصب کرده باشند.(۲)

صاحب تاریخ نائین معتقد است که این قدمگاهها و آثاری که از نقش پای حضرت بر روی سنگ است نقشی است که به عنوان یادبود آن حضرت بر روی سنگ حک کرده اند.(۳)

صاحب تحفه الرضویه می نویسد: در قدمگاه روزی حضرت وارد شد و طلب انگور کرد، باغبانی گفت حالا فصل زمستان است و انگور در باغهای ما یافت

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۱۱؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۳۲۴.

۲- بسطامی، تحفه الرضویه، ص ۱۹۰.

۳- بلاغی، تاریخ نائین، ص ۲۳۰.

نمی شود و ما از شدت سرما مَوها را زیر خاک پنهان کرده ایم. حضرت فرمود به باغ برو و قدرت خدا را مشاهده کن. آن مرد به باغ آمد دید که سرتاسر تمام درختان سبز و خرّم و پر از میوه است. متحیّر شد و چون دانست این از کرامت حضرت است خواست انکار کند تا حضرت را در نزد دیگران شرمسار سازد، به دروغ اطلاع داد که در باغ انگوری یافت نشد. حضرت متغیّر گشت و عازم حرکت شد و نفرین کرد که خدا تو و باغت را بسوزاند. آن بیچاره به مجرد این که وارد باغ شد، صاعقه از آسمان فرود آمد، او و باغش را به صورت تلّی خاکستر درآورد.(۱) ذکر این ماجرا را در منابع

معتبر نیافتم ولی احتمالاً ـ منشأ نقل، تاریخ نائین و تحفه الرضویه و نیز حکایتی است که در بحرالانساب مضبوط است. با این تفاوت که صاحب بحرالانساب این واقعه را بعد از خروج حضرت از نیشابور ذکر نمی کند و علاوه بر این می نویسد: آن روز دهم تیرماه قدیم بود.(۲)

ماجرای طبابت امام رضا علیه السلام در رباط سعد

واقعه دیگری که در حوالی نیشابور روی داد، معالجه مردی است که قدرت تکلّم خود را بر اثر حادثه ای از دست داده بود که سرانجام با طبابت حضرت رضا علیه السلام شفا یافت. شرح این حادثه شنیدنی به قرار ذیل است:

ابو احمد عبداللّه بن عبدالرّحمن معروف به صفوان نقل کرده است که قافله ای از خراسان بیرون شد و روی به کرمان (نهاد)، دزدهایی که در کوه کرمان ساکن بودند (کوه قفص) بر قافله زدند و مردی را که به بسیاری مال متّهم کرده بودند نگاه داشتند و مدتی در دست ایشان باقی بود. او را به انواع صدمات (شکنجه ها) عذاب کردند تا بلکه خود را از ایشان به مال بخرد. او را در میان برف واداشتند، دهان او را پر از

برف کردند و (دست و پای او را) بستند. (در میان کاروان) زنی از زنان ایشان بر او رحم کرد و او را از بند رها ساخت. او فرار کرد، لیکن دهان و زبان او فاسد شد، به طوری که قدرت تکلّم نداشت، (هنگامی که) به خراسان رفت شنید حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در نیشابور است و در خواب دید که گویا کسی به او

۱- بسطامی، تحفه الرضویه، ص ۱۹۰.

۲- یحیی خزاعی، بحرالانساب، ص۴-۱۰۳.

می گوید، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خراسان وارد شده است و از او درباره ناخوشی خود سؤل کن تا این که تو را به دوایی تعلیم دهد که به تو منفعت بخشد و از این ناخوشی شفا یابی. آن مرد گفت من در خواب دیدم که قصد آن بزرگوار را دارم و به او از آنچه بر من آمده شکایت بردم و او را از ناخوشی خود آگاه ساختم، فرمود: زیره و سعتر (که به فارسی «اویشان» گویند) و نیز نمک را گرفته و می کوبی و دو یا سه

مرتبه بر دهان خود می ریزی، عافیت می یابی، پس آن مرد از خواب بیدار شد و به آنچه در خواب دیده بود فکر نکرد (عمل نکرد) و به خلق اظهار نداشت تا این که به دروازه نیشابور وارد شد. به او گفتند که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از نیشابور

کوچ کرده و در «رباط سعد» است. پس در خیال آن مرد گذشت که قصد آن بزرگوار کند و امر خود را عرضه دارد، تا این که به او دارویی دهد که به مرضش نفعی بخشد. با این قصد به رباط سعد رفت و بر آن بزرگوار وارد شد و به گونه ای اظهار کرد یابن رسول اللّه امر چنین و چنان است و دهان و زبان من فاسد شده و بر سخن گفتن قادر نیستم، مگر به زحمت به من دارویی تعلیم فرما که نفعی بخشد. آن بزرگوار فرمود: آیا من در خواب تو را تعلیم ندادم؟ برو و آن دارویی را که به تو تعلیم دادم استعمال

کن. آن مرد اظهار داشت، یابن رسول اللّه چگونه است تا اگر آن را اعاده فرمایی؟ آن جناب فرمود: زیره و سعتر (اویشان) و نمک بگیر و بکوب و دو یا سه بار بر دهان خود بریز که بزودی عافیت یابی. آن مرد گوید آن دوایی را که آن بزرگوار فرمود استعمال کردم و عافیت یافتم. ابوحامد احمدبن علی بن حسین ثعالبی گوید من از ابواحمد عبداللّه بن عبدالرّحمن معروف به صفوان شنیدم که می گفت: من آن مرد را دیدم و این حکایت را از او شنیدم.(۱)

امام رضا علیه السلام بعد از نیشابور به سمت طوس حرکت کرد، در طول مسیر نیشابور به طوس گزارشهایی ثبت شده که می توان مسیر حضرت را به طوس تعیین کرد. قدمگاه امام رضا علیه السلام احتمالاً اوّلین منزل و یا توقفگاه در این مسیر به شمار می رفته و همچنین رباط سعد که بدرستی امروزه مکان و محل آن برای ما روشن نیست. علاوه بر این دو منطقه، مورّخان از «قریه الحمراء» یاد می کنند که به نظر می رسد

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۹-۴۵۸؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۳۰۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۲-۱۱۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ص۱۱۸.

همان ده سرخ باشد و امروزه در جنوب مشهد واقع شده است و همچنین کوهسنگی نیز در مسیر راه طوس قدیم قرار داشته که از این مناطق در منابع یاد شده است.

هنگامی که حضرت وارد طوس شد در نوقان که بخشی از طوس قدیم به شمار

می آمد فرود آمد. در آن جا دهکده ای به نام سناباد «برذعه» بود و حمیدبن قحطبه در آن منزل داشت و بنابر دعوت و احتمالاً اصرار او، امام و همراهان وی در آن مکان مقام کردند. قبل از پرداختن به این مناطق لازم است اطلاعاتی درباره شهر طوس و جغرافیای آن به دست آوریم.

طوس

شهر طوس در ده فرسخی نیشابور واقع شده و اصطخری شهر قدیمی طوس را مشتمل بر رادکان، طابران، بزدغور(۱) و نوقان می داند. شهر طابران و نوقان مهمتر و بزرگتر از دو شهر دیگر بودند(۲) و بنابر گفته یاقوت حموی این دو شهر هزار قریه و آبادی داشتند.(۳)

منابع تاریخی، بانی این شهر را طوس بن نوذر نوشته اند و به گفته بلاذری در فتوح البلدان و اعثم کوفی در الفتوح شهر طوس در عهد خلیفه سوم توسط عبداللّه بن خازم و یزیدبن سالم با صلح گشوده شد.(۴)

به فاصله دو منزلگاه چاپاری از طوس، باغ بزرگی در دهکده سناباد وجود داشت که متعلق به حمیدبن قحطبه بود. وی از طرف هارون الرشید حاکم آن جا بود و هنگامی که هارون در طوس درگذشت در همان باغ دفن شد. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در سفری که از مدینه آغاز شده بود هنگامی که وارد طوس شد در سناباد و در باغ حمیدبن قحطبه فرود آمد جایی که سرانجام در آن به دستور مأمون مسموم شد و به شهادت رسید و پیشگویی آن حضرت که فرموده بود، «در کنار گور

۱- بزذغه هم آمده است.

۲- یاقوت حموی، معجم البلدان، ۲/۱۸۰.

۳- اصطخری، مسالک الممالک، ص۲۰۵.

۴- بلاذری، فتوح البلدان، ص۸-۲۸۷؛ اعثم کوفی، الفتوح، چاپ بمبئی، ص۸۵.

هارون دفن خواهم شد.»(۱) جامه عمل پوشید. از زمانی که حضرت رضا علیه السلام در

سناباد به خاک سپرده شد نام آن جا به مشهد مقدّس علی بن موسی الرضا علیه السلام تغییر یافت و به جهت کثرت استعمال آن را تنها «مشهد» می نامند.

مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام، در دهکده سناباد که به برذعه یا مثقب(۲) که به معنی سوراخ و روزنه است معروف بود و به گفته لسترنج احتمالاً ـ این کلمه به خاطر روزنه هایی که در حرم وجود داشته بر آن قریه اطلاق شده است و نوقان یا نوگان که امروزه نیز نام محلّه ای از خراسان است، در قرن سوم بنابر گفته یعقوبی در البلدان از

طابران بزرگتر بوده و به تهیّه و ساخت ظرفهای سنگی که به سایر نواحی صادر می شده شهرت داشته است. در کنار مشهد امام رضا علیه السلام در سناباد بنابر گفته

ابن حوقل قلعه بسیار محکمی بنا شده بود که در آن جا عدّه ای معتکف می شدند.(۳)

مقدسی می نویسد: امیر قائق عمیدالدوله، گرد قبر حضرت امام رضا علیه السلام مسجدی بساخت که در تمام خراسان عمارتی از آن باشکوه تر نبود. قبر هارون الرشید نزدیک ضریح حضرت امام رضا علیه السلام واقع شده بود. ابن بطوطه که در سال ۷۲۵ ه .ق از مشهد مقدّس زیارت کرده می نویسد: مشهد امام رضا علیه السلام قبر بزرگی دارد. قبر امام در داخل زاویه ای است که مدرسه و مسجدی در آن وجود دارد و این عمارتها همه با سبکی بسیار زیبا و ملیح ساخته شده و دیوارهای آن کاشی است. روی قبر ضریحی چوبی قرار دارد که سطح آن را با صفحات نقره پوشیده اند. از سقف مقبره قندیلهای نقره آویزان است. آستان در قبر هم از نقره است. پرده ابریشم زردوزی از در آویخته و داخل بقعه با فرشهای گوناگون مفروش گردیده است. روبروی قبر امام علیه السلام، قبر هارون الرشید واقع شده که آن هم ضریحی

۱- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ص۱۰۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/۴۴۹؛ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۱۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ص۱۸۸ و سایر منابع.

۲- مثقب: آلتی که با آن چیزی را سوراخ کنند، «مثقوب»: سوراخ شده، سوراخدار. فرهنگ عمید.

۳- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۴۱۵؛ یعقوبی، البلدان، ص۲۷۷؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۱۶۹.

دارد و شمعدانها روی قبر گذاشته اند و مردم، مغربِ گور وی را به علامت شمعدانها که دارد بازمی شناسند. هنگامی که شیعیان(۱) وارد بقعه می شوند قبر هارون را به لگد می زنند و به امام رضا علیه السلام سلام می فرستند.(۲)

بنا به گفته لسترنج، حمداللّه مستوفی در قرن هشتم از اولین کسانی است که سناباد را «مشهد» نامید و از آن زمان تاکنون آن جا را همچنان مشهد، یعنی جایگاه شهادت حضرت امام رضا علیه السلام می نامند. قزوینی در آثار البلاد می نویسد: امام

رضا علیه السلام و هارون الرشید هر دو در زیر یک گنبد مدفون شده اند ولی مأمون حیله ای به کار برده و به دستور او هارون الرشید را در قبری مدفون کرده اند که به نام حضرت رضا است و حضرت رضا علیه السلام را در قبری مدفون ساخته اند که به نام هارون است، امّا اهالی سناباد که از شیعیان اند، قبری را که معتقدند متعلق به حضرت است کاملاً آراسته اند.(۳)

ورود حضرت علیه السلام به ده سرخ

ده سرخ یا قریه الحمراء نام دهکده ای است که در مسیر راه نیشابور به طوس قرار داشته است. این منطقه که هم اکنون به فاصله تقریبی ۵۵ کیلومتری قدمگاه است در شمال شاه تقی در جاده خاکی واقع است.(۴)

بنابر روایت عبدالسّلام بن صالح هروی، حضرت رضا علیه السلام از نیشابور به جانب مأمون بیرون رفت و نزدیک قریه حمراء (ده سرخ) رسید. وی می گوید به حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردند، یابن رسول اللّه، آفتاب از دایره نصف النهار

گذشت و وقت نماز ظهر شد، آیا نماز نمی گزاری؟ آن جناب فرود آمد و فرمود آب

۱- در متن «رافضیان» آمده است.

۲- ابن بطوطه، سفرنامه، ۱/۴۴۱.

۳- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۱۶-۴۱۵؛ حمداللّه مستوفی، نزهه القلوب، ص۱۸۶؛ قزوینی، آثارالبلاد، ۲/۲۶۲؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص۳۵۲،۳۳۳،۳۱۹.

۴- ر.ک. به: اطلس راههای ایران، ص۴ و۵. «ده سرخ» دهی است بین نیشابور و مشهد و نیم فرسخی شریف آباد.

بیاورید، عرض کردند آب با ما نیست. آن جناب با دستان مبارک زمین را حفر کرد، آب از زمین جوشیدن گرفت به آن مقدار که آن جناب و همراهان او وضو ساختند و اثر آن آب تاکنون باقی است.(۱)

عبور حضرت علیه السلام از کوه سنگ تراشان (کوهسنگی)

در جنوب مشهد، کوهی است که به کوهسنگی معروف است و این همان کوهی است که حضرت رضا علیه السلام هنگام عبور از ده سرخ به طرف طوس به آن تکیه کردند و دعا فرمودند که خداوند به آن برکت دهد.(۲)

این کوه دارای سنگهای سیاه رنگی است که ذکر آن در منابع قدیم نیز آمده است. یعقوبی در البلدان می نویسد: در نوقان (بخشی از شهر قدیمی طوس) کوهی است که در آن جا به تهیه و ساخت ظرفهای سنگی می پردازند و به سایر نواحی صادر می کنند(۳) و امروزه نیز کسانی که به مشهد مقدّس می روند از صنایع دستی مشهد که اشیای سنگی است، دیدن می کنند.

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام می نویسد: چون حضرت رضا علیه السلام به

حوالی سناباد رسید به کوهی که از آن دیگ سنگی می تراشند تکیه داد و اظهار داشت: پروردگارا! این کوه را برکت ده و نافع به حال مردم گردان و طعام در ظرفی را

که از این کوه تراشیده می شود مبارک گردان و دستور داد تا برای تهیه غذا از آن کوه دیگها بتراشند و فرمود: آنچه من تناول می کنم باید طبخ نشود مگر در این دیگهای سنگی و آن حضرت آهسته غذا می خورد و کم تناول می فرمود.

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۶؛ باقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۱۳؛ ابوالقاسم سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۲۵۶؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۳۲۳؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/۱۸۷.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۱۳ و همچنین عمادزاده، زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۱/۶۳؛ سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۲۷۵؛ بدیع نگار، مشهدالرضا، ص۴؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۳۲۳؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/۱۸۸؛ ابن صباغ، فصول المهمّه فی معرفه الائمه، ص ۲۶۰.

۳- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۴۱۵ به نقل از یعقوبی، البلدان، ص۲۷۷.

از آن روز مردم به آن کوه راه یافتند و ظروف سنگی از آن تراشیدند و خداوند بر اثر دعای آن حضرت برکتی به آن کوه عنایت فرمود.(۱)

ورود امام رضا علیه السلام به طوس (نوقان، دهکده سناباد)

بنابر نوشته مورّخان هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد طوس شد در ناحیه نوقان که از مستملکات حمیدبن قحطبه طائی به شمار می آمد و در منزل وی که باغ بزرگی بود اقامت کرد. مقبره هارونیه که گور هارون الرشید در آن قرار داشت، در باغ حمیدبن قحطبه طائی بود،(۲) جایی که حضرت پیش از این بارها درباره آن سخن گفته بود.(۳) شیخ صدوق در این باره می نویسد:

حضرت علیه السلام داخل خانه حمیدبن قطحبه طائی شد. و نزد قبر هارون الرشید رفت، پس از آن با دست مبارک خطّی به یک طرف قبر کشید، فرمود: این موضع تربت من است و من در این جا مدفون خواهم شد و بزودی حق تعالی این مکان را محل تردد شیعیان و دوستان من قرار می دهد. به خدا سوگند اگر شیعه ای مرا زیارت کند و بر من درود فرستد شفاعت ما اهل بیت و غفران و رحمت خداوند بر

او واجب شود. سپس روی مبارک را به قبله کرد و نماز گزارد و دعا نمود و چون فارغ شد سر مبارک را به سجده گذاشت و سجده ای طولانی کرد که من (راوی) پانصد تسبیح از آن جناب را شمردم، پس از آن مراجعت کرد.(۴)

شیخ صدوق به نقل از یاسر خادم ادامه می دهد که چون حضرت ابوالحسن

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۱۳؛ سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۲۵۷؛ عمادزاده، زندگانی علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۱/۶۳، ۱۹۰، ۱۹۱.

۲- حمیدبن قحطبه طائی در زمان هارون الرشید از حکام خراسان بود به: ابن محمود گردیزی، زین الاخبار، ص۲۷۷ مراجعه فرمایید.

۳- مسعودی، اثبات الوصیه ترجمه محمّدجواد نجفی، ص۳۹۱؛ ابن شهرآشوب، المناقب، ۲/۱۹۶؛ باقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۰۵؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص۳۶۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/۴۴۹؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۷۳؛ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۱۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ص۱۸۸.

۴- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۸-۳۷۷.

علی بن موسی الرضا علیه السلام در قصر حمیدبن قحطبه وارد شد، جامه های خود را بکند و به حمید داد. حمید جامه ها را به کنیز خود سپرد تا آنها را بشوید، طولی نکشید که کنیز با رقعه ای در دست بازگشت و گفت این رقعه را در یقه پیراهن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام یافتم. حمید گوید من به آن بزرگوار عرض کردم فدای وجودت شوم کنیز در یقه پیراهن مبارک رقعه ای یافته این رقعه چیست؟ فرمود: ای حمید این حرزی است که من از خود جدا نمی کنم. عرض کردم مرا به این حرز مشرف گردان (مرا از مضمون این حرز آگاه ساز). حضرت علیه السلام فرمود: این حرزی است که هر کس آن را در گریبان خود نگاه دارد بلا از او دفع شود و از شرّ شیطان ایمن ماند، پس از آن

حرز را بر حمید املا فرمود و آن حرز این است:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، بسم اللّه اِنّی اَعُوذُ بِالرّحمنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتُ تَقیّاً اَوْ غَیْرُ تَقیٍّ اَخَذتُ بِاللّه ِ السَّمیعِ الْبَصیرِ عَلی سَمْعِکَ وَبَصَرِکَ لاسُلْطانَ لکَ عَلیَّ ولاعلی سمعی وَلاعَلی بَصَری وَلاعَلی شَعْری وَلاعَلی بَشَری وَلاعَلی لَحْمی وَلاعَلی_fe'دَمی وَلاعَلی مُخّی وَلاعَلی عَصَبی وَلاعَلی عِظامی وَلاعَلی اَهْلی وَلاعَلی مالی وَلاعَلی مارَزَقَنی رَبّی سَتَرْت بَیْنی وَبَیْنَک، بِسَتر النَّبُوه الَّذی اِسْتَتَرَ به اَنْبیاءُ اللّه ِ مِنْ سُلْطانِ الْفَراعِنَه جِبرئیلُ عَنْ یَمینی وَمیکائیلُ عَن یَساری واسرافیلُ مِنْ وَرائی وَمحمّدٌ صلی الله علیه و آله امامی واللّه مُطلِعٌ عَلیَّ یَمْنَعُکَ عَنّی وَیَمْنَعُ الشَّیطانَ مِنّی اَللّهُم لایَغْلِبُ جَهْلُهُ اَناتُکَ اَنْ یَسْتَفِزّنی وَیَسْتَخِفّنی إلتجأتُ اللّهُمَ اِلَیْکَ اللّهُمَ اِلَیْکَ إلتجأتُ اللّهُمَ اِلَیْکَ إلتجأتُ.(۱)

ابن شهرآشوب، به نقل از موسی بن سیار می نویسد: من با حضرت رضا علیه السلام همراه بودم هنگامی که به دیوارهای طوس رسیدیم، صدای شیون به گوش رسید، به سوی آن رفتم، جنازه ای مشاهده کردم. در این هنگام مولایم حضرت رضا علیه السلام از مرکب فرود آمد و با کمال مهربانی آن جنازه را مشایعت کرد.(۲)

ص:۱۳۹

۱- صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۸، همچنین با کمی اختلاف شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۳۲۴.

۲- عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام ۱/۲۰۷ به نقل از ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ۲/۳۹۶.

صاحب بحرالانساب نیز گزارشی از ورود حضرت رضا علیه السلام به طوس ذکر می کند که براساس آن مأمون به همراه بزرگان و امیران به استقبال حضرت آمدند و می نویسد از حضرت در این شهر معجزاتی روایت کرده اند که انگیزه ای برای قتل امام توسط مأمون شد. ولی گزارش بحرالانساب از طوس علاوه بر تناقض تاریخی دارای جنبه های افسانه ای و مبالغه آمیز است. او می نویسد:

چون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ... به شهر طوس رسید مأمون الرشید علیه اللعنه شاد شد بفرمود: تا تمامت بزرگان و امیران و سرهنگان و علما و فضلا و صلحا جمله به استقبال حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بیرون رفتند چون به نزدیک حضرت رسیدند، جمله پیاده شدند و سلام کردند و دست و پای حضرت امام را بوسیدند وی را با اعزاز و جلالت به شهر طوس درآوردند، امّا آن روز که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به شهر طوس قدم نهاد، دوازده هزار لال و کر و شل و مفلوج شفا یافتند (؟) و هر روز خلق عالم از اطراف و جوانب می آمدند و کمال و فضل و بلاغت آن حضرت سلطان دین را می دیدند و هر روز دوازده هزار کر و کور و شل و لال، شفا می یافتند (؟) آخرالامر مأمون الرشید علیه اللعنه کینه حضرت امام را در دل گرفت و بسیار چاره و تدبیر خواست که حضرت امام معصوم را شهید کند، نتوانست اما آن ملعون چند شیر داشت در شیرخانه و هر کس را که آن حرامزاده غضب می کرد و به شیرخانه فرستادی و...(۱)

راه نیشابور به سرخس

بنابر گفته یعقوبی در البلدان (۲۷۸ هجری) راه نیشابور به مرو ده منزل و تا هرات ده منزل و نیز از نیشابور تا دامغان ده منزل و از این شهر به طرف شاهراه و سرخس شش منزل است.(۲) منزل اول آن قصر الریح است که آن را در فارسی دزباد(۳) گویند

۱- یحیی خزاعی، بحرالانساب، ص۷-۱۰۴.

۲- یعقوبی، البلدان، ص۵۴.

۳- «ده باد» و «دیزباد» هم آمده است.

و از قصر الریح تا خاکسار و از آن جا تا مزدوران (و سپس تا سرخس).(۱) مقدسی مزدوران را از دهات سرخس نام می برد که گردنه معروفی به همین نام دارد. در مزدوران غباری است که گفته می شود انتهای آن دیده نشده است.(۲)

ابن رسته در الاعلاق النفیسه (۲۹۰ هجری) از نیشابور تا سرخس را شش منزل می شمارد، اوّلین منزل از نیشابور تا فغیس (۳)(Faqhis) پنج فرسخ و از آن جا تا حمراء نیز پنج فرسخ است. حمراء قریه ای است در کوه و به علّت سرخ بودن صخره های اطراف آن و خاک و دیوارهایش به حمراء نامگذاری شده و به آن دزسرخ(۴) هم می گویند. (در منابع ایران باستان، راه قدیمی نیشابور به سرخس را پس از گذشتن از کوه ریوند یا بینالود و از طریق طوس و سناباد به سرخس و از آن جا به مرو ذکر کرده اند.(۵) از حمراء (دزسرخ) به بردع (Barda) می رسند که به آن المثقب هم گفته اند و از آنجا به شهر طوس می روند.(۶) اصطخری در مسالک الممالک (۳۴۰ هجری) مسافت شهر نیشابور را به سرخس شش منزل و از

نیشابور تا سرحدّ نیشابور، دیه کردان (ده کردان) که در حدود قومس است و نزدیک اسدآباد، هفت منزل و از دیه کردان تا دامغان پنج منزل و از نیشابور در مسیر سرخس تا مرو را دوازده منزل می شمارد.(۷) صاحب کتاب انس المهج و حدائق الفرج که یک اثر قدیمی و باارزش در مسالک و ممالک و مساحت بین شهرها است، مسافت نیشابور تا طوس را در سمت شرق سه مرحله و از نیشابور تا قاین را قریب نُه مرحله و از آن جا تا هرات را هشت مرحله و از نیشابور تا سرخس را شش فرسخ و از سرخس تا مرو را پنج روز می شمارد.(۸) راه قدیمی نیشابور به هرات که

ص:۱۴۱

۱- یعقوبی، البلدان، ص۵۵.

۲- احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص۱۵۹ به نقل از مقدسی، احسن التقاسیم، ص۳-۳۱۲.

۳- ابن خردادبه، المسالک والممالک، ص۲۶؛ دایره المعارف اسلام، ۴/۱۰۲۸.

۴- ده سرخ.

۵- ایرانشهر، نشریه یونسکو، ۲/۱۴۶۵.

۶- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۰۱.

۷- اصطخری، مسالک الممالک، ص۲۲۲.

۸- به نقل از موّادی ثابتی، تاریخ نیشابور، ص۶۷. مقایسه کنید با: اطلس تاریخی ایران، نقشه شماره ۱۶.

در مسیر راه نیشابور به طوس و مرو بود برابر گفته صاحب تاریخ نیشابور، از راه

دیزباد (ده باد) و ولایت اسفند (اسفنج، سنج) به رباط سنگ بست که امروزه نیز به همین نام مشهور است منتهی می شد.

دیزباد (دزباد، ده باد) ده خاکستر بوده که گاهی در متون قدیمی نام آن را خاستر نیز نوشته اند بعد از آن منزلگاه «رباط بدیعی» بوده که در فاصله بین دیزباد و فرهادگرد قرار داشته و شاید این همان رباطی باشد که به روایت عبدالغافر صاحب سیاق التواریخ، حسان منیعی بانی مدرسه منیعی نیشابور، آن را در حوالی دیزباد

ساخته است. منزلگاه بعدی پس از رباط بدیعی، رباط سنگ بست است که در متون از آن به سنج بست(۱) هم یاد شده است.

به گفته صاحب تاریخ نیشابور، رباط سنگ بست را به نام قریه ای که این رباط در آن جا ساخته شده نامگذاری کرده اند. در این محل راههای نیشابور و هرات و طوس و مرو با هم تلاقی می کردند و از نظر سوق الجیشی و بازرگانی این قریه دارای اهمیّت زیادی بوده است. به همین دلیل سلطان محمود غزنوی لشکرگاه و پایگاه نظامی خود را در این مکان قرار داد و در آن قریه رباطی برای رسیدن به سرخس و

مرو ساخت.

اوّلین منزلگاه بعد از سنگ بست، «رباط چاهه» بود که این رباط، در نزدیکی کشف رود قرار داشت و فاصله آن از رباط سنگ بست تا رباط چاهه پنج فرسخ ذکر شده است. این رباط نیز به دستور سلطان محمود غزنوی ساخته شده و ابواسحاق کرامی نیشابوری، رئیس فرقه کرامیان آن را بنا کرده است. در آن ناحیه رباط دیگری نیز وجود دارد که «رباط ماهی» نامیده می شود، پس از رباط ماهی، «رباط توران» و بعد از آن «رباط آب گینه» است. حمداللّه مستوفی فاصله رباط آبگینه را تا سرخس شش فرسخ ذکر کرده است و آندره گدار احتمال می دهد که این رباط همان «رباط شرف» باشد که اکنون ویرانه های آن با ایوانهای رفیع در جاده سرخس دیده می شود. این رباط در شش فرسخی سرخس واقع شده است.(۲)

۱- معرب «سنگ بست» است.

۲- موّد ثابتی، تاریخ نیشابور، ص۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴.

سرخس

سرخس را دو گونه تلفظ کرده انـد، سَرْخَس و سَرَخْس.(۱) در لغتنـامه هـا، واژه سـرخس را، به گیـاهی که دارای ساقه های زیرزمینی و نوعی گیـاه دارویی معنی کرده انـد.(۲) سـرخس یکی از شـهرهای قـدیمی ایران است که گروهی بنیانگذار آن را کیکاووس نوشـته اند. او زمینی را به سـرخس پسـر گودرز به اقطاع داد و سـرخس در آن جا شهری بنا نهاد که سرخس نامیده شد.(۳) گروهی بنیانگـذار آن را «کیکـاووس» یا «افراسـیاب ذوالقرنین» دانسـته انـد.(۴) شـهر سـرخس در زمـان خلافت عثمان توسط عبداللّه بن خازم سلمی فتح شد.(۵) اصطخری در مسالك الممالك و جیهانی در

اشکال العالم می نویسند:

سرخس شـهری است میـان مرو و نیشـابور در زمین «هامون» بـدان جا آب روان نیست. مگر آب جوی هرات که در سالی چند روز آن جا رسد و جمله ایشان، از آب باران است و برکه ها از آب چاه و آن (سـرخس) شهری است که در بزرگی یک نیمه «مرو» باشـد. و به غـایت آبـادان است و نعمتهای فراخ، هوای آن تنـدرست تر است و بیشتر نواحی آن مرغزار و آن را دیه های اندك و گرداگرد آن اعراب باشـند، خداوندان شتر، و آبهای ایشان از چاه است و آسـیاب ایشان بر چهارپایان از شتر و گاو و بناهای ایشان از گل است.(۶)

یعقوبی در البلدان، سـرخس را سـرزمینی باشـکوه و شـهری بزرگ که در بیابانی ریگزار واقع شده است توصیف می کند. وی می نویسد: مردمی به هم آمیخته (از نژاد عرب و فارس) در آن سـکونت دارند عبداللّه بن خازم سلمی در خلافت عثمان همان زمان که از طرف «عبداللّه بن کریز» مأمور بود آن را فتح کرد و آب مشروب

۱- احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص۱۰۵ به نقل از یاقوت، معجم الادباء، ۱۷/۲۳۲ و ۱۳/۷۶.

۲- نگاه کنید به: لغتنامه دهخدا و برهان قاطع، ماده «سرخس».

۳- یاقوت، معجم البلدان، ۱/۷۲؛ قزوینی، آثار البلاد، ص۳۹.

۴- احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۵۰.

۵- بلاـذری، فتوح البلـدان، ص۲۸۷؛ طـبری، تاریـخ طبری، ۶/۴۷؛ یعقوبی، البلـدان،ص۵۵؛ اعثم کوفی، الفتوح، چـاپ بمـبئی، ص۸۵.

۶- اصطخری، مسالك الممالك، ص۲۵۱؛ جیهانی، اشکال العالم، ص۱۶۹.

اهالی از چاهها است و نهری و چشمه ای ندارد.(۱)

لسترنج می نویسد: شهر سرخس در کنار کوتاهترین راه طوس به مرو بزرگ در ساحل راست، یعنی ساحل شرقی رودخانه مشهد واقع است. این رودخانه را امروز «تجند» گویند، ظاهراً جغرافی نویسان قرون وسطی از این رودخانه اسم نبرده اند. این رودخانه از باتلاقهای حوالی «کوچان» برمی خیزد و نخست به سمت جنوب خاوری جریان می یابد و از مشهد می گذرد و پس از آن که قریب صد میل از مشهد دور شد از سمت جنوب شاخه بزرگی به نام رود هرات به آن ملحق شده و سپس به سمت شمال جاری می شود و به سرخس می رود و مقداری که به سمت شمال پیش رفت در طول جغرافیایی ابیورد در محلی موسوم به «اجمعه» در کویر فرو می رود و آن جا نیزار و بیشه است. سرخس در قرن چهارم ه .ق شهری بزرگ و به اندازه نصف مرو بود و آب و هوایی خوش داشت در چراگاههایش شتر و گوسفند

بسیار بود و چون آب فراوان نداشت کشتزارهایش اندك بود. مقدسی گوید: سرخس مسجد و بازاری نیکو دارد و در حومه اش باغهای بسیار است. قزوینی گوید: سرخس شهری است بزرگ و پرجمعیت و اهالی آن در ساختن دستارها و مقنعه های زردوزی شده مهارت خاصی دارند و مصنوعات آنها به ممالك دیگر صادر می شود. در قرن هشتم حمداللّه مستوفی درباره سرخس می گوید: دور باروش (دور بارویش) پنج هزار گام است و قلعه ای محکم از خاکریز دارد و هوایش گرمسیر است و آبش از رودخانه ای است که از «هری» به طوس می آید و عظیم و نیکو و هاضم و از میوه هایش انگور و خربزه نیکو است.(۲) امروز سرخس، در مرز ایران و روسیه است، سرخس قدیم در سمت راست «هری رود» است که جزو قلمرو شوروی سابق، و سرخس جدید در قلمرو جمهوری اسلامی ایران است.(۳)

کتاب سرخس دیروز و امروز می نویسد: سرخس امروز بخش وسیعی است از

۱- یعقوبی، البلدان، ص۵۵.

۲- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲-۴۲۱؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۷۳؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۳۲۳، ۴۳۴؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص۳۱۲، ۳۱۴؛ قزوینی، آثار البلاد، ۲/۲۶۱؛ مستوفی، نزهه القلوب، ص۱۷۹.

۳- احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص۱۵۶.

شهرستان مشهد در منتهی الیه شمال شرقی استان خراسان مشتمل بر چهار دهستان به نام سرخس، کندکلی، مزدوران و قلعه قصاب. قدیمی ترین کانون مسکونی آن یعنی سرخس زمانی بسیار آباد و معروف بوده و زمانی دیگر خراب و گمنام شده است.(۱)

شرایط اقلیمی خراسان ایجاب می کرد که راههای شرقی و غربی از ناحیه سرخس بگذرد، زیرا مرکز خراسان شمالی را صحراهای خشک فراگرفته بود که بخشهای آباد را در شرق و غرب آن از هم جدا می کرد. سرخس مدخل بخش غربی در حدّ فاصل بین مرو و نیشابور واقع بود. برای کاروانیانی که از مرو به سوی غرب خراسان می آمدند و دشواریهای عبور از صحرای خشک بین این دو شهر را تحمل کرده بودند، سرخس نقطه امیدی به شمار می آمد. چه این شهر در لبه نیمه خشک

خراسان غربی قرار داشت و لااقل از برکت رودی که ایامی از سال را آب شیرین داشت بهره مند بود. کاروانیان هنگام ورود به سرخس به دریانوردانی شبیه بودند که پس از طی دریای بیکران به ساحل نیمه خشکی پا می گذاردند و به امید رسیدن به سرزمینی پرنعمت شادمانیها می کردند، لذا سرخس یا دروازه خراسان غربی با این که از دیرباز بسیار فراخ نعمت نبوده ولی به چشم تازه واردانی که از شرق سرخس می آمدند آرامش دهنده و امیدبخش بوده است. مرو هم از شمال شرقی سرخس برای مسافرینی که از شرق به غرب خراسان می رفتند همین گونه جلوه می کرد. این امتیازهای نسبی جغرافیایی سبب شده است که از دورترین ازمنه تاریخی راههای ارتباطی خراسان به سوی نواحیی که در این دو شهر واقعند گرایش پیدا کند و آنها را شاهد وقایع بسیاری از تاریخ این سرزمین بداند.(۲)

بنابر نقل گریشمن سرخس در چهار راه اقوام قرار گرفته بود.(۳) ابن فضلان که در سال ۳۰۹ هجری از سرخس دیدن کرده، این شهر را با اهمیت توصیف کرده است.(۴)

۱- عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، پیشگفتار مؤلف، ص الف.

۲- عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، ص۵-۴.

۳- عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، ص۴. ر.ک. به: گریشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۶۰.

۴- احمدبن فضلان، سفرنامه ابن فضلان، ص۳-۶۲.

آثار تاریخی سرخس

سرخس دارای بناهای تاریخی و قدیمی است که ذکر آن در این جا بی مناسبت نخواهد بود. این آثار عبارتند از: مقبره لقمان بابا که از آثار دوره سلجوقیان است. و

دیگر رباط شرف که منزلگاه قدیمی این رباط «اوکینه» یا «آبکینه» است. بارویی قدیمی به جا مانده از دوران قاجاریه نیز در سرخس وجود دارد که معروف به «قلعه ناصری» است.(۱)

ورود امام رضا علیه السلام به سرخس و ماجرای زندانی شدن آن حضرت علیه السلام

یکی از نشانه های پذیرش تحمیلی ولایتعهدی از سوی امام علیه السلام حادثه حبس و

زندانی شدن آن حضرت علیه السلام در سرخس است. متأسفانه منابع اوّلیه اطّلاعات کافی در مورد چگونگی حبس امام علیه السلام در سرخس نداده اند و این موضوع کمتر مورد اظهارنظر گذشتگان قرار گرفته و در تذکره های اخیر نیز در این باره مطلبی نیافتم تا بر

اطلاعات اولیه چیزی بیفزایم. در مجموع - چنان که در گذشته نیز اشاره شد - حضرت در هر فرصت مناسب به افشای ماهیّت حکومت عباسی و پذیرش تحمیلی ولایتعهدی خود و مسافرتش به سمت مرو می پرداخت. واقعه ای که در نیشابور روی داد بی شک واقعه ناخوشایندی برای دستگاه حکومتی به خصوص عبّاسیان متعصّب به شمار می آمد، چرا که به رغم تلاش مأمون در انتخاب مسیر حرکت، هنگامی که حضرت به نیشابور رسید با استقبال بی سابقه ای مواجه شد و شیعیان عاشقانه در اطراف وی گرد آمدند و خواستار شنیدن حدیثی از آن حضرت شدند و حضرت با بیان حدیث «سلسله الذهب» در واقع حقانیت خود و خاندانش را در برابر سلطه گران عباسی به مردم گوشزد کرد و شرط ورود در حصن خداوند را «امامت و ولایت» خود و خاندانش برشمرد و این موضوع خلافت و زعامت عباسیان را زیر سؤال برد.

از گزارش ابونصر احمدبن حسین نیز که در ارتباط با خروج حضرت رضا علیه السلام از سرخس است چنین استفاده می شود که بار دیگر حضرت به این نکته که ایشان را به

۱- عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، ص ۲۰-۱۳، ۱۹، ۶-۳۵.

اجبار از کنار جدش از مدینه به سوی مرو کشانده اند و عاقبتی که در پذیرش ولایتعهدی است، اشاره کرده است.

شیخ صدوق بنا بر روایت عبدالسّلام بن صالح می نویسد: به درِ خانه ای که حضرت رضا علیه السلام در سرخس در آن حبس بود آمدم و آن بزرگوار معیل بود، من از زندانبان اذن خواستم که به حضور مبارک حضرت درآیم (زندانبان) گفت: شما را راهی به سوی او نیست. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا آن جناب در شب و روز هزار رکعت نماز می گزارد و در یک ساعت اول روز پیش از زوال و در وقت زردی آفتاب نافله می گزارد و در این اوقات در جای خود نشسته است و با پروردگار خویش مناجات

می کند. عبدالسّلام گوید: به زندانبان گفتم: از آن جناب طلب کن که در وقتی از این اوقات اذن دهد من نزد او شرفیاب شوم، زندانبان از او طلب اذن کرد و من بر او داخل شدم در حالی که آن عالی مقدار در جای نماز نشسته و متفکّر بود، ابوصلت گوید من به آن جناب عرض کردم یابن رسول اللّه این چیست که مردم از شما حکایت می کنند؟ فرمود: چه حکایت می کنند؟ عرض کردم از شما نقل می کنند که فرموده اید مردم بندگان ما هستند. فرمود: اللّهمَ فاطر السموات والاَرض عالم الغیب والشَّهاده، خدا آفریننده آسمانها و زمین است، دانای نهان و آشکار است. ای ابوصلت تو شاهدی که من هرگز این مطلب را نگفته ام و ابداً از هیچ یک از پدران خود نشنیده ام و تو دانایی به آن ستمهایی که از این امت به ما وارد شده است و این که این گفتگوی مردم هم از قبیل آن ظلمها و ستمها است، پس روی به من کرد و فرمود: ای عبدالسّلام بنابر آنچه از ما حکایت می کنند اگر مردم آفریدگان ما باشند، پس از جانب کیست ما ایشان را دعوت می کنیم و بیعت می گیریم. من عرض کردم یابن رسول اللّه راست می گویی، پس از آن فرمود: ای عبدالسّلام آیا تو منکری آنچه را که حق تعالی برای ما واجب گردانیده است از ولایت و امامت، چنان که غیر تو منکر است؟ عرض کردم، معاذاللّه، بلکه من اقرار دارم به امامت و ولایت شما.(۱)

گفتگوهای میان حضرت رضا علیه السلام و عبدالسّلام و پاسخ امام (آیا تو منکری آنچه را که حق تعالی از برای ما واجب گردانیده است از ولایت و امامت...) نظریه پیشین را که در واقعه نیشابور بیان شد قوّت می بخشد و احتمالاً ـ این شایعات واکنشی

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۷-۴۲۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۵۹.

است در برابر «انا من شروطها» که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خود را از شروط

کلمه لااله الاّ اللّه قرار داد و عاملان حکومت و دشمنان خاندان عصمت و طهارت به جفا ادعای الوهیت را به امام علیه السلام نسبت دادند. از این رو تا مدّتی از سوی مقر حکومت عبّاسی در مرو، حضرت را در حبس نگه داشتند و مردم را از دیدار آن حضرت منع کردند و کارگزاران عباسی منتظر رسیدن خبر و دستورالعمل از سوی مرو ماندند.(۱)

خروج امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از سرخس

صاحب کتاب زندگانی امام رضا علیه السلام به نقل از شیخ صدوق می نویسد: فردی به نام احمدبن عبید حسینی می گوید جدّم حضرت رضا علیه السلام را تا یک منزلی سرخس بدرقه کرد و بعد، از حضرت خواست تا حدیثی که شفای قلب اوست بیان کند حضرت فرمود: لااله الاّ اللّه حصن من است و هر کس این کلمه مبارکه را با اخلاص بگوید در حصار من وارد شده و هر کس در حصار من وارد شود ایمن خواهد بود.(۲)

گزارش دیگری که از خروج امام رضا علیه السلام از سرخس در منابع ذکر شده مشایعت و بدرقه ای است که شباهت زیادی با روایت اخیر دارد و به نظر می رسد منشأ این دو روایت یکی باشد.(۳) صاحب مسند الامام الرضا علیه السلام می نویسد: ابونصر احمدبن عبید گوید: از جدّم شنیدم هنگامی که حضرت رضا علیه السلام در زمان مأمون وارد نیشابور شد من مأمور خدمتگزاری و اداره کارهای او شدم، چون از نیشابور بیرون شد تا سرخس او را مشایعت کردم. پس از این که از سرخس بیرون شد در نظر داشتم تا مرو همراه او باشم اما یک منزل که از سرخس دور شدیم حضرت سر خود را از

ص:۱۴۸

۱- سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۷-۲۵۶.

۲- سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص۵-۱۹۴. به نظر می رسد حذف ابتدای حدیث و انتساب حصن و یا حصار به حضرت رضا علیه السلام از اشتباه مؤلف در نقل حدیث باشد. مقایسه کنید با مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۶۰.

۳- روایتی را که سحاب در زندگانی امام رضا علیه السلام، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل کرده با آنچه عطاردی نوشته با تفاوتهایی از یک مأخذ است، امّا متأسفانه مؤلف مأخذ حدیث خود را ذکر نکرده است. نگاه و تطبیق کنید: آثار و اخبار امام رضا علیه السلام ص۲-۹۱ را با مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۶۱.

کجاوه بیرون کرد و فرمود: ای بنده خدا برگرد، تو وظایفت را درباره ما انجام دادی با

ما نیکو معاشرت کردی و مشایعت حدّ معینی ندارد. عرض کردم: به حق جدّت مصطفی و مرتضی و مادرت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام حدیثی برای من بگو تا دلم آرام گیرد و من از خدمت شما برگردم حضرت فرمود: از من حدیث طلب می کنی

در حالی که مرا از کنار قبر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آوردند و نمی دانم عاقبت کار من چه خواهد شد. و اینها با من چگونه رفتار خواهند کرد.(۱)

راه قدیمی سرخس به مرو

بنابر گفته یعقوبی در البلدان، راه سرخس بر جاده اعظم تا مرو شش منزل راه است که اوّلین منزلگاه آن «اشتر مغاک» است. منزل دوم «تلستانه» و منزل سوم «دمدانقان» و منزل چهارم «کنوکرد» و آخرین منزل مرو است.

یعقوبی می افزاید: املاک خاندان علی بن هشام بن فر خسرو در کنوکرد است و این منازل در میان دشت و بیابان واقع است و هر منزلی از آنها دارای دژی است که اهل آن منزل از تعرّض ترکان در آن متحصن می شوند و چه بسا ترکان بر بعضی از این منازل شبیخون بزنند.(۲)

اصطخری نیز در مسالک الممالک راه سرخس تا مرو را شش منزل می شمارد.(۳)

ناصر خسرو که راه سرخس تا مرو را در ده روز پیموده در سفرنامه خود می نویسد: دوّم جمادی الاخر به شهر سرخس رسیدیم، از بصره تا سرخس سیصدونود فرسنگ حساب کردیم، از سرخس به «رباط جعفری» و «رباط عمروی» و «رباط نعمتی»(۴) که آن هر سه رباط نزدیک هم بر راه است بیامدیم، دوازدهم جمادی الاخر به شهر مروالرود رسیدیم.(۵)

۱- عطاردی، آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ص۲-۹۱.

۲- یعقوبی، البلدان، ص۵۵.

۳- اصطخری، مسالک الممالک، ص۲۲۲.

۴- «نعیمی» هم آمده است.

۵- ناصر خسرو، سفرنامه، ص۱۷۲.

مرو

مرو یکی از شهرهای قدیمی ایران و مهمترین شهر خراسان به شمار می رفت، بنابر گفته مقدسی و یاقوت حموی، بنیانگذار مرو، اسکندر بوده است.(۱) شهر مرو

را «مروز» هم گفته اند از این رو منسوب به مرو را «مروزی» می نامند.(۲) مرو در واقع

به دو شهر مرو علیا و مرو سفلی، یا مرو کوچک و مرو بزرگ اطلاق می شده است و به گفته اصطخری مرو بزرگ را «مرو شاهیجان» می خواندند و علت این بود که با مروالرود که مرو کوچک بود اشتباه نشود.(۳)

هر دو مرو (مرو شاهیجان و مرو رود) توسط احنف بن قیس در سال ۲۲ هجری فتح شد.(۴) حافظ ابرو در جغرافیای خود می نویسد: مرو از شهرهای قدیم خراسان است که در هامونی افتاده چنان که از هیچ طرف کوه ننماید و قهندز آن را طهمورث بنا نهاد و ربض شهر مقدار یک فرسنگ در یک فرسنگ است. زمین مرو، شوره ناک، و ریگ بوم است و زراعت خوب آید.(۵)

لسترنج درباره شهر مرو می نویسد: مرو در امتداد مرغاب یا «مرو رود» واقع است، این رود از جبال غور واقع در شمال خاوری هرات سرازیر شده و به مرو کوچک می رسد و از آن جا به سمت شمال منحرف و به طرف مرو بزرگ می رود و در آن جا به نهرهای بسیاری منشعب شده و بالاخره در ریگستان «بیابان غز» ناپدید می شود. این ریگستان با مرداب تجند یا رودخانه هرات در یک عرض جغرافیایی قرار دارد ولی هفتاد میل در سمت خاوری آن است. علاوه بر شهرهای متعددی که در ساحل مرغاب واقع است ربع مرو، شامل نقاطی نیز می باشد که در مسیر شاهراه بزرگ خراسان آن سوی مرو، شمال خاوری رود جیحون در آمل یعنی معبر راهی که

ص:۱۵۰

۱- مقدسی، احسن التقاسیم، ص۳۹۸؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۵/۱۱۳.

۲- ر.ک. به: فرهنگ آنندراج، و برهان قاطع، ماده مرو.

۳- اصطخری، مسالک الممالک، ص۲۰۵.

۴- بلاذری، فتوح البلدان،ص ۲۸۱؛ یعقوبی، البلدان، ص۵۵؛ ابن اثیر، تاریخ الکامل، ۳/۳۳؛ خوافی، مجمل فصیحی، ۱/۱۳۱. فتح مرو را به هاشم بن نعمان باهلی که در زمان عثمان و در سال سی ویک از طرف عبداللّه بن عامر برای این کار گماشته شده بود نیز نسبت داده اند.

۵- حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، قسمت ربع خراسان هرات، ص۶۱. و همچنین اصطخری، مسالک الممالک، ص۲۰۵.

به بخارا می رود واقع اند. اسم مرغاب (بضم و یا فتح میم) چنان که ابن حوقل گوید

در اصل «مرو آب» بوده، ولی اصطخری می نویسد: مرغاب اسم محلی است که آن رود از آن جا سرچشمه می گیرد. مقدسی که مرغاب را رود مروین یعنی رود دو مرو نامیده، می نویسد: این رود تا مرو علیا (مرو کوچک) جریان یافته سپس به مرو سفلی (مرو بزرگ) می رود. در یک منزلی جنوب مرو بزرگ مجرای رود را با سدّی که از چوب تدارک شده بود انباشته بودند و آب پشت آن سدّ می ایستاد.(۱) مرو بزرگ که به «مرو شاهجان» معروف بود معرب «شاهگان» فارسی است و به معنی شاهانه و شاهوار است. یاقوت و بعضی از نویسندگان دیگر معتقدند که شاهجان به معنی «جان شاه» است. مرو بزرگ چنان که اصطخری و ابن حوقل و مقدسی می گویند مشتمل بود بر قلعه داخلی یعنی قهندزی که در مکانی مرتفع جای داشت و به اندازه یک شهر بود. گرداگرد قهندز شهر داخلی قرار داشت و دارای چهار دروازه بود و بیرون این شهر حومه پهناوری واقع بود که تا کنار نهرهای بزرگ کشیده می شد. دروازه ها موسوم بودند به «دروازه شهر» (در جنوب باختری) که بر سر راه سرخس قرار داشت، دروازه «سنجان» (در جنوب خاوری) که به حومه بنی ماهان و نهر اسعدی می رفت، دروازه «درمسکان» (در شمال خاوری) که از آن جا به ماوراءالنهر منتهی می شد و بالاخره دروازه «بالین» (در شمال باختری).

مرو در قرن چهارم سه مسجد جامع داشت که عبارت بودند از «مسجد قلعه» که آن را مسجد بنی ماهان می گفتند، «مسجد کهنه» که جلو دروازه سرخس بود، «مسجد نو» که بیرون دروازه «ماجان» و متّصل به بازار بزرگ مرو بود. در میدان مسجد نو و محل اقامت فرمانفرمای مرو یعنی دارالاماره مرو، زندان شهر قرار داشت. این میدان و اماکن داخل آن به فرمان ابومسلم خراسانی بزرگترین حامی عبّاسیان و مؤثرترین عامل خلافت آنان ساخته شده بود. در دارالاماره گنبدی از آجر افراشته شده بود که به قول اصطخری پنجاه و پنج ذراع قطر داشت و در زیر این

گنبد بود که نخستین جامه های سیاه رنگ آمیزی شد و این شعار عبّاسیان بود. در

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴-۴۲۳؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص۱-۲۶۰؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۳۱۵؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص۱-۳۳۰؛ یاقوت، معجم البلدان، ۲/۷۷۷؛ حمداللّه مستوفی، نزهه القلوب، ص۳۱۴.

یک منزلی باختر مرو، شهر «سنج» واقع بود که مقدسی در احسن التقاسیم آن را به

صورت «سنگ» ضبط کرده است. «سنج» دارای مسجدی نیکو در ساحل رودخانه و باغستانی بزرگ بود. پس از سنج در دو منزلی باختری مرو و بر سر راه سرخس شهرچه محکم «دمدانقان» بود که باروی آن یک دروازه داشت و در خارج از بارو چند گرمابه قرار داشت. مقدسی در نیمه دوّم قرن چهارم شهر مرو را دیده است که یک سوّم حومه آن ویران بوده و قهندز آن هم آبادی نداشته است. یاقوت حموی نیز در قرن هفتم خرابه های آن شهر را دیده است، زیرا ترکان غز در سال ۵۵۳ ه . ق این شهر را خراب کردند.(۱)

در دوره خلفای بنی امیه، خراسان و شهر مرو به دلیل دوری از مرکز خلافت و تشدید حس تبعیض نژادی از سوی حاکمان اموی که برخلاف نصّ قرآن مجید و تعالیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عنصر غیر عرب، به ویژه ایرانیان را موالی می خواندند - که خود سرآغاز جنبشهای شعوبیه شد - مرو به پایگاه ضد اموی تبدیل گشت؛ و عباسیان قیام خود را از این منطقه آغاز کردند. با روی کار آمدن مأمون مرو مرکز خلافت شد ولی در قرن سوّم وی دارالحکومه را از مرو به نیشابور منتقل کرد.(۲)

مرو در سال ۱۳۱۰ هجری قمری به تصرّف روسها درآمد و تا این زمان جزو خاک شوروی سابق باقی مانده و مردم آن به زبانهای فارسی، ترکی و روسی صحبت می کنند. پس از تسلط روس بر مرو، شهر جدیدی در کنار شهر قدیمی بنا شد که هم اکنون به «بیرام علی» مشهور است.(۳)

راه کنونی مشهد به سرخس و مرو

ص:۱۵۲

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۷-۴۲۴؛ یعقوبی، البلدان، ص۲۸؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص۲۵۸ و ۲۶۳؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص۳۱۴ و ۳۱۶؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۳۱؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱/۵۳۴، ۸۲۷ و ۲/۶۱۰ و ۴/۵۰۷.

۲- طبری، تاریخ طبری، ۵/۴-۲۶۳؛ یعقوبی، البلدان، ص۸۳؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۶۵-۴۵۰؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۳۰-۲۹. جهت اطلاع از نهضتهای شعوبیه نگاه کنید به: ممتحن، نهضت شعوبیه، فصل یازدهم و دوازدهم.

۳- عباس سعیدی، خراسان بزرگ، ص۲۳۴.

از شرق مشهد چند راه اسفالته و شنی منشعب می شود. راه اسفالته متداول به سرخس، جاده ای است که از روستای خیابان می گذرد، این روستا در دوازده کیلومتری مشهد قرار دارد. از آن جا به مسافت سی کیلومتر به «آبروان» می رسیم و سپس از «چاهک»، «خارزار» و «شورک ملکی» به مسافت شش، هفت و دوازده کیلومتر می گذریم و با طی کردن سی ونه کیلومتر دیگر به «مزدوران» می رسیم. کشف رود که از شورک ملکی در امتداد جاده ادامه داشت از مزدوران که جاده به سمت شمال شرقی متمایل می شود به سمت شرق امتداد می یابد. نام دیگری که مزدوران به آن معروف است (مرداوند) است. از مزدوران به مسافت بیست و چهار کیلومتر به «شورلوخ»(۱) و از آن جا با پیمودن بیست و شش کیلومتر به «گنبدلی» می رسیم. از آن جا تا سرخس سی و چهار کیلومتر باقی است. سرخس در منتهی الیه خط مرزی ایران و اتّحاد جماهیر شوروی سابق قرار دارد. سرخس قدیم به فاصله تقریبی ده کیلومتر آن طرف مرز قرار گرفته و از آن جا راهی است که از کنار دریاچه «وودو خرانیلیشچه» می گذرد و از جاده ای که به موازات کانال قره قوم قرار دارد به مرو یا «ماری» که امروزه یکی از شهرهای شوروی سابق به شمار می آید می رسد.(۲)

حکومت عباسیان در مرو

خراسان در زمان حکومت امویان به دلیل دور بودن از مرکز خلافت به پایگاهی برای مخالفان سیاسی و ناراضیان تبدیل شده بود تا آن که ابومسلم خراسانی از آتش پنهانی که سالها در زیر خاکستر نهفته بود بهره گرفت و قدرت را از چنگ امویان به

درآورد و به عباسیان سپرد.

خراسان که نخستین پایگاه عبّاسیان به شمار می رفت کمی بعد از به قدرت رسیدن آنان بار دیگر کانونی برای مخالفان سیاسی و مذهبی شد ولی این بار بر علیه عبّاسیان. اگر چه قیامهای ضد عباسی در خراسان یکی پس از دیگری سرکوب شد و هیچ گاه نتوانست بنیان حکومت عباسیان را متزلزل سازد، اما بی شک اگر

۱- شورلق هم گفته شده است.

۲- ر.ک. به: اطلس راههای ایران، ص۴.

تلاشهای هارون الرشید برای گسترش و سیطره حکومت عباسی در خراسان و اقدم مأمون در انتقال مرکز حکومت به مرو نبود، این شهر در عصر عبّاسیان، پذیرای همان نقشی بود که در عهد امویان ایفا کرده بود.

نهضت مذهبی «اَستاذسیس» در سال ۱۵۰، شورش یوسف بن ابراهیم ملقب به «یوسف البرام» در سال ۱۶۰ و هاشم بن حکیم ملقب به «المقنع» (نقاب پوش) در سال ۱۶۳ که از دهکده ای نزدیک مرو آغاز شد، قیام مذهبی و سیاسی خوارج در سالهای ۱۷۵ و ۱۷۹ به رهبری «حسین» که از موالی قنیس بن ثعلبه به شمار می رفت و حمزه بن عبداللّه که شعله های قیام او به مدت ۵ سال کانون مخالفتهای ضد عباسی را در خراسان گرم و فعّال کرده بود و همچنین قیام ابوالخطیب در شرق خراسان (نساء) به سال ۱۸۳ و آشوب رفیع بن لیث در سال ۱۹۰، خراسان را که روزی خاستگاه عبّاسیان بود، علیه آنها می شوراند.

هارون الرشید ناچار شد برای سرکوبی و فرونشاندن آشوب رفیع بن لیث شخصاً عازم خراسان شود. وی در این سفر فضل بن سهل و مأمون را که مدتی عهده دار حکومت خراسان بود، همراه داشت با وجود این سه سال بعد، در سال ۱۹۳ بار دیگر به منظور دفع حملات جدید خوارج به رهبری حمزه بن عبداللّه و تحریکات رفیع بن لیث عازم خراسان شد.

هارون الرشید در این هنگام در شهر رقه، در کنار فرات بود و پس از اطلاع از حوادث خراسان به رغم کسالتی که داشت بر این سفر اصرار ورزید، زیرا بیم داشت قیام از خراسان به سایر نواحی گسترش یابد. هارون در حالی که از بیماری رنج می برد از رقه بیرون آمد و از طریق بغداد و همدان و ری عازم خراسان شد و در طول مسیرش شهرهای سمنان، دامغان، بسطام، سبزوار، نیشابور و طوس را طی کرد، اما

چون در شهر طوس بیماریش شدت یافت در منزل حمیدبن قحطبه طائی جان سپرد و در همان جا مدفون شد.

با مرگ هارون الرشید، محمّد امین در بغداد قدرت را در دست گرفت. اما بزودی بر اثر تحریک مخالفان مأمون که در این زمان زیر نظر برادرش بر نیمه شرقی قلمرو عباسی حکومت می کرد وصیت پدرش را نادیده گرفت و فرزند شیرخوارش موسی را به جانشینی انتخاب کرد و در پی نقشه ای طراحی شده از مأمون خواست تا عازم

خراسان شود. مأمون به توصیه فضل بن سهل از این اقدام امتناع کرد. امین از اقدام مأمون خشمگین شد و نام مأمون را از ولایتعهدی برانداخت و برای فرزند شیرخوارش، موسی بیعت گرفت.

مأمون با شنیدن این خبر، خود را امیرالمؤنین خواند و بر ضد برادرش شورید، جنگهای سخت و خونین فرزندان هارون الرشید با یاری طاهربن حسین (ذوالیمینین)، هرثمه بن اعین، و فضل بن سهل ذوالریاستین منجر به پیروزی مأمون شد.

در سال ۱۸۲ هنگامی که هارون برای امین از مردم بیعت گرفت و قرار شد مأمون بعد از امین خلافت را به عهده گیرد، مأمون براساس رسم کهن و دیرینه ای، به ایالت شرقی قلمرو عبّاسی آمده و به عنوان حکمران در خراسان ماند.

مادر مأمون کنیزی از بادغیس خراسان بود، این موضوع اگر چه بعدها منشأ اختلافات و تحوّلات سیاسی در حکومت عباسی شد، اما در استحکام پایگاه مردمی مأمون در خراسان نقش بسزایی داشت.(۱)

ورود حضرت رضا علیه السلام به مرو

هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد مرو شد استقبال باشکوهی از آن حضرت به عمل آمد و مأمون در تعظیم و تکریم ایشان بسیار کوشید. خوشبختانه منابع، گزارشهای زیادی از حوادثی که برای آن حضرت در مرو روی داده ثبت کرده اند که بسیاری از آنها را مناظره ها و گفتگوهای میان امام علیه السلام و مأمون تشکیل می دهد. مهمترین ماجرایی که در مرو صورت گرفت، پذیرش ولایتعهدی امام علیه السلام بود که پس از آن مأمون به نام حضرت رضا علیه السلام سکه زد و نام او را در خطبه ها آورد و بعد دست

۱- طبری، تاریخ طبری، (چاپ بیروت)، ۵/۱۲۲، ۱۲۸ ، ۱۳۲ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ و (چاپ تهران)، ۱۳/۵۶۲۹ ، ۶۰-۵۶۵۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، (چاپ بیروت)، ۴/۱۴۷، ۱۵۳ ، ۱۵۸ ، ۱۶۲ ، ۱۷۲ و (چاپ تهران)، ۱۰/۲۴۸ ، ۲۵۶ ، ۲۷۰ ، ۲۸۹؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/۲-۴۰۱ ، ۴۰۴ ، ۴۱۸ ، ۴۲۲ و ۴۴۰؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲،۲/۴۶۱ ۴۶۷ ، ۴۶۹؛ حمداللّه مستوفی، تاریخ برگزیده، ص۲۰۵ ، ۳۱۱؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۱-۳۰۰؛ دینوری، اخبار الطوال، ۴۴۳-۴۳۳ و همچنین حسینعلی ممتحن، نهضت شعوبیه، فصل دوازدهم و بیستم.

به اقدامات دیگری برای استحکام این پیمان زد، از جمله ازدواج سیاسی دخترش با فرزند امام علیه السلام، حضرت جواد علیه السلام . پذیرش ولایتعهدی از سوی حضرت رضا علیه السلام همچنان که منابع می نویسند، زیر فشار شدید صورت گرفت و امام زمانی که تهدیدهای مأمون جدی شد آن را پذیرفت. چنان که این اکراه از متن پیمان نامه ولایتعهدی - که خوشبختانه در منابع تاریخی موجود است - برمی آید. در هر حال هنگامی که حضرت ناچار به پذیرش ولایتعهدی شد، تصمیم گرفت تا حکومت عباسی را از درون متلاشی کند ولی اقدامات آن حضرت علیه السلام سرانجام مأمون را به وحشت انداخت و وی تصمیم به کشتن امام علیه السلام گرفت.(۱)

قبل از طرح ماجرای ولایتعهدی در مرو به ملاحظاتی درباره طراح ولایتعهدی خواهیم پرداخت.

ولایتعهدی

طراح ولایتعهدی

بعضی مورّخان طرح و اندیشه اوّلیه ولایتعهدی را از جانب فضل بن سهل ذوالریاستین دانسته اند و مشهور این است که چون فضل بن سهل نسبت به علویان متمایل بود از این رو قصد داشت حکومت را از عباسیان به علویان منتقل کند همچنان که ابومسلم خراسانی حکومت را از بنی امیه گرفت و به بنی عباس سپرد. ابوعلی حسین بن احمد سلامی در کتاب اخبار خراسان می نویسد:

فضل گفت: کار من با کار ابومسلم خراسانی اگر مقایسه شود چگونه است؟ یک نفر گفت: ابومسلم خلافت را از یک قبیله به قبیله ای دیگر منتقل کرد، ولی تو از برادری به برادر دیگر منتقل کردی (از امین به مأمون) و خودت می دانی که این دو چقدر با هم فرق دارد. فضل گفت: من هم از یک قبیله به قبیله ای دیگر انتقال

۱- جهت اطلاع از اقدامات امام علیه السلام نگاه کنید به: جعفر مرتضی عاملی، زندگانی سیاسی هشتمین امام متن فشرده، ص۱۸۸-۱۶۶.

خواهم داد. بعد مأمون را واداشت تا علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد خود کند و به همین جهت مأمون بیعت برادر خود «مؤمن» را از بین برد و با حضرت رضا علیه السلام بیعت کرد.(۱)

قطع نظر از انگیزه و هدف فضل بن سهل از طرح ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و نقش مؤری که وی در این ماجرا داشت، باید گفت که طراح اولیه ماجرای ولایتعهدی شخص مأمون بود، این موضوع در شرایطی بحرانی، زمانی که مأمون در مبارزه با امین کاملاً نااامید شده بود به فکر او خطور کرد و به گونه ای که

خود شرح می دهد، «با خدای خود عهد کرده بودم اگر از دست محمّد برادرم آسوده شدم خلافت را به محلی که خداوند قرار داده بر گردانم.»(۲)

بنابراین پیش از آن که فضل بن سهل خواسته باشد ابتکار این عمل را به دست گیرد، مأمون در این باره پیشقدم بود و اندیشه واگذاری خلافت و یا ولایتعهدی به خاندان علی بن ابی طالب را از سر گذرانده بود. مأمون خود در برابر این سؤل که آیا بیعت با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از تدبیر فضل بن سهل بوده است ضمن پاسخ

۱- مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۳۱-۱۳۰.

۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۲۶. درباره شخصیت فضل بن سهل مورّخان نقلهای متضاد و مختلفی ارائه می دهند. منشی کرمانی، از جمله مورّخانی است که می نویسد: وی به سبب محبت به اهل بیت و آل طه ویس، مأمون به قتل او حکم داد و در حمام شهید شد. در منابع متعددی، از فضل بن سهل به عنوان یک فرد جاه طلب نام برده می شود که در اندیشه در دست گرفتن قدرت و دعوت برای خود بوده است. جهت اطلاع بیشتر از شخصیت فضل بن سهل و نقش او در ماجرای ولایتعهدی و مخالفتهای امام رضا علیه السلام با او، ر.ک. به: ناصرالدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار من لطائم الاخبار در تاریخ وزراء، ص۱۸؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۲/۳۳۹؛ ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/۱۹۰؛ لوسین بودا، برمکیان، ترجمه عبدالحسین مکیده، ص۶۳ ، ۱۴۳؛ محمّدبن الحسین الاصفهانی، دستورالوزاره، ص۶۱-۴۸، ۱۱۱؛ زرکلی، الاعلام، ۵/۳۵۴؛ میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ۳/۵-۴۴، ۴۸، ۴۶۰؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۱-۳۸۰، ۳۹۱؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۴۶۹؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۳۰۱؛ ملاباقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۲۰/۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۳۸۶، ۴۰۱؛ اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ۳/۶۵، ۶۶، ۸۷؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص۷-۳۹۶؛ ابن شهرآشوب، المناقب، (چاپ نجف)، ۳/۴۷۸ و ۴۹۳.

دقیق به این سؤال، از شرایط و موقعیتی که در آن این تصمیم را اتخاذ کرد سخن می گوید: «چون محمّد امین برادرم به من نوشت و مرا نزد خود خواند و من از رفتن ابا و امتناع کردم،(1) عیسی بن ماهان را امیر لشکر کرد و به او امر نمود که مرا مقید کند و غل جامعه در گردنم نهد. چون این خبر به من رسید، هرثمه بن اعین را به جانب سیستان و کرمان و توابع آن فرستادم (برای مقابله با عیسی بن ماهان) ولی هرثمه کاری از پیش نبرد و شکست خورد و صاحب السریر نیز خروج کرد و بر یک طرف شهر خراسان غلبه کرد و همه اینها در یک هفته بر من وارد شد. چون این گونه وقایع برای من رخ داد، دیدم در این وضعیت نه نیروی دفاعی دارم و نه قدرت مالی که به

وسیله آن لشکرآرایی کنم و سران سپاه و لشکریان خود را همه ترسان و هراسان دیدم و قصد کردم که به ملك کابل بروم. بعد نزد خود اندیشیدم که سلطان کابل مردی کافر است و چون (برادرم) محمد امین مال زیادی به او دهد او مرا به دست محمد می سپارد. پس راهی بهتر از این نیافتم که از گناهان خود به سوی خدا توبه کنم و از خدا بر این گونه امور استعانت جویم و به خدا پناه برم. پس امر کردم این خانه را پاکیزه کنند و دو جامه سفید پوشیدم و چهار رکعت نماز گزاردم و در آن چهار رکعت نماز آنچه از قرآن حفظ داشتم، خواندم و خدا را خواندم و پناه به او بردم و به قصد راست و درست(2) با خدا معاهده محکمی کردم که اگر خدا این امر (خلافت) را به سوی من بکشاند و مرا از شرّ این امور سخت کفایت کند، این امر (خلافت) را در جایی قرار دهم که خدا قرار داده است،(3) پس از آن قلب من قوّت گرفت و طاهر

1- امین طی نامه ای از مأمون خواست به بغداد بازگردد و وی را در امور حکومتی یاری دهد، این موضوع ظاهراً نامه ای بود که امین به همراه فرستادگانش به مأمون نوشت، اما در واقع قصد امین این بود که قدرت را از مأمون بگیرد و بدین وسیله او را از سپاهیانش در قلمرو شرقی خلافت دور کند. و ... هنگامی که مأمون با فضل بن سهل مشورت کرد، فضل بن سهل او را از رفتن بازداشت و وی را متوجه مخاطراتی کرد که در بغداد طراحی شده بود و به او وعده پیروزی بر امین داد. امین که از امتنا مأمون نگران شد عیسی بن ماهان را برای بازگرداندن وی به بغداد مأمور کرد و ... ر.ك. به: دینوری، اخبار الطوال، 5-443.

2- «با نیت پاک». ر.ك. به: بحارالانوار، 12/126.

3- «اگر حکومت به من رسید و از ستم محمّد برادرم آسوده شدم و مشکلات من حل شد خلافت را به محلی که خداوند قرار داده برگردانم.» ر.ك. به: بحارالانوار، 12/126.

(ذوالیمینین) را به سوی علی بن عیسی بن ماهان، فرستادم و آنچه باید بشود همان شد و هرثمه بن اعین را به سوی جنگجوی محمّد (امین) بازگردانیدم، بر او ظفر یافته و او را بکشت. و... خداوند عالم امر خلافت را به سوی من کشانید و از برای من استقرار یافت پس چون خداوند تعالی وفا کرد به آنچه من با او عهد کردم، دوست دارم وفا کنم به آنچه با خدای خود عهد کردم و کسی را سزاوارتر به این امر از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام ندیدم، پس امر خلافت را به او واگذار کردم و او قبول نکرد مگر ولیعهدی را و این بود سبب نصب او به ولایتعهدی».(۱)

یکی از عواملی که موجب شده بسیاری از مورّخان طرح اوّلیه ولایتعهدی را به فضل بن سهل نسبت دهند، پیشنهاد او در این باره و نیز یادآوری آن است.(۲)

در عیون آمده است فضل بن سهل به مأمون پیشنهاد کرد که تقرب جوید به خدا و رسولش، با صله رحم کردن و بیعت گرفتن برای حضرت رضا علیه السلام ...(۳)

ابوالفضل بیهقی نیز نقش فضل بن سهل را در یادآوری عهدی که مأمون با خدای خود بسته بود و کوشش وی در این امر را با جزئیات بیشتری نقل می کند:

فضل بن سهل خواست که خلافت از عباسیان بگرداند و به علویان آرد. مأمون را گفت: نذر کرده بودی به مشهد من (در حضور من) و سوگند خورده بودی که اگر ایزد تعالی شغل برادرت کفایت کند و خلیفت گردی، ولیعهد از علویان کنی، و هر چند بر ایشان نماند (اگر چه خلافت در علویان پایدار نماند)... مأمون گفت: سخت صواب آمد، کدام کس را ولیعهد کنیم؟، گفت علی بن موسی الرضا که امام روزگار است و به مدینه الرسول، علیه السلام می باشد...(۴)»

پیشنهاد خلافت

ص:۱۵۹

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۲-۳۹۱. شیخ مفید در الارشاد و مجلسی در بحارالانوار با تفاوتهایی این گفته را نقل کرده اند. نگاه کنید به: مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۶-۱۲۴.

۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۵-۴۶۲.

۳- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۶، مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۲۰.

۴- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۶/۱۹۱.

بـازمی گردیم به مـدینه زمـانی که رجـاءبن ابی ضـحاک و یاسـر خادم نامه ای را از سوی مأمون به حضـرت رضا علیه السـلام تسلیم کردنـد. او در نـامه از حضـرت درخواست پـذیرش ولایتعهـدی کرده بود و بـا لطـافت خاصـی سـعی در جلب اعتمـاد و اطمینان امام علیه السلام نموده و از حضرت خواسته بود نامه را بر زمین نگذاشته رهسپار مقر مأمون در مرو شود.(۱)

هنگامی که حضرت وارد مرو شـد مأمون ابتدا به آن حضـرت پیشـنهاد خلافت کرد. این موضوع را بسـیاری از مورّخان ضـبط کرده اند. عیون اخبار الرضا علیه السلام،

المناقب ابن شهرآشوب و روضه الواعظین از جمله منابعی هستند که به نقل از ابوصلت هروی می نویسند:

مـأمون به علی بن موسـی الرضـا علیه السـلام گفت: ای پسـر رسـول خـدا من فضـل و علم و پارسـایی و عبـادت و بیم تـو را از خداونـد دانسـتم و تو را برای خلافت از خود سـزاوارتر می بینم. حضـرت رضا علیه السـلام فرمود: به بندگی و عبودیت خدای عزّوجـلّ افتخار می کنم و با پارسایی امیـد دارم از شـر این جهان محفوظ بمانم و رسـتگار شوم و با پرهیز از گناهان به غنیمتها رسم و با فروتنی نزد خدا مقامی بلند یابم. مأمون گفت

من چنین مصلحت می بینم که خـود را از خلافت عزل کنم و آن را برای تـو قرار دهم و بـا تو بیعت کنم. حضـرت رضـا علیه السلام فرمود: اگر این خلافت حق تو است و خداوند آن را برای تو قرار داده است، روا نیست جامه ای را که خداوند بر قامت تـو پوشانـده بیرون آوری و بر تن دیگری کنی و اگر خلافت از غیر تـو است چیزی که از تو نیست چگونه به من می بخشـی. مـأمون گفت: ای پسـر رسول خـدا برای تو چاره ای نیست و بایـد این کار را بپـذیری. حضـرت فرمود: این کار را به میل خود هرگز انجام نخواهم

ص:۱۶۰

۱- مشـهور است که نامه توسط فضل بن سـهل نوشـته شده بود. سیّد جعفر مرتضی عالمی، زندگانی سیاسی هشتمین امام، متن فشرده، ص۱۳۲؛ مسعودی، در اثبـات الوصـیه می نویسـد: مـأمون به امام نامه نوشت که به مرو بیایـد، تا وی برای آن حضـرت بیعت بگیرد، امـام قبول نکرد مـأمون برای دومین بـار نـامه نوشت و او را قسم داد که (از مـدینه) خـارج شود. مسـعودی، اثبات الوصیه (ترجمه محمدجواد نجفی)، ص۳۹۴.

داد.(۱)

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در برابر پیشنهاد مأمون بسختی مخالفت کرد، منابع تاریخی می نویسند: کوشش مأمون مدتها ادامه یافت.(۲) با این وجود امام علیه السلام از

پذیرفتن پیشنهاد مأمون بشدّت امتناع کرد و پس از آن چون مأمون ناامید شد،

پیشنهاد ولایتعهدی را طرح کرد. ابوصلت هروی در ادامه روایت خود می گوید:

مأمون گفت: اگر خلافت را نمی پذیری و بیعت کردن مرا با خود خوش نداری، ولیعهد من باش تا خلافت پس از من از تو باشد. امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، پدرم از نیاکانش از امیرالمؤنین علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث کرد که من پیش از تو (مأمون) از این جهان می روم در حالی که با زهر، مظلومانه مسموم خواهم شد، می روم در حالی که فرشتگان آسمان و زمین بر من می گریند و در سرزمین غربت کنار هارون الرشید به خاک سپرده خواهم شد.

مأمون گریست و گفت ای پسر رسول خدا، چه کسی می تواند تا من زنده ام شما را بکشد یا توان آزار شما را داشته باشد؟ حضرت فرمود: همانا اگر بخواهم بگویم، می گویم چه کسی مرا خواهد کشت. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا، با این گفتار می خواهی بار را از دوش خود برداری و خلافت و یا ولایتعهدی را قبول نکنی تا مردم بگویند در دنیا پارسایی؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند از وقتی که خدایم آفریده هیچ دروغ نگفته ام و من برای دنیا، پارسایی نمی کنم. وانگهی می دانم که تو چه اراده کرده ای و چه می خواهی. مأمون گفت: چه می خواهم؟ امام علیه السلام فرمود: اگر

بگویم در امان هستم؟ مأمون گفت: آری برای تو امان خواهد بود. امام فرمود: قصد آن داری مردم بگویند، چنین نبود که علی بن موسی به دنیا بی رغبت باشد، بلکه

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۹؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ۳۶۷؛ ابن شهرآشوب، المناقب، ۴/۳۶۳، ملا محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۲۰؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه،ص۳-۱۹۲.

۲- برخی منابع می نویسند: تا دو ماه تلاش مأمون برای وادار کردن امام به پذیرش خلافت و ولایتعهدی در مرو ادامه یافت. شیخ صدوق نیز می نویسد: آن جناب را از بصره و اهواز و فارس به مرو آوردند. مأمون به آن جناب خلافت و امارت را عرضه کرد. حضرت علیه السلام امتناع کرد و در این باب تا دو ماه گفتگوهای بسیار جریان یافت. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۹.

دنیا به او رغبت نداشت. اکنون ببینید چگونه ولیعهدی را به طمع خلافت پذیرفت. مأمون سخت خشمگین شد و گفت: همواره از چیزهایی که ناخوش دارم با من سخن می گویی و از خشم من خود را در امان می بینی به خدا سوگند اگر ولایتعهدی را نپذیری تو را بر آن مجبور می کنم و اگر باز هم نپذیری گردنت را خواهم زد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند مرا منع فرموده که خود را به دست خویش به هلاکت افکنم اگر چنین است که می گویی، آنچه خواهی می پذیرم، به شرط آن که هیچ کس را به کاری نگمارم و از کاری عزل نکنم و هیچ رسمی را برهم نزنم و فقط از دور راهنمایی کنم. او پذیرفت و حضرت رضا علیه السلام را با وجود کراهت ایشان به ولیعهدی گمارد.(۱)

در منابع معتبر گزارشهای زیادی در رابطه با نپذیرفتن ولایتعهدی از سوی حضرت ثبت شده، فراوانی این اخبار گواه مخالفت شدید حضرت علیه السلام با اهداف مأمون از طرح مسأله ولایتعهدی است. مسعودی در اثبات الوصیه، می نویسد: علی بن موسی (به مأمون) فرمود: خلافت در خاندان ما قرار نخواهد گرفت، مگر آن که گاه که بیست نفر قبل از خروج سفیانی، حکومت کنند. مأمون اصرار کرد و آن حضرت بشدت مخالفت و امتناع نمود، پس از مدتی گفتگو قرار شد خلافت بعد از مأمون در اختیار او باشد.(۲)

امتناع امام علیه السلام از پذیرش ولایتعهدی به قدری جدّی بود که فضل بن سهل «ذوالریاستین» وزیر مأمون که خود در طرح مسأله ولایتعهدی نقش بسزایی داشت خطاب به گروهی از مردم گفت:

چه امر شگفت آمیزی می بینم، گفتند: «اصلحک اللّه» چه دیدی؟ گفت: دیدم امیرالمؤنین (مأمون) به علی بن موسی گفت: من چنین مصلحت می دانم که خلافت را در گردن تو گذارم و خود را از خلافت فسخ کنم ولی علی بن موسی به

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۹، ۳۹۰؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص۸-۳۶۷؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام ۱/۸-۶۶؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب چاپ نجف، ۳/۲-۴۷۱؛ ملا محمّدباقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۱۷ و ۱۲۰.

۲- مسعودی، اثبات الوصیه ترجمه محمدجواد نجفی، ص۷-۳۹۶. و نیز مقایسه کنید با ابن ابی زینت، کتاب الغیبه، ص ۳۵۷؛ نقشبندی، ینابیع المودّه (چاپ بمبئی)، ص۴۰۳.

مأمون گفت: «اللّه اللّه» مرا توان و قدرت این کار نیست و هرگز من کسی را ندیدم امر

خلافت را ضایعتر از امیرالمؤنین مأمون کند، زیرا که از آن کناره می گیرد و به علی ابن موسی عرضه می کند و علی بن موسی آن را وامی گذارد و از آن امتناع می کند.(۱)

شیخ صدوق به نقل از محمدبن عرفه که علت پذیرش ولایتعهدی را از آن

حضرت پرسیده می نویسد حضرت فرمود:

چه چیز جدّم امیرالمؤنین علی علیه السلام را واداشت که داخل در شورا شود؟(۲)

فتال نیشابوری در روضه الواعظین و شیخ مفید در الارشاد در ادامه مناظره امام

رضا علیه السلام با مأمون می افزایند: مأمون بعد از امتناع آن حضرت گفت: عمربن خطاب شش تن را اعضای شورا قرار داد که یکی از ایشان جدّت امیرالمؤنین بود و حکم کرد هر یک از ایشان مخالفت کند گردنش زده شود. اکنون تو نیز چاره ای نداری و باید آنچه از تو می خواهم بپذیری و هیچ راه گریزی از آن نمی بینم...(۳)

مراسم ولایتعهدی

سرانجام بعد از آنکه حضرت به اجبار ولایتعهدی را پذیرفت، مأمون طی مراسمی والیان، کارگزاران حکومتی، فرماندهان لشکر، قاضیان و بزرگان را جمع کرد تا با حضرت بیعت کنند. مأمون ابتدا به فرزندش عباس دستور بیعت داد. حضرت رضا علیه السلام دست خود را بلند کرد به گونه ای که پشت آن مقابل چهره خودش و کف آن پیش روی مردم بود. مأمون گفت دست خود را برای بیعت دراز کن. حضرت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین بیعت می کرد و عباس پسر مأمون چنان بیعت کرد که دست آن حضرت بر روی دست او قرار گرفت و مردم نیز همان گونه

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۱-۳۸۱؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۷۰-۳۶۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ترجمه رسولی محلاتی، ص۲۵۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۱۶ به بعد؛ قلندری بلخی، ینابیع المودّه، ص۳۸۴؛ ابن شهرآشوب، المناقب، ۴/۳۶۳؛ کلینی، اصول کافی، ۱/۴۸۹؛ شیخ صدوق، علل الشرایع،۱/۲۶۳؛ اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ۳/۶-۶۵، ۸۷؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۶۹.

۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۰.

۳- فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۳۷۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۱.

بیعت کردند. سپس شاعران و سخنوران در فضایل آن حضرت و اقدام مأمون داد سخن دادند.(۱) آنگاه مأمون از امام علیه السلام خواست تا برای مردم سخن بگوید،

حضرت پس از حمد و نیایش خداوند، فرمود: همانا ما به سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردن شما حقوقی داریم و شما را نیز که امت آن حضرتید بر گردن ما حقوقی است هر گاه شما آن حقوق را بپردازید ادای حقوق شما نیز بر ما واجب می شود.(۲)

از جمله کسانی که در مرو حاضر به بیعت با حضرت رضا علیه السلام نشدند، سه تن از عبّاسیان متعصّب بودند: عیسی جلودی،(۳) علی بن ابی عمران و ابویونس که به دستور مأمون به زندان افکنده شدند.(۴)

ص:۱۶۴

۱- دعبل خزاعی و ابی نواس از جمله شاعرانی بودند که در مجلس ولایتعهدی در مدح حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام قصیده سرودند. جهت اطلاع از قصاید آنها ر.ك. به: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱/۳-۳۸۱. همچنین نگاه کنید به عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص۱۴۰؛ مقدسی اردبیلی، حدیقه الشیعه،ص۶۴۳؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص۳۷۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ص۲۹۰، ۲۹۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۰/۱۱۶ به بعد؛ احمد امین، ضحی الاسلام پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، ۲/۲-۱۷۰؛ عبداللّه رازی، تاریخ ایران،ص۲۱۹، ۵۱۹؛ فلیپ حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱/۳۸۳؛ احمد امین، ضحی الاسلام، ۱/۷۵، ۱۲۵؛ ابن قتیبه دینوری، طبقات الشعراء، ص۵۲۲؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص۱۴۲، ۱۷۲؛ صادق آیینه وند، ادبیات انقلاب در شیعه، ۲/۶۸، ۱۳۷، ۱۵۵، ۴۸۴؛ ابن ندیم، الفهرست، ص۲۶۶، ۲۶۸.

۲- ابوالفرج اصفهانی می نویسد: حضرت جز این دیگر سخنی نگفت. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص۳۷۵. و نیز عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ص۲۹۰؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص۳۷۱.

۳- مقایسه کنید با گفته شیخ مفید در الارشاد، که می نویسد: مأمون برای عزیمت حضرت از مدینه به مرو «جلودی» را مأمور کرده بود. شیخ مفید، الارشاد، ۲/۲۵۰.

۴- علاوه بر این سه تن در میان عباسیان متعصّب موجی از مخالفت در واکنش به اقدام مأمون نسبت به انتخاب حضرت برای ولایتعهدی در بغداد برخاست که منجر به بیعت با ابراهیم مهدی شد و همچنین در بصره عامل مأمون اسماعیل بن جعفر سلیمان بن علی هاشمی سر به شورش زد. جهت اطلاع نگاه کنید به: ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۳۰۱؛ نخجوانی، تجارت السلف، ص۱۵۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ چاپ بیروت، ۴/۱۶۲؛ جریر طبری، تاریخ طبری (چاپ بیروت)، ۵/۸-۱۳۷؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/۴۴۱؛ ابن جوزی، تذکره الخواص، ص۲۰۰؛ ابن طلحه، مطالب السؤل، ص۸۵؛ ابن خیاط، تاریخ خلیفه، ۲/۵۰۸؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص۳۷۱ به بعد؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ۲/۴۳۲؛ زکریا موصلی، تاریخ الموصل، ص۳۴۱؛ ابن وردی، تاریخ ابن وردی، ۴/۳۱۸.

در همین مجلس بود که مأمون حضرت را «رضا» خواند(۱) و دستور داد به نام

حضرت سکه زنند و در تمامی بلاد و قصبات به نام او در منابر خطبه بخوانند. آنگاه دستور داد که لباس سیاه را که شعار عباسیان بود از تن بیرون آورند و لباس سبز(۲) را به رسم علویان بر تن کنند. و دخترش «ام حبیب» را به تزویج حضرت درآورد (ام حبیب چهل سال از امام علیه السلام کوچکتر بود) و همچنین دختر دیگرش «ام فضل» را به عقد محمّدبن علی علیه السلام فرزند آن حضرت درآورد. (امام جواد علیه السلام در این زمان

هفت سال بیشتر نداشت).(۳) و خودش توران دختر حسن بن سهل را تزویج کرد.(۴)

۱- درباره این که مأمون حضرت علی بن موسی را ملقب به «رضا» کرد در منابع اختلاف نظر است. شیخ صدوق از جمله کسانی است که به استناد روایتی از «بزنطی» به نقل از حضرت امام محمّد تقی علیه السلام می نویسد: «خداوند آن مولود را به رضا مسمّی گردانید برای آن که پسندیده خدا بود و...» ر.ک. به: شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۲۹۸.

۲- امیر علی در روح الاسلام می نویسد: اولاد فاطمه رنگ سبز را که رنگ مورد علاقه پیغمبر بود به عنوان نشانه هدف خود برگزیدند و بنی امیه رنگ سفید و بنی عباس رنگ سیاه را انتخاب کردند. امیر علی، روح الاسلام، ص۲۸۶. همچنین فلیپ حتی، تاریخ عرب، ص۴۰۳؛ محمد مناظر احسن، زندگی در حکومت عبّاسیان، ص۶۸.

۳- ابن کثیر می نویسد: «حضرت جواد علیه السلام تا سال ۲۱۵ هجری با ام فضل همبستر نشد.» ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۱/۲۶۹. فتال نیشابوری می افزاید: «برای اسحاق پسر موسی بن جعفر علیه السلام دختر عمویش اسحاق بن جعفر بن محمد را به زنی گرفت و او را امیر الحاج کرد.» فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص۳۷۲.

۴- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۷؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۳۰۷؛ ابن جوزی، تذکره الخواص، ص۲۰۰؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۷۰؛ ابن خیاط، تاریخ خلیفه، ۲/۵۰۸؛ ابن طلحه، مطالب السؤل، ص۸۵؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ۱۰/۲۴۸؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۳۰۱؛ ابن اثیر، تاریخ کامل ترجمه عباس خلیلی، ۱۰/۲۷۰؛ جریر طبری، تاریخ طبری، (ترجمه ابوالقاسم پاینده)، ۱۳/۵۶۵۹؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/۴۴۱؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص۲-۳۷۱؛ باقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۲۰؛ شیخ مفید، الارشاد، (ترجمه رسولی محلاتی)، ص۴-۲۵۳؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۳۲۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، (ترجمه جواد نجفی)، ص۸-۳۹۷؛ میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ۳/۹-۴۵۸؛ بحرانی، مدینه المعاجز، ص ۴۷۰ به بعد.

یکی از اهـداف این ازدواجهـا آن گونه که پاره ای مورّخان نیز نقل کرده انـد، گماشـتن جاسوس برای حضـرت بود چنان که حضرت جواد علیه السلام توسط همسرش مسموم و به شهادت رسید. مأمون، هم درباره حضرت رضا علیه السلام این هدف را دنبال

می کرد و هم درباره فضل بن سـهل. وی با طرح مسأله ولایتعهدی از یک سو قصد آن داشت که به حکومت خود مشـروعیت بخشد تا از قیامها و شورشـهای علویان دراماں بماند و از سویی دیگر خطر وجود امام علیه السـلام را کنترل نماید، و با این کار رابطه میان ایشان و شـیعیان را قطع و از وجود حضـرت به نفع خود بهره مند شود.(۱) شیخ صدوق نیز از طرح جاسوسی مأمون گزارشهایی ارائه می دهد:

هشـام بـن ابراهیم (در مرو) به ذوالریـاستین پیـوست، و ذوالریـاستین او را مقرب می داشت و نزد خـود می خوانـد و او اخبـار و احوال حضـرت رضا علیه السلام را برای ذوالریاستین و مأمون نقل می کرد. به این سبب منزلت او نزد آنان زیاد شد و از احوال حضـرت رضا علیه السـلام چیزی از آنها پوشیده نمی ماند تا آن که مأمون او را دربان آن حضرت قرار داد و او از رفت و آمد مردم نزد آن بزرگـوار جلوگیری می کرد، مگر آنـان را که خود دوست می داشت، و بر حضـرت رضـا علیه السـلام تنگ می گرفت و آن جناب در خانه خود تکلم به چیزی نمی فرمود، مگر آن که هشام به مأمون و ذوالریاستین خبر می داد.(۲)

دستخط امام بر عهدنامه ولایتعهدی

امـام رضـا علیه السـلام در دست نوشـته خـویش بر سـند ولایتعهـدی، مواضـع خـود را نسـبت به پـذیرش این منصب اعلام می کند.(۳) از آن جا که متن این سند از سوی مأمون

۱- دکتر شـیبی، در کتاب خود می نویسد: «امام رضا علیه السـلام پس از ولیعهد شدن دیگر تنها نبود، بلکه اهل سنت، زیدیه و دیگر فرقه هـای متخـاصم شـیعه مخالفـان حکـومت عباسـی همه بر امـامت و رهـبری وی اتفـاق کردنـد.» ر.ک. به: الصله بین التصوّف والتشیّع، ص۲۵۶ به نقل از جعفر مرتضی حسینی، زندگانی سیاسی هشتمین امام، ص۱۳۷.

۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ و ۹/۳۹۳.

۳- جهت اطلاع از متن کامل عهدنامه ولایتعهدی و دستخط امام علیه السلام بر پشت آن. ر.ک. به: یادداشت شماره ۴.

تنظیم شده بود، قبل از هر گونه اظهار نظری درباره دست نوشته حضرت باید به شرایط زمانی و موقعیتی که امام علیه السلام در آن قرار گرفته بود توجه کنیم، در چنان

شرایطی است که می توان به ارزش واقعی و مفاد دست نوشته حضرت رضا علیه السلام پی برد، بخصوص زمانی که قرار بود این سند در سراسر قلمرو حکومت عباسی منتشر شود.

امام علیه السلام در پشت عهدنامه اولین سطر را با این عنوان آغاز می کند: «ستایش مخصوص خداوندی است که آنچه بخواهد انجام می دهد.»(۱) و می افزاید: «او از خیانتهای چشم و آنچه در دلهاست آگاه است و درود بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش». اشاره به آگاهی خداوند از خیانتهای آشکار و پنهان در مقدمه کلام، و نیز درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش که در واقع شهادت به حقّانیّت آل علی علیه السلام است در آن زمان پراهمیت بود و این اقدام هیچ گاه در مجالس و اسناد رسمی آن زمان معمول نبود. حضرت با عبارت «امیرالمؤمنین (مأمون) حق ما را که دیگران نشناختند شناخت.»(۲) اثبات حقانیت خاندانش را کامل می کند. این عبارت اخیر گرچه در ظاهر، ستایش مأمون است زیرا که به «حقانیت خاندانش» آگاهی یافته، اما در حقیقت نکوهش آنانی است که حق خاندانش را ضایع کردند، و منظور از «دیگران» در کلام حضرت و یا به تعبیر بهتر «حق ناشناسان»، پدران و خاندان مأمون است که به حقانیّت اهل بیت آگاهی نیافتند و رهبری و امامت مسلمانان را که حق آنها بود غصب کردند.

امام در عهدنامه ولایتعهدی می نویسد: «مأمون ولایتعهدی و خلافت را در اختیار من قرار داد، تا اگر بعد از او زنده ماندم این منصب از آن من باشد.»(۳) و سپس به دنبال آن می افزاید: «هر کس پیمانی را بشکند وعهدی را نقض کند احترام خود را از بین برده وموقعیت خود را از دست داده است، زیرا چنین شخصی بر امام خود ستم روا داشته و حرمت اسلام را مورد تجاوز قرار داده و به همین روش در گذشته

۱- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب چاپ نجف، ۳/۴۷۳.

۲- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب چاپ نجف، ۳/۴۷۴.

۳- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب چاپ نجف، ۳/۴۷۴.

عمل شده...»(۱) نقض پیمان و پیمان شکنی بعد از عبارت «مأمون خلافت را در

اختیار من قرار داده» عبارت «اگر بعد از او زنده بمانم» را پررنگ و معنی دارتر می کند.

شیخ صدوق می نویسد: امام در مجلس ولایتعهدی در ادامه فرمود: «... پیشینیان عهد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را نقض کردند و آن جناب صبر کرد و بعد از آن اعتراض فرمود بر کسانی که این گونه اعمال شنیع مرتکب شدند...» و سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: «نمی دانم نسبت به من چگونه رفتار کنند و نسبت به شما (شیعیان) چه نوع عمل شود.»(۲)

عطاردی نیز می گوید امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پایان دستخط خود

می افزاید: «در صورتی که جفر و جامعه برخلاف این کار (ولایتعهدی) حکم می کنند و نمی دانم بر سر من چه خواهد آمد و بر شما چه خواهد گذشت...»(۳)

این عبارت اخیر علاوه بر گویا بودن کراهت امام از پذیرش ولایتعهدی بیانگر نگرانی آن حضرت از سرنوشت خود و امت و نیز خطراتی که آنها را ممکن است در آینده تهدید کند می باشد که خود گواه روشنی است بر ماهیت ولایتعهدی.

علاوه بر ماجرای پذیرش ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام وقایع دیگری

نیز در مرو روی داد که از یک سو متأثر از ماجرای ولایتعهدی و از سوی دیگر روشنگر ماهیت آن است. این حوادث عبارتند از ماجرای دعای باران، برپایی نماز عید و سلسله بحث و جدلهایی که در مجلس مأمون و مسجد جامع مرو روی داده است.

دعای باران

علی بن محمّدبن سیّار روایت می کند هنگام ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام مدتی

باران نبارید. گروهی از اطرافیان مأمون که مخالف حضرت رضا علیه السلام

بودند، این موضوع را با ولایتعهدی حضرت پیوند داده به مأمون گفتند از زمان ورود علی بن

۱- ابن شهرآشوب، مناقب، ۳/۴۷۴.

۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۶.

۳- عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام ص۱۶۴.

موسی به مرو و ولیعهد شدنش خداوند باران را از ما قطع کرده است. مأمون از این سخن ناراحت شد و از آن حضرت خواست تا از خداوند طلب نزول باران رحمت کند. حضرت رضا علیه السلام در روز دوشنبه به سوی صحرا حرکت کرد و مردم نیز از خانه های خود بیرون آمدند و حضرت بعد از حمد و سپاس خداوند فرمود: بار خدایا تو، ما اهل بیت را بزرگ داشتی و ما را مورد احترام عموم قرار دادی، آنان به ما توسّل می جویند و از طریق ما فضل و رحمت تو را طلب می کنند و در انتظار نعمت و احسان تو هستند، خداوندا اکنون باران رحمت خود را بر این مردم نازل و آنها را از نعمت خود بهره مند گردان، باران خود را هنگامی که مردم به خانه های خود بازگشتند فرو فرست.

علی بن محمد بن سیّار در ادامه روایت خود می افزاید: سوگند به خدایی که محمّد صلی الله علیه و آله را براستی برانگیخت، پس از دعای آن حضرت بادها وزیدن گرفت و ابرها به هم پیوست و رعد و برق پدید آمد و مردم مانند افرادی که از باران فرار می کنند از جای برخاستند و به سوی خانه های خود روان شدند... و هنگامی که جمعیت به خانه های خود رسیدند باران شروع شد.(۱)

مخالفان ولایتعهدی

عباسیان با نگرانی ماجرای ولایتعهدی را تعقیب می کردند، مخالفان سیاسی مأمون در بغداد، در همان سال که خبر واگذاری ولایتعهدی به علی بن موسی الرضا علیه السلام منتشر شد، دست بیعت به سوی منصور بن مهدی، عموی مأمون دراز کردند.(۲) امّا منصور، بیعت آنها را واگذاشت و فرمانداری بغداد را عهده دار شد. عبّاسیان گرد ابراهیم بن مهدی را گرفتند و با وی بیعت کردند تا مبادا بعد از

مأمون خلافت از خاندان آنان خارج شود. آنها ابراهیم بن مهدی را، امیرالمؤنین، خلیفه و ولیعهد خواندند.(۳)

۱- نقل به اختصار از عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص۵-۱۴۳. همچنین سید خلیل نجفی یزدی، مناقب اهل بیت علیه السلام، ۲/۵-۱۹۴.

۲- ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/۲۶۷.

۳- ر.ک. به: ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/۸-۲۶۷؛ طبری، تاریخ طبری چاپ بیروت، ۵/۱۳۹ و (ترجمه فارسی) ۱۲/۵۶۶۰؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/۴۴۱؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۳۰۱؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص۱۵۸.

تنها عبّاسیان بغداد نبودند که با ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام مخالفت

می ورزیدند، بلکه این نارضایتی درمیان نزدیکان مأمون و عباسیانی که دست وی را هنگام بیعت به گرمی فشرده بودند نیز رواج داشت. سرشناسترین این گروه اخیر، عیسی بن یزید جلودی،(۱) علی بن ابی عمران و ابویونس بودند که تا پای جان دست از مخالفت برنداشتند و به گفته شیخ صدوق در جلسه ای که مأمون آنها را برای بیعت با علی بن موسی الرضا علیه السلام فرا خواند، آنها یکی پس از دیگری امتناع کردند و مأمون دستور داد آنها را گردن زنند.(۲) علاوه بر عباسیان از میان شیعیان نیز افرادی با ماجرای ولایتعهدی به مخالفت برخاسته از حضرت رضا علیه السلام در این باره توضیح می خواستند، و آن حضرت با ادلّه کافی آنها را نسبت به حقایق و ماهیّت ولایتعهدی و اکراه و اجباری که وی در پذیرش آن داشت آگاه می کرد. راوندی در الخرائج والجرائح گزارشی از مخالفان حضرت رضا علیه السلام که قصد کشتن ایشان را داشتند ارائه می دهد که این موضوع خود نشانگر آن است که در عصر امام علیه السلام نیز

ماجرای ولایتعهدی سؤال انگیز و مسأله دار بوده است.

صاحب خرائج به نقل از محمدبن زید می نویسد: در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم زمانی که ولیعهد مأمون بود. مردی از خوارج که کاردی مسموم در دست داشت وارد شد او به دوستان خود گفته بود نزد کسی می روم که مدعی است پسر

۱- عیسی بن یزید جلودی را برخی به اشتباه فرستاده مأمون برای عزیمت امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو دانسته اند، شیخ مفید در الارشاد و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین منشأ این اشتباه هستند و سایر منابع از جمله روضه الواعظین که به نظر می رسد مأخذ اصلی آن الارشاد است، این اشتباه را تکرار کرده اند. بررسی کنید: شیخ مفید، الارشاد، ۲/۲۵۰؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین ترجمه رسولی محلاتی، ص۵۲۳؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص۳۶۹.
۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۹. ابن اثیر در شرح حوادث سال ۲۰۵ گزارشی ارائه می دهد که حاکی از زنده بودن عیسی جلودی در این سال است. وی می نویسد: مأمون او را برای جنگ با «قوم زط» اهالی سند روانه کرد. ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/۳۰۶.

پیغمبر است و ولیعهد مأمون شده، ببینم چه دلیل برای کار خود دارد. اگر دلیل قانع کنندای داشت قبول می کنم و گرنه مردم را از دستش آسوده می نمایم. هنگامی که او وارد شد، حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: جواب سؤلت را می دهم مشروط بر این که یک شرط را بپذیری، گفت چه شرطی را؟ فرمود: به شرط این که اگر جوابت را دادم و قانع شدی کاردی را که در آستین پنهان کرده ای بشکنی و دور بیندازی. آن مرد متحیّر ماند و کارد را خارج کرد و دسته اش را شکست. آن گاه پرسید چرا ولایتعهدی این ستمگر را پذیرفتی با این که آنها را کافر می دانی؟ و تو پسر پیامبری، چه چیزی تو را بر این کار واداشته است؟

امام فرمود: بگو ببینم آیا اینها در نظر تو کافرند، یا عزیز مصر و اطرافیانش، مگر اینها به وحدانیت خدا قایل نیستند، با این که آنها نه خدا را می شناختند ونه موحّد بودند، یوسف هم خود و هم پدرش پیامبر بودند، ولی به عزیز مصر که کافر بود گفت: مرا وزیر دارایی خود قرار ده که مردی وارد و امین هستم و با فرعونها نشست و برخاست می کرد. من از اولاد پیامبرم، مرا به این کار مجبور کردند و به زور وادار کردند، چرا کار مرا نمی پسندی و از من خوشت نمی آید. گفت: ایرادی بر شما نیست و من گواهی می دهم که تو پسر پیامبری و راست می گویی.(۱)

برپایی نماز عید

علی بن ابراهیم از یاسر خادم و ریان بن ابی صلت نقل می کند(۲) که: پس از آن که مأمون حضرت را به ولایتعهدی منصوب کرد، چون عید پیش آمد مأمون کس به نزد آن حضرت فرستاد که سوار شود و برای خواندن نماز عید و خطبه آن بیرون رود. حضرت برای مأمون پیام داد که تو خود شروطی که میان من و تو است در پذیرفتن

۱- مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۷-۴۶. مقایسه کنید با مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۲۴. شیخ صدوق و دیگران نیز این روایت را با تفاوتهایی نقل کرده اند. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۹.
۲- اصول کافی، این روایت را به نقل از «یاسر خادم» آورده است. شیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۷.

ولیعهدی می دانی. (قرار بر این بود که من از این گونه امور معاف باشم)(۱) مرا از نماز

خوانـدن با مردم معـذور دار. مأمون گفت جز این نیست که می خواهم دلهای مردم در ولیعهـدی شـما مطمئن و محکم شود و هم بدین وسـیله فضل و برتری تو را بشناسـند. و پیوسـته فرستادگان در این باره میان آن حضرت و مأمون بودند. حضرت پیغام داد، اگر مرا معذور داری دوست تر دارم و اگر معذورم نداری، من چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤنین علی بـن ابی طـالب علیـه السـلام (برای نمـاز عیـد) بیرون رفتنـد، بیرون خـواهم رفـت. مـأمون گفـت هر طـور می خـواهی برو و به سرلشکران، پرده داران و دیگر مردمان دستور داد که بامداد برای نماز به در خانه حضرت رضا علیه السلام بروند.

راوی گویـد: مردم برای دیدار حضـرت رضا علیه السـلام بر سـر راهها و بالای بامها نشسـته بودند و زنان و کودکان نیز همگی بیرون ریخته و چشم به راه آمدن آن حضـرت بودند و همه سرلشـکران و سربازان نیز به در خانه آن بزرگوار آمدند و سوار بر مرکبهـای خود ایسـتاده بودنـد تـا این که آفتـاب زد. پس حضـرت رضا علیه السـلام غسل کرد و جامه خویش پوشـید و عمامه سفیـدی از کتـان بر سـر بست و یـک سـر آن را به سـینه و سـر دیگر آن را میـان دو شـانه انـداخت و کمی عطر نیز بزد. آنگاه عصایی مخصوص به دست گرفت و به همراهان و موالیان خود فرمود شما نیز چنین کنید که من کردم پس آنان (همان کردند که حضـرت دسـتور فرموده بود) و به همراه او آمدنـد و آن حضـرت پای برهنه در حالی که زیر جامه خود را تا نصف ساق پا بالاـ زده و دامن لباسـهای دیگر را به کمر زده بود به راه افتاد. انـدکی بعـد سـر به سوی آسـمان بلنـد کرد و تکبیر گفت.(۲) و همراهان و موالیان او نیز تکبیر گفتند، سپس به راه افتاد تا به در

خانه رسید.(۳) سـربازان که حضرت را بر آن حال و هیأت دیدند همگی از مرکبها فرود آمده کفشهای خود را بیروند آوردند و خوشحالترین آنان در آن وقت کسی بود که چاقویی همراه داشت که بدان وسیله بند کفش خود را ببرد و پابرهنه شود، پس

۱- شیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۷.

۲- «چهار تکبیر گفت» شیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۸.

۳- سـپس حضرت رضا علیه السلام درآمد و نزد در ایستاد و فرمود: اللّه اکبر، اللّه اکبر، اللّه اکبر علی ما هدانا، اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام، الحمـدللّه علی ما أبلانا راوی گوید ما هم صدا را می کشـیدیم و می گفتیم. شـیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۸.

حضرت علیه السلام تکبیر گفت[(۱)] ومردم نیز با او تکبیر گفتند (و چنان صدایی از تکبیر مردم بلند شد) که گویا آسمان و در و دیوار بـا او تکبیر می گفتنـد. مردم که حضـرت رضـا علیه السـلام را بـا آن حال دیدنـد و صـدای تکبیرش را شـنیدند، چنان صـداها را بـه گریـه بلنـد کردنـد کـه شـهر مرو به لرزه درآمـد، خبر به مأمون رسـید، فضـل بن سـهل ذوالریـاستین گفت، ای امیرالمؤنین اگر علی بن موسـی الرضا علیه السـلام با این وضع به مصـلّی برود مردم شـیفته او خواهنـد شد (و ممکن است بر ما بشورند و خون ما را بریزند) پس کسـی را نزد او فرست که بازگردد. مأمون کس فرسـتاد و گفت: ما شـما را به زحمت و رنج انـداختیم و ما خوش نـداریم که سـختی و رنـج و مشـقتی به شـما برسـد شـما بازگردیـد و هر کس که همیشه با مردم نماز می خوانـده اکنون نیز نماز عیـد را خواهد خواند. حضـرت رضا علیه السـلام کفش خود را طلبیده و پوشـیده، آن گاه سوار مرکب شده و بازگشت و آن روز مردم پراکنده شدند و نماز عید مرتبی خوانده نشد.[(۲)]

ملاحظاتی پیرامون ماهیّت ولایتعهدی و شهادت حضرت رضا علیه السلام

ماهیّت ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام موضوعی است که کمتر مورد توجه مورّخان و نویسندگان قرار گرفته است. بیشتر علاقه مورّخان به وقایع نگاری و شرح رخدادهای ماجرای ولایتعهدی معطوف شده است.

بحث و اظهارنظر پیرامون علل و شـرایط پـذیرش ولایتعهـدی و فرجام آن (شـهادت حضـرت رضا علیه السـلام) غالباً با نگاهی یک جانبه و با انگیزه ای واحد و بی توجه به سایر انگیزه ها، شرایط و موقعیّتهای مختلف دیده شده است.

این نوع نگرش در بررسیهای تاریخی، مورّخ را از رسیدن به حقایق نهفته در روح

ص:۱۷۳

۱- حضرت پیاده راه می رفت و در سر هر ده قدم می ایستاد و تکبیر می گفت. شیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۸.

۲- شـیخ مفیـد، الارشاد، ۷/۲-۲۵۶؛ ملاـ باقر مجلسـی،بحارالانوار، ۱۲/۱۲۳؛ فتـال نیشـابوری، روضه الواعظین، ص۳۷۳ به بعد؛ عطاردی، مسـند الامام الرضا علیه السـلام، ۱/۹۳؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشـیعه، ص۶-۶۵۵؛ شـیخ عبّاس قمی، منتهی الآمال، ص۷-۳۲۶؛ اختیـار معرفه الرجـال، ص۴۹۱؛ رجال نجاشـی، ص۳۱۵، میرخوانـد، تاریـخ روضه الصـفا، ۳/۴۴؛ مسـعودی، اثبات الوصیه ترجمه نجفی، ص۷-۳۹۶؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب (چاپ نجف)، ۳/۹-۴۷۸.

حوادث بازداشته و او را با استنباطی سطحی و تک بعدی از حادثه ای چند جانبه، پیچیده وعمیق تنها می گذارد.

در رابطه با ماهیّت ولایتعهدی بطور کلی دو نوع نگرش در میان مورّخان و نویسندگان رواج دارد. عده ای خاستگاه مأمون را از طرح ولایتعهدی، کاملاً صادقانه یافته اند و به همین دلیل، شهادت امام رضا علیه السلام را نیز بدون دخالت مأمون و بدور از اراده او و یا آن را توطئه عبّاسیان متعصّب و مخالفان سیاسی امام رضا علیه السلام و مأمون می دانند و یا اصولاً آن را، مرگی طبیعی قلمداد می کنند. گروه دیگرخاستگاه مأمون را از مسأله ولایتعهدی، کاملاً مکارانه و سیاسی می پندارند و شهادت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را نیز توطئه از پیش طرّاحی شده ای می دانند که مأمون با ماجرای ولایتعهدی از همان ابتدا آن را ترسیم کرده بود.

منشأ اختلاف میان مورّخان، با قطع نظر از گروهی که با پیش فرضهای خوشبینانه و یا بدبینانه نسبت به مأمون خواسته اند از او چهره ای عظیم و تاریخی، حتی یک شیعی مخلص و بشدّت علاقمند به حضرت رضا علیه السلام و خاندان رسالت ترسیم کنند و یا از او تصویری کاملاً سیاه و منفور بسازند(۱)، از آنجا ناشی می شود که موقعیتهای

مختلف و تحوّلات اوضاع و انگیزه های گوناگون را در بستر حوادث نادیده انگاشته اند. در این باره بیش از این سخن خواهیم گفت، امّا آنچه بطور کلّی می توان بیش از همه در زاویه دید مورّخان نسبت به ماجرای ولایتعهدی مؤثر دانست، ماجرای شهادت حضرت رضا علیه السلام است که معمولاً با قیاس ساده ای می توان آن را کشف کرد. غالب مورّخانی که شهادت حضرت رضا علیه السلام را دسیسه ای از سوی

مأمون قلمداد کرده اند، طرح ماجرای ولایتعهدی را نیز توطئه ای حساب شده و زیرکانه از سوی مأمون برای نابودی شخصیت سیاسی مذهبی امام علیه السلام و ... قلمداد

کرده اند. دسته دیگر طرح ولایتعهدی را خاستگاه واقعی مأمون می پندارند و معتقدند که مأمون خالصانه قصد سپردن خلافت به حضرت رضا علیه السلام را داشت و

۱- یکی از دلایلی که مورّخان غربی و غیر شیعی را متقاعد ساخته که شیعیان همواره در پی فرصتی هستند تا ثابت کنند امامانی که در جنگ شهید نشده اند، توسط مخالفان و دشمنان دین مسموم شده اند از این نوع نگرشها ناشی می شود. به عنوان نمونه، ر.ک. به: اشپولر، تاریخ ایران، ۱/۹۶.

نوعاً ماجرای شهادت آن حضرت را از سوی مأمون که با قصد واگذاری خلافت در تناقض دیده اند، انکار کرده و آن را توطئه ای طراحی شده از سوی بنی عباس خشم آلود(۱) و یا مرگی طبیعی قلمداد کرده اند. طبری و مسعودی علت وفات علی بن موسی علیه السلام را مرگ ناگهانی و به خاطر افراط در خوردن انگور می دانند.(۲) یعقوبی نیز با کمی تردید بی آن که مسموم شدن امام علیه السلام را به مأمون و یا عمّال او نسبت دهد وفات حضرت را چنین توجیه می کند:

بیماری علی بن موسی الرضا علیه السلام بیش از سه روز نبود و گفته می شود علی بن هشام انار مسمومی به او خوراند و مأمون بر مرگ وی سخت بی تابی نشان داد. ابوالحسن بن ابی عباد در ادامه نقل می گوید: مأمون را دیدم که قبایی سفید در برداشت و در تشییع جنازه رضا سر برهنه میان دو قایمه نعش، پیاده می رفت و می گفت: ای ابوالحسن پس از تو، به چه کسی دلخوش باشم و سه روز نزد قبرش اقامت گزید و هر روز قرص نان و مقداری نمک برای او می آوردند و خوراکش همان

بود و در روز چهارم بازگشت.(۳)

حمداللّه مستوفی، ابن طقطقی و ابن حجر از جمله کسانی هستند که تصریح می کنند امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به فرمان مأمون زهر دادند و مسموم کردند.(۴) ابن اثیر با این که یک مورّخ سنی مذهب است هر دو نقل را ذکر کرده است، در جایی می نویسد حضرت به خاطر افراط در خوردن انگور وفات کرد و در جایی دیگر به مسموم کردن او تصریح می کند.(۵)

اربلی که از مورّخان شیعی است در کشف الغمه فی معرفه الائمه بطور کلی منکر مسموم شدن حضرت توسط مأمون می شود، منشأ استدلال وی نقلی است از

۱- امیرعلی، روح الاسلام، ص۲۸۶.

۲- جریر طبری، تاریخ طبری، ۱۳/۵۶۷۵ چاپ بیروت، ۵/۱۴۶؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/۴۴۲.

۳- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۴۷۱.

۴- حمداللّه مستوفی، تاریخ گزیده، ص۲۰۵؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۳۰۱؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب چاپ حیدرآباد، ۷/۳۸۷.

۵- ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/۲۹۳.

علی بن طاووس به شرح ذیل:

از شخصی که به او اعتماد دارم شنیدم که سیّد رضی الدّین علی بن طاووس رحمه اللّه علیه مخالف بود که مأمون حضرت رضا علیه السلام را مسموم کرده باشد، با این که او بسیار مطالعه می کرد و این مطلب را زیاد بررسی و جستجو می نمود. از چیزهایی که نظر سیّد را تقویت می کند همین است که مأمون خیلی به امام علاقه داشت و او را بر فرزندان و خویشان خود مقدّم داشته و برای ولایتعهدی انتخاب کرده بود... از آن گذشته ما قبول نداریم که اگر سوزن در انگور فرو کنند، انگور مسموم می شود. علم طب نیز این مطلب را نمی پذیرد، خدا از همه چیز با اطلاع است.(۱)

از میان تذکره نویسان معاصر که متأسفانه بی هیچ گونه سند و مأخذی(۲) ماجرای

ولایتعهدی و شهادت امام علی بن موسی علیه السلام را تحلیل کرده، جواد فاضل است وی از جمله کسانی است که عمیقاً معتقد است قصد مأمون از ولایتعهدی امام کاملاً خالصانه بوده و بشدّت منکر دست داشتن مأمون در قتل امام می شود و آن را به آل عباس نسبت می دهد و با ارائه ده دلیل که گاه فاقد ارزش تاریخی است می کوشد مأمون را از این اتّهام مبرا کند. او در جایی می گوید:

وقتی ما از عبداللّه بن مأمون یاد می کنیم نام یک شخصیت عظیم تاریخی را به زبان می آوریم... او کودک و یا دیوانه نبود که یک روز پسر عمّ عالی مقام خود، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به ولایتعهدی خویش برگزیند و روز دیگر مسمومش سازد... پس این اقدام از جانب مأمون جز از ارادت و محبّت شدید او نسبت به امام رضا مایه نمی گیرد و خیلی عجیب است که گفته شود مأمون در عین ارادت و محبّت نسبت به امام رضا کمر به قتلش بسته و خون پاکش را برخاک ریخته باشد... آیا معهذا سزاوار بود مردی مانند مأمون احمقانه شخصیت شریف وعزیز و در عین

۱- به نقل از مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۷-۲۸۶. وی در ادامه طرح این موضوع، نظریه اربلی را رد می کند.
۲- آنچه مسلّم است منشأ تحلیل این تذکره نویس استدلالی است که بعضی از جمله اربلی در کشف الغمه به نقل از ابن طاووس کرده اند و حتماً این دو مأخذ نیز به پیروی از آنچه ابن جوزی در تذکره الخواص آورده می باشد. (در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت).

حال آرام و بی سر و صدایی(؟) مانند علی بن موسی الرضا علیه السلام را جبراً به

ولایتعهدی برگزینند و بعد خائنانه زهرش بدهد... مأمون دوستان و دشمنان خود را خوب می شناخت و می دانست که اگر علویهای عربستان (؟) دسته جمعی بر ضدش نهضت کنند شخص علی بن موسی الرضا اهل این نهضتها نیست (!!!) خیلی بعید است که مردی شیعی مذهب (مأمون) بدون هیچ علت و سببی امام خود علی بن موسی الرضا را به قتل برساند و در این جنایت فظیع و فجیع هیچ هدف مادی و معنوی هم نداشته باشد... زهری که به کام امام ریخته شد در دانه های انگور دوانیده شده بود و گفته می شود که فشرده انار را با زهر درآمیخته بودند. قاتل امام علیه السلام یعنی آن کس که این جنایت را توطئه و اعمال کرد (؟) مسلماً از آل عبّاس بود. ولی بسیار بعید و حتی محال می نماید که عبداللّه مأمون مرتکب این جنایت عظیم شده باشد. (؟!)(۱)

نحوه شهادت امام آن گونه که مشهور است توسط مأمون طراحی شد. او ابتدا به امام انگور داد و حضرت بر اثر آن مسموم و بیمار شد. برخی گفته اند خود مأمون نیز بیمار شد، اما بیماری او کوتاه بود، هنگامی که امام بر اثر خوردن انگور مسموم رنجور شد، مأمون، عبداللّه بن بشیر را فرمان داد تا ناخنهای خود را بلند نگه دارد و

پیش از آن که به نزد امام رود، مقداری موم که زهرآلود بود به وی داد تا به دستانش بمالد(۲) آنگاه برای دیدار امام نزد ایشان رفت.امام در بستر بود و مأمون دستور داد سبدی انار آماده کردند و از عبداللّه بن بشیر خواست تا انار را دانه کرده و با دستانش

(که زهر آلود شده بود) آن را بفشارد و سپس اصرار کرد که امام آن را بخورد... این ماجرا با اختلاف در منابع تاریخی، تذکره ها و کتابهای مناقب آمده است.(۳)

۱- جواد فاضل، معصومین چهارده گانه علی بن موسی الرضا علیه السلام ص۱-۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۸. نقل مطلب مذکور صرفاً برای آشنایی خوانندگان با دیدگاههای برخی از تذکره های جدید است. جهت اطلاع بیشتر، ر.ک. به: احمد امین، ضحی الاسلام، ۳/۲۹۶؛ محمود صبحی، نظریه الامامه، ص۳۸۷.

۲- در برخی تواریخ به جای موم «تمر هندی» آمده است.

۳- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۸۷؛ میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ۳/۴۸ مقدّس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص۶۵۸ به بعد؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸.

به اعتقاد ما سهم عمده ای از این اختلافات بی توجهی مورّخان به تغییر شرایط و موقعیتهایی است که انگیزه واگذاری ولایتعهدی را دچار ماهیّتها و خاستگاههای مختلف کرده است. طبیعی است که هیچ گاه نمی توان با نظریه واحدی به ماجرایی متغیر نگریست. آیا خاستگاه مأمون از واگذاری خلافت و یا ولایتعهدی، کاملاً ـ صادقانه بوده است؟ و یا کاملاً مکارانه طراحی شده است؟ و اگر چنین و یا چنان بوده، چرا و چگونه می توان برخوردها و مواضع مختلف مأمون را که پاره ای از روی محبّت و علاقه هر چند در ظاهر، و پاره ای از سر تدبیر سیاسی، محافظه کارانه و منفعت طلبانه، و پاره ای از روی خشم و کینه تحلیل و یا توجیه کرد. برای پاسخ به این پرسش ابتدا باید شرایط و موقعیتهای مختلفی را که مأمون تحت تأثیر آنها به حوادث می نگریسته، ارزیابی کنیم.

بررسی چند موقعیت

موقعیّت اول: دوران بحران و طرح اندیشه اوّلیه ولایتعهدی (خلافت)

همچنان که در بحث طراح ولایتعهدی گفته شد، مأمون هنگامی تصمیم گرفت «خلافت مسلمین را به محلی که خداوند قرار داده است، بازگرداند»(1) که خود در شرایطی کاملاً بحرانی قرار داشت. سپاه و لشکریان او رو به هزیمت گذاشته بودند و هرثمه بن اعین گریخته بود. مرکز حکومت او؛ خراسان توسط صاحب السریر تهدید می شد و عیسی بن ماهان سردار سپاه محمّدبن امین به قصد دستگیری او عازم بود، تا وی را به بغداد نزد امین برد و مأمون در اندیشه پناهنده شدن به امیر کابل بود.(2)

مأمون در چنین وضعیتی تصمیم می گیرد، حکومت و خلافت را به جایگاه اصلی آن که حق اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام است بازگرداند. خاستگاه مأمون در این

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۶؛ ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/۱۹۱.

۲- ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ۱۰/۲۱۷؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۴۴۱-۴۳۶؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۲-۴۵۰؛ مسعودی، مروّج الذهب، ۲/۳۹۱؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۹۱؛ ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/۱۹۲؛ ملا محمّد باقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۲۶-۱۲۴.

زمان بنابر اعتراف و اقرار خود که «با نیّت پاک، با خدای خود عهد کردم»، صادقانه به نظر می رسد.

موقعیّت دوّم: دوران تلاطم سیاسی و نیاز به عامل توازن و تعدیل

بعد از کشته شدن محمّد امین در محرم (صفر) سال ۱۹۸ و بازگشت قدرت به مأمون، فضل بن سهل که شاهد این اعتراف بوده است، عهد و نذری که مأمون با خدای خود بسته بود، به او خاطر نشان می کند. این که فضل بن سهل با چه انگیزه ای این عهد را یادآور می شود نیاز به بررسی جداگانه ای دارد، ولی بی شک همانگونه که منابع خبر می دهند تمایل فضل بن سهل نسبت به انتقال خلافت از عباسیان به علویان قابل تأمّل است و فضل بن سهل عامل مهمّی در این

تصمیم گیری به شمار می رود.

فضل بن سهل خواست که خلافت را از عباسیان بگرداند و به علویان منتقل سازد و به مأمون گفت: در حضور من نذر کرده بودی و سوگند خورده بودی که اگر خداوند حکومت را از برادرت به تو بازگرداند ولایتعهدی را به علویان بسپاری.(۱)

بی شک مأمون در این زمان در شرایط اولیه خود، یعنی در شرایطی کاملاً بحرانی که با خدای خود عهد و پیمان بسته بود قرار نداشت، زیرا عامل تهدید کننده حیات و قدرت سیاسی او؛ محمّد امین از میان رفته بود، اگر چه سایر عوامل تهدیدکننده ای که از قبل و یا همزمان با جنگ میان او و برادرش ظهور کرده بودند همچنان پابرجا بودند مانند خیزش علویان که همچون آتش زیر خاکستر کانونهای قیام را در پهنه قلمرو غربی حکومت وی گرم می کرد با وجود این آیا در چنین شرایطی مأمون همچنان بر نیت پاک خود باقی مانده بود؟ آنچه از ظاهر رخدادها به دست می آید چنین است:

مأمون به طاهر و هرثمه نامه نوشت که مؤمن (ولیعهد سوّم) را از ولایتعهدی خلع کنند و هر دو در ماه ربیع الاول سال ۱۹۸ او را از ولایتعهدی خلع کردند.(۲)...

۱- ابوالفصل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/۱۹۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۳۴؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۶.

۲- ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ۱۰/۲۳۱. چنانچه خلع مؤمن از ولایتعهدی و تصمیم بر سپردن این مقام به حضرت رضا علیه السلام در یک سال انجام شده باشد این ماجرا در سال ۱۹۸ روی داده است در حالی که می دانیم فرستادگان مأمون برای عزیمت امام به مرو، در سال ۲۰۰ به مدینه آمدند و پیمان ولایتعهدی در رمضان ۲۰۱ منعقد گردید.

مأمون چون در خاندان بنی عباس و علویان غور کرد کسی سزاوارتر از علی بن موسی علیه السلام نیافت...(۱)

مأمون در پاسخ به فضل بن سهل می گوید: «این کار به صواب است.» و سپس تصمیم می گیرد آن عهد و پیمان را عملی کند. این یک بُعد ماجرا است ابعاد دیگر

این ماجرا را می توان از شرایطی که مأمون بعد از پیروزی با آن روبرو شد دریافت. در سال ۱۹۸ نصربن سیّار، در نواحی حلب سر به شورش برداشت و سپاه طاهر را تا «رقه» وادار به عقب نشینی کرد. حسن هرشی با شعار «الرضا من آل محمّد» در عراق خروج کرد. ابن طباطبا در سال ۱۹۹ در کوفه قیام کرد و ابوالسرایا (سری بن منصور) که از فرماندهان سپاه هرثمه بن اعین بود به او پیوست و دامنه این قیام بشدّت بالا گرفت به طوری که سایر علویان به این نهضت پیوستند و سرانجام در ایالت بصره و اهواز زیدبن موسی بن جعفر علیه السلام، در یمن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام، در فارس اسماعیل بن موسی بن جعفر، در مکه حسن بن افطس و در مدائن محمّدبن سلیمان به قدرت رسیدند و دیری نپایید که شهرهای دیگر نیز در امواج این خیزشها و شورشها سقوط کرد، مدینه (حجاز) به دست محمّدبن جعفر افتاد و احمدبن عمربن خطاب ربعی بر نصیبین و توابع آن چیره شد. در موصل سیدبن انس، در میافارقین موسی بن مبارک یشکری، در ارمنستان عبدالملك بن حجاف سلمی، در آذربایجان محمّدبن رواد ارزی، در عراق عجم (ایالت جبال ایران) ابودلف عجلی و...(۲)

۱- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/۱۹۰؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۵؛ ملا محمّدباقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۳۱.

۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۲-۴۶۰؛ ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲-۲۵۰؛ جریر طبری، تاریخ طبری چاپ تهران، ۱۳/۵۶۲۹، ۳۶۳۸، ۵۶۶۰ و (چاپ بیروت)، ۵/۱۲۳، ۱۳۷؛ مسعودی، مروّج الذهب، ۲/۲-۴۰۱، ۴۱۸، ۴۴۱، ۴۴۲؛ دینوری، اخبار الطوال، ۴۴۳-۴۳۳؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین (ترجمه رسولی محلاتی، نگاه کلی به قیام ابن طباطبا و ابوالسرایا، ص۴۹۷-۴۷۵ و ۵۴۱-۵۰۱ و سایر قیام علویان، ص۴-۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۳۵؛ ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب چاپ بمبئی، نگاه کلی به قیام ابن طباطبا، ص۱۵۲، ۲۰۵. سایر قیام علویان، ص ۸-۱۱۷، ۴-۲۰۳، ۲۰۶، ۲۴۳؛ ابن حزم، جمهره انساب العرب، ص۵۳، ۸۵؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب (چاپ نجف)، ۳/۴۷۱؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲/۱۱۵؛ زرکلی، الاعلام، ۹/۷۵ و ۵/۳۵۴.

علویان تنها منبع خطر به شمار نمی آمدند، بلکه خاندان عباسی نیز عاملی تهدیدکننده بودند. عباسیان اختلاف دیرینه ای با مأمون داشتند و متعصّبان آنان

هیچ گاه او را یک عباسی اصیل ندانسته بلکه او را تنها یک کنیززاده به حساب می آوردند. کشتن امین و چرخاندن سر او در شهر، کانونهای توطئه را در بغداد گرمتر کرد و خشم عباسیان متنفذی را که در اطراف مادر امین (زبیده) گرد آمده بودند برانگیخت.(۱)

این حوادث به همان اندازه که از اعتبار بنی عباس می کاست بر مهر و علاقه مردم نسبت به خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام می افزود، مأمون در برابر پایگاه عباسیان در بغداد، مرو را انتخاب کرده بود، اگر چه نژاد ایرانی مادرش پشتوانه ای برای او در مرو و خوارزم بود اما این امتیاز در برابر نیروی قدرتمندی که در بغداد و سایر نواحی

حکومت عباسی بر ضد او دسیسه چینی می کرد، چندان جدی به حساب نمی آمد. در چنین شرایطی مأمون بناچار حیات و بقای حکومت خود را تنها در حمایت از علویان دید، از این رو برخلاف میل عباسیان، ناگهان تغییر روش داده و بشدّت متمایل به علویان شد. اگر چه مأمون پایگاهی در میان علویان نداشت و آنها در قیام خود او را به چشم یک غاصب می نگریستند، اما مأمون کوشید تا با تغییر موضع و نشان دادن گرایش زیاد به علویان تعادل و توازن سیاسی خود را برای مدت زمانی هر چند کوتاه حفظ کند.

در چنین طوفانی که مأمون در آن گرفتار بود، نزدیکی به علی بن موسی الرضا علیه السلام تنها راه نجات و یگانه روزن امید او بود، ولی این همسویی در چنین مرحله ای از زمان توأم با تمایل نبود. اگر چه مأمون قبلاً در توبه نامه خود با اندیشه ای پاک، در

۱- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۲-۴۰۱، ۴۰۴؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۳۰۳؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۱۶۲.

این بـاره بـا خـدای خویش عهـد و پیمـان بسـته بود، امّـا بی شک در این شـرایط آن انـدیشه دگرگون شـده بود. بر این اساس عبـاراتی همچون: علاـقه شدیـد مـأمون به امـام بـاعث شـد تـا او را بر فرزنـدان و خویشان خود مقـدّم دارد و ولیعهـد خود قرار دهد،(۱) که اربلی به نقل از ابن طاووس در کشف الغمه آورده و یا ابن جوزی در

تـذکره الخواص بیـان داشـته، سـطحی و غیر محققـانه است، چرا که مـأمون در شـرایط اولیّه، خلاـفت و حیات خود را در حال نابودی می دید. اما در شـرایط نوین که خلافت و حیاتِ دوباره خود را به دست آورده بود بشدّت نیاز داشت آن را با چنگ و دندان حفظ کند و تنها پیشـنهاد خلافت و سپردن ولایتعهدی به علی بن موسـی علیه السلام این نیاز را برآورده می ساخت زیرا نزدیکی جستن به آن حضرت هم رقبای عباسی را از صحنه خارج می کرد و هم مدعیان علوی را خلع سلاح می نمود.(۲)

این موضوع را می توان از سـخنان مأمون نیز دریافت. وی در پاسـخ عـدّه ای از مخالفان ولایتعهدی علی بن موسـی الرضا علیه السـلام که او را از مخاطرات این امر آگاه می کردنـد و می گفتنـد: مبادا این شـرافت و عظمت را از خانـدان بنی عباس خارج کنی که کاری بی سابقه در میان خلفا خواهـد شـد و اگر خلافت به خاندان علی علیه السـلام منتقل شود خود و خانواده ات را نابود کرده ای می گوید: علی بن موسـی به خاطر فاصـله ای که با ما داشت مردم را به سوی خود می خواند، او را ولیعهد خود کردم تا مردم را به جانب من دعوت کند و اقرار به خلافت و زمامداری ما نماید و ...(۳)

۱- مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۲۸۶.

۲- میرخوانـد در تاریخ خود با نگاهی موشـکافانه علت انتخاب علی بن موسـی الرضا علیه السـلام، را به ولایتعهدی علاقه و یا تمایل مأمون به علویان نمی دانـد بلکه با دیـدی واقع بینانه می نویسد: در ایام خلافت مأمون از اطراف و اکناف ولایت اسـلام، علویـان خروج می کردنـد و مـأمون از این جهت پیوسـته ملول و دلتنـگ بود، سـرانجام بـا عاقلان و اصـحاب رأی در این باب مشورت کرد، رأیها بر آن قرار گرفت که یکی از اولاد امیرالمؤنین علی علیه السـلام که آراسـته به حلیه علم و زیور عمل باشد ولیعهد باید ساخت و قرعه اختیار بر امام علی بن موسـی الرضا علیه السـلام افتاد... مأمون از این جهت امام رضا علیه السـلام را برگزیـد که عباسـیان بداننـد پس از مرگ او خلافت به دست علویان است... میرخوانـد، تاریخ روضه الصـفا، ۳/۳-۴۲، ۸-۴۷، ۴۵۸.

۳- ملا محمّدباقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۲-۱۷۱.

موقعیت سوّم: ناکامی در هدف و بازگشت به مواضع نیاکان (شهادت امام رضا علیه السلام)

هـدف مأمون از واگذاری ولایتعهدی به علی بن موسـی الرضا علیه السـلام کاملاً روشن بود. او علاوه بر مأیوس کردن دسیسـه چینان بغداد که سرگرم کودتایی بر ضد وی

بودند، قیامهای علوی را آرام ساخت و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را بلاگردان

قرار داد تا خود را از مخاطرات دشـمنانش مصون نگه دارد. ولایتعهدی علی بن موسـی الرضا علیه السـلام در شرایطی که اقبال مردمی از بنی عبـاس فروکش کرده بـود و خـود نیز آهنـگ جـدایی از پیکره خانـدان عباسـی نـواخته بـود بیش از یـک عـامل بازدارنـده برای مـأمون کـارایی داشت. مأمون در زیر لوای اقتـدار معنوی امام به خود و حکومتش مشـروعیت می بخشـید. این اعتبار علاوه بر اسـتحکام پایه های حکومت مأمون ضـعف هویّتی او را که ناشـی از بی اصالتی خانـدان مادری اش بود، جبران می کرد. آنچه منـابع، دربـاره گرایش و اظهـار علاقه مأمون به خانـدان علی بن ابی اطالب بیان کرده انـد بـدون در نظر داشـتن موقعیتهـایی که مـأمون در آن قرار داشت و بی تـوجه به نیازمنـدی او برای رسـیدن به شـرایط مطلوب، جوینـدگان حوادث این برهه از تاریـخ سیاسـی اسـلام را دچار نوعی تناقض می کنـد. پرواضـح است که محور این تناقض را در پذیرش ولایتعهدی از سوی علی بن موسـی الرضا علیه السـلام نباید جست بلکه آن را باید در شخصـیّت مأمون یافت او سیاستکاری مکار بود و خود را فرهیخته ای وانمود می کرد که هدفی جز خدمت به خاندان علی بن ابی طالب و جبران ستمهایی که نیاکانش بر این خاندان روا داشته اند ندارد.(۱)

مسـلماً، پرهیزکاری او در نوجوانی نسـبت به امین و سایر خلفای سلفش و اوقاتی که مأمون صرف فراگیری علوم می کرد و نیز سایر جنبه های فردی او که نوعی تقدس

ص:۱۸۳

۱- ابن جوزی و اربلی از جمله مورّخـانی هسـتند که تحت تـأثیر این ظاهر قرار گرفته انـد و بی آن که در پی تحلیل همه جانبه ای برآینـد راه سـاده نگرانه ای نه خائنانه آن طور که بعضـی به آنها نسـبت داده انـد را برگزیـده انـد و علاقه ظاهری مأمون به حضـرت رضا علیه السلام و انتخاب ایشان به ولایتعهدی و نیز شیون و زاری کردن وی در مراسم تشییع امام علیه السلام مانع از آن شـده که نقش مـأمون در شـهادت امـام علیه السـلام درست مـورد توجه قرار گیرد و در نـتیجه این نوع نگرش چهره واقعی مأمون و ماهیّت ولایتعهدی از نگاه آنها دور مانده است. بررسی کنید: ابن جوزی، تذکره الخواص به ضمیمه مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص۳۵۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۷-۲۸۶.

و تعالی به او بخشیده بود از عواملی است که این چهره مأمون را قوّت می بخشد و

این خصلتها در تحلیل و بررسیهای تاریخی، مورّخان را به یک سونگری کشانده و آنها را از شناخت چهره واقعی مأمون بازداشته است. با انتخاب امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به ولایتعهدی، مأمون به اهداف عمده خود دست یافت. این عامل سوّم اگر چه توانسته بود در کوتاه مدت رقبای عباسی را از صحنه خارج کند و مدعیان علوی را از خلع سلاح نماید، اما خود شرایط دیگری را فراهم آورد که عملاً مأمون را در ازای امتیازهای کوتاه مدت با شکست های اساسی روبرو ساخت. در واقع ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام برای مأمون یک شمشیر دودم بود که دم آشکار آن در راستای اهداف مأمون قرار داشت (آن چنان که او محاسبه کرده بود) اما دم پنهان آن در مسیری بود که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آن را هدایت و رهبری می کرد (بی آن که امام علیه السلام خواسته باشد با پذیرش ولایتعهدی این موضع را اتّخاذ کند، بلکه بعد از پذیرش تحمیلی ولایتعهدی، همچنان که از قبل مواضع خود را درباره ولایتعهدی اعلام کرده بود، این سیاست را نیز بعداً ادامه داد). هدف امام علی بن موسی الرضا علیه السلام همواره اثبات حقانیت ولایت و امامت خاندانش بود آن چنان که در طول مسیر سفرش از مدینه به مرو شاهدش بودیم. حادثه نیشابور و حدیث سلسله الذهب و همچنین دست نوشته و بیانیه افشاگرانه امام در پشت عهدنامه ولایتعهدی از جمله صریحترین مواضعی است که امام علیه السلام اتّخاذ کرد.

اهداف امام نه تنها شاهرگ حیاتی مأمون را می زد، بلکه ریشه های بنیادین حیات سیاسی حکومتی بنی عباس را یک جا قطع می کرد.

پرواضح است که مخالفت عباسیان متعصّب بیجا نبود، آنها یا از سر تعصّبی که داشتند و یا براساس تحلیلهای حساب شده به این واقعیت پی برده بودند که ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام یک خطر کاملاً جدّی است و حتی بعضی از آنها تا پای جان برای اثبات این واقعیت با مأمون جدال کردند(۱) و بی جهت نبود که خاندان عباسی برای حفظ بقای خود با ابراهیم بن مهدی دست بیعت دادند(۲)

۱- عیسی بن یزید جلودی، علی بن ابی عمران و ابویونس از این دسته بودند.

۲- بازماندگان محمّد امین و در رأس آنها زبیده، خاندان رشید و عبّاسیان بغداد از این دسته بودند.

و گروهی نیز در دارالخلافه مأمون با ابراز اعتراض و مخالفت کوشیدند مأمون را از این خطر آگاه کنند.(۱) مأمون در موقعیتی قرار داشت که این تهدید را علی رغم کیاستش احساس نمی کرد، چرا که او دم پنهان شمشیری را که به دست گرفته بود نمی دید و بیشترین توجه او در آن زمان به دم آشکار آن معطوف شده بود و با همه قوا قصد داشت بر پیکره عبّاسیان بغداد که همواره او را حقیر می شمردند زخم بزند و عقده های روحی و روانی خود را التیام بخشد و از سویی خود را از آسیب علویان دراما نگاه دارد. این عوامل یعنی انتقام و ایمنی به گونه ای کام او را شیرین ساخته

بود که تلخی و سوزش زخمهای تیغ پنهان را احساس نمی کرد. اما هنگامی که طعم آن شیرینی پایان پذیرفت جلوه های تلخی تیغ پنهان، ظاهر شد و مأمون دریافت که ولایتعهدی عملاً نه تنها سپری بلاگیر نبوده، بلکه به عاملی برای نفوذ شخصیّت علمی و معنوی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در جامعه و حتی در میان مخالفان مذهبی و سایر ادیان و فرق اسلامی در مناظراتی که عمدتاً از سوی مأمون برگزار می گردید(۲) تبدیل شده است، تا جایی که این نفوذ در میان پیکره حکومت او نیز به چشم می خورد. از سوی دیگر مأمون با ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پلهای پشت سر خود را ویران کرد و زمانی که از حوادث بغداد آگاه شد و دانست که سیاستهای جاه طلبانه فضل بن سهل و برادرش که از بغداد تصویری آرام و مطیع ترسیم کرده بودند، دروغین است چاره ای جز بازگشت از مواضع اولیّه برای خود ندید، اما لازم بود این بازگشت تدریجی باشد، چرا که او می خواست همان طور که

در آغاز بتدریج عَلَم گرایش به علویان را بالا برده بود، آن را به تدریج پایین آورد.

بنابراین ابتدا فضل بن سهل را در حمام سرخس تیغ زد و از بیم افشای سیاست

۱- عباسیانی که در مرو با ایجاد سؤال و اظهار مخالفتهای غیرمستقیم می کوشیدند مأمون را متوجه خطای خود کنند از این دسته بودند، برای نمونه رجوع کنید به ماجرای دعای باران و نماز عید فطر.
۲- جهت اطلاع از چگونگی برپایی مناظرات و همچنین مضامین آنها. ر.ک. به: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۴۸-۴۲۷ ، ۷-۴۷۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۲۶۰-۲۳۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/۲۵۱؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص۳۲۶، ۳۴۱-۳۲۹؛ مقدّس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص۶۵۳.

خود نسبت به فضل بن سهل و برادرش که منشأ قدرت سیاسی و نظامی بودند مجریان طرح قتل فضل بن سهل را که به قول طبری چهار تن از عاملان و خدم و حشم خود او بودند، گردن زد.(۱)

شرایط روحی مأمون بی شک در این زمان به یک شکست خورده ای می ماند که می پنداشت فاتحانه از میدان بازگشته است و در افق آرزوهایش سرابی یافته بود به وسعت قلمرو غربی حکومتش و در پشت سرش سایه هولناکی از اقتدار علویان که هم اینک خراسان (ایران) را پایگاه خود قرار داده بودند. او عمیقاً دریافته بود که تاکنون بر روی طنابی بازی می کرده که یک سرش در خراسان و سر دیگرش در بغداد گره خورده بود و برای رسیدن به هر کدام باید دیگری را قطع کند. بریدن از بغداد (عبّاسیان) او را به سمت علویان می کشاند؛ کسانی که هیچ گاه مشروعیت او را پذیرا نبودند، به خصوص زمانی که خود نیز بناچار لب به اعتراف و حقانیت خاندان علی علیه السلام گشوده بود.

در این شرایط مأمون بغداد را انتخاب کرد. او برای بازگشت از موضع گذشته خود، باید مانعی را که بر سر روابطش با بغداد ایجاد کرده بود از میان بردارد و آن ماجرای ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام بود.

در این کار هیچ چاره ای جز توسّل به شیوه نیاکان خود نداشت، او با طرح توطئه قتل پنهانی امام طی یک حادثه ای بظاهر طبیعی، امام را به شهادت رساند. طرّاحی ماجرای شهادت امام علیه السلام به گونه ای ماهرانه بود که حتی تا امروز بسیاری از مورّخان برای پیدا کردن ردّ پای او ناموفق مانده اند. مأمون با شرکت در مراسم تشییع جنازه آن حضرت و مجالس سوگواری که خود ترتیب داده بود(۲) بسیاری از سوءظنهای

احتمالی را خنثی کرد. این اقدامات، آغاز راه تازه ای بود که مأمون بعد از شهادت امام رضا علیه السلام در آن گام می زد، وی سرانجام آخرین حلقه اتّصالش به علویان را که لباس سبز بود گشود و با بیرون کردن آن از تن برای همیشه لباس سیاه پوشید.(۳)

۱- طبری، تاریخ طبری، ۱۱/۱۰۲۷؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ۳/۴۷۸؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص۲۰۷؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ۶/۴۴۳.

۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۴۷۱.

۳- ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/۳۰۳.

یادداشتها

اشاره

مسیر راه مکّه تا قادسیه

مسیر راه مکّه تا بصره

مسیر راه قادسیه (کوفه) تا بصره

راه مکّه تا کوفه (قادسیه)

متن کامل عهدنامه ولایتعهدی

ص:۱۸۷

مسیر راه مکّه تا قادسیه (کوفه) به نقل از الاعلاق النفیسه

۳۸- از مکّه تا بستان بنی عامر ۲۲ میل که منزلگاهی است پرجمعیت و دارای استراحتگاهی است شبانه که «غمره ذی کنده» (Ghamr Dhikinde) نام دارد.

۳۹- از بستان بنی عامر تا «ذات عرق» (Zatoerqh) ۲۲ میل است.

این محل میقات مردم عراق است و منزلگاهی است پرجمعیت و پردرخت با آب بسیار و دارای استراحتگاه شبانه به نام «اوطاس» (Autas).

۴۰- از ذات عرق تا «غمره» (Ghamra) ۳۶ میل است. منزلگاهی سبز و خرّم و با آب بسیار که از برکه و چاهها تأمین می شود.

۴۱- از غمره تا «مسلح» (Moslah) ۱۸ میل است.

۴۲- از مسلح تا «افیعیه» (Ufaiiya) ۲۸ میل. منزلگاهی است آباد و پرآب و منزلگاه شبانه آن «کیرانه» (Kiaraneh) نام دارد.

۴۳- از افیعیه تا «معدن بنی سلیم» (Banisulaim) ۳۲ میل است. این محل از روستاهای قدیمی است، منزلگاهی است پرجمعیت و اعراب بنی سلیم در آن جا ساکنند.

۴۴- از بنی سلیم تا «عمق» (Umagh) ۱۹ میل است و استراحتگاهی شبانه به نام «سنجه» (Sandja) دارد.

۴۵- از عمق تا «سلیله» (Salila) ۲۱ میل است. این محل دارای استراحتگاهی به نمام «کنابین» (Kunabain) است.

۴۶- از سلیله تا «ربذه» (Rabaza) ۲۶ میل است. خانه و قبر ابوذر غفاری در ربذه است و در آن جا مسجد جامعی وجود دارد. استراحتگاه شبانه آن «اورعه» نام دارد که در ۱۴ میلی آن است.

۴۷- از ربذه تا «مغیثه الماوان» (Mughisatel-Mawan) ۲۴ میل است. در این مکان آب شربشان از برکه ها و چاههاست، ولی اندک است. منزلگاه شبانه آن «سمط» است که در ۱۶ میلی آن قرار دارد.

۴۸- از مغیثه الماوان تا «معدن نقره»(۱) ۳۴ میل است.

۱- Naqra . مسیر راه معدن نقره به مدینه به شرح ذیل است. از معدن نقره به محدث(Muhdath) که استراحتگاه شبانه است به فاصله ۱۰ میل و از محدث به عسیله (Usaila) ۲۸ میل است و از عسیله تا حصین (Husain) راه ادامه می یابد به

مسافت ۱۳ میـل و از آن جا به مکحولین (Makhulin) و از مکحولین به سوی بطن النخیـل (Batn-Nakhil) می روند. از بطن النخیل تا سقره (۱۵ (Saqara میل و از آن جا تا طرف (۷ (Tarf میل است و از طرف تا رکابیه (۱۵ (Rikabiya میل و از آن جا تا مدینه ۱۰ میل راه است. ر.ک. به» الاعلاق النفیسه، ۷۰-۲۰۶.

۴۹- معدن نقره تا «حاجر» (Hadjar) ۳۴ میل است. منزلگاهی خرّم که آن را ابودلف قاسم بن عیسی ساخته است و استراحتگاه شبانه آن عباسیه است.

۵۰- از حاجر تا «سمیراء» (Samira) ۳۴ میل است. منزلگاهی سبز و خرّم که در آن اعراب بدوی ساکنند. آب آشامیدنی آنها از چاهها و برکه هاست و منزلگاه شبانه آن «محیمه» (Mahmiya) است.

۵۱- از سمیراء تا «توز» (Tuz) ۲۰ میل است. و آن منزلگاهی است که در آن اعراب

بنی اسد ساکنند. استراحتگاه شبانه آن «قرنتین» (Qurnatain) است که در ۱۷ میلی آن قرار دارد.

۵۲- «فید» (Faid) منزلگاهی است بعد از توز دارای قنات که با آب آن زراعت می شود و محل پرجمعیتی است و (راهدار) در آن سکونت دارد، در آن جا مسجد جامعی وجود دارد و این منزلگاه در نیمه راه و جایگاه قبیله طَیّ است، استراحتگاه شبانه آن «قرائن» (Qarain) نام دارد با ۲۰ میل فاصله.

۵۳- از فید تا «الاجفر» (Aladjfur) ۳۶ میل است. و آن منزلگاهی است که اعراب بدوی در آن چادر زده اند و آب شربشان از برکه و چاههاست و در آن جا، گل سفید وجود دارد که برای شستشو و نظافت به بغداد می آورند و منزلگاه شبانه آن «اغر» (Agharr) است.

۵۴- از الاجفر تا «خزیمیه» (Khuzaimiya) ۲۴ میل است. این منزلگاه در ابتدا زرود نامیده می شد و چون خزیمه بن خازم در آن جا برکه ها و رودهایی برای آب چاههای آن ایجاد کرد و به وسیله شتران از آنها آب می کشید به این نام خوانده شده است. گاهی اتّفاق می افتد که در برکه های آن آبی نیست، اما آب در نزدیکی آن در محله بنی تمیم که خود جایی پوشیده از رمل (ریگ) قرمز است یافت

ص:۱۸۹

می شود، استراحتگاه شبانه آن «عین» است که در ۱۴ میلی آن قرار دارد.

۵۵- از خزیمیه تـا «ثعلبیه» (Thaalbiya) ۳۲ میـل است. این منزلگـاه شـهری است که دارای بـارو و چنـدین گرمابه و بازار است، این شـهر در ثلث راه مکّه واقع شده (نسبت به راه بغداد تا مکّه و دارای مسجد جامع و منبر است. آب آشامیدنی آنها از برکه هاست و استراحتگاه شبانه آن «مهلبیه» (Muhallabiya) نام دارد.

۵۶- از ثعلبیه تـا «بطـانیه» (Bataniya) ۲۹ میـل اسـت. قبر «العبـادی» در ایـن منزلگـاه قرار دارد و آب شـربش از برکـه، و استراحتگاه شبانه آن «بدرین» است.

۵۷- از بطانیه تا «شـقوق» (Shuquq) ۲۹ میل است و آن منزلگاهی است که گروهی از اعراب بـدوی در آن آمـد و شـد می کننـد، آب آشامیدنی آنها از برکه هاست و استراحتگاه شـبانه آن «تنانیر» (Tananir) نامیـده می شود و در ۱۴ میلی آن واقع است.

۵۸- از شقوق تا «زباله» (Zabala) ۲۱ میل است. زباله قریه ای است آباد دارای بازارها و آب فراوان. این قریه چون در زمین پست وادی قرار دارد زمسـتان و تابسـتان دارای آب است. استراحتگاه شـبانه آن «جریسی» (Djuraisi) است که در ۱۴ میلی آن واقع شده است.

۵۹- از زبـاله تـا «قاع» (Qaa) ۲۴ میـل است. این منزلگـاهی است تنـگ که چاههـایی بـا آبی انـدك دارد و استراحتگـاه آن «جلحاء» (Djalha) است.

۶۰- از قاع تا «عقبه» (Aqaba) ۲۴ میـل است. منزلگاهی است با چاهها و برکه ها، و در واقع گردنه ای بوده که آن را هموار کرده اند. استراحتگاه شبانه آن «سما» در ۱۴ میلی آن واقع شده است.

۶۱- از عقبه تا «واقصه» (Waqisa) ۲۹ میل است و این منزلگاه دارای ساکنان زیاد و

نیز خـانه ها و کاخهایی است. آب شـرب آن از برکه ها و چشـمه ها تأمین می شود و استراحتگاه شـبانه آن «طرف» (Taraf) است که در ۱۴ میلی آن قرار دارد.

۶۲- از واقصه تا «قرعاء» (Qara) ۲۴ میل است و آن منزلگاهی است با مسجدی به

نام «سعد» و چشمه های آب، و استراحتگاه شبانه آن در ۱۴ میلی قرار دارد.

۶۳- از قرعـاء تا «مغیثه» (Mughitha) ۳۲ میل است. این منزلگاه کاروانسـرایی است دارای چندین برکه و استراحتگاه شـبانه آن «وادی السباع» است که در ۱۵ میلی

آن واقع شده است.

۶۴- از مغیثه تا «قادسیه» ۳۰ میل است. در ۶ میلی قادسیه منطقه ای است به نام «عـذیب» که اردوگاه و محل زنـدگی ایرانیان بوده و بر سر راه بیابانی قرار دارد، میان «عذیب» و «قادسیه» دو دیوار متّصل به هم وجود دارد که در اطراف آنها نخلستانی قرار گرفته، کسانی که از این جا به بغداد می روند از عـذیب به سوی صحرایی خارج می شونـد... و از قادسیه تا کوفه ۱۵ میل است.(۱)

مسیر راه مکّه تا بصره

برابر شرح ابن رسته مسیر راه مکّه تا بصره ۲۵ مرحله است که جمعاً ۷۰۰ میل است به شرح ذیل:

۶۵- مکّه تا «بستان بنی عامر» ۲۴ میل.

۶۶- بستان بنی عامر تا «ذات عرق» ۲۲ میل.

۶۷- از ذات عرق تا «مران» (Marran) ۲۷ میل.

۶۸- از مران تا «شبیگه» ۳۰ میل.

۶۹- از شبیگه تا «وطاس».

۷۰- وطاس تا «وجره» (Wadjra).

۷۱- وجره تا «شبیگه» (Shabaika).

۷۲- از شبیگه تا «قبا» (Ghoba) ۲۷ میل.

۷۳- از قبا تا «دفینه» (Dafina) ۲۷ میل.

۷۴- از دفینه تا «فلجه» (Faldja) ۲۰۶ میل.

۷۵- از فلجه تا «جدیله» (Djadila) ۳۵ میل.

۷۶- از جدیله تا «ضریه» (Dhariya) ۳۲ میل.

۷۷- از ضریه تا «طخثه» (Takhtha) ۲۸ میل.

۷۸- از طخثه تا «امره» (Amra) ۲۶ میل.

۷۹- امره تا «رامه» (Rama).

۱- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۱۱-۲۰۴. تطبیق شود با راه بغداد به مکّه. ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۰۷-۲۰۴. و راه معدن نقره تا مکّه از طریق جاده کاروان رو. ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۱۰-۲۰۸.

۸۰- از رامه تا «قریتین» (Qoraitain) ۲۷ میل.

۸۱- از قریتین تا «عوسجه» (Ousadja) ۲۲ میل.

۸۲- از عوسجه تا «نباج» (Nobadj) ۱۹ میل.

۸۳- از نباج تا «سمینه» (Samina) ۲۳ میل.

۸۴- از سمینه تا «ینسوعه» (Yansue) ۲۹ میل.

۸۵- از ینسوعه تا «ذات العشر» (Zatolashr) ۲۳ میل.

۸۶- از ذات العشر تا «مأویه» (Mawiya) ۲۹ میل.

۸۷- از مأویه تا «حفر ابی موسی» ۳۲ میل.

۸۸- از حفر ابی موسی تا «خرجا» (Kharadja) ۲۶ میل.

۸۹- از خرجا تا «شجی» (Shadji) ۲۳ میل.

۹۰- از شجی تا «رحیل» (Rahail) ۲۹ میل.

۹۱- از رحیل تا «حفیر» (Hofair) ۲۸ میل.

۹۲- از حفیر تا «منجشانیه» (Manjeshania) ۱۰ میل.

۹۳- از منجشانیه تا «بصره» ۸ میل.(۱)

مسیر راه قادسیه (کوفه) تا بصره

بنابر نقل ابن رسته از کوفه به سوی «قرعاء» می روند و در آنجا مسجد سعد است. در واقع اگر بخواهیم از قادسیه که در مسیر راه قرعاء قرار دارد حرکت کنیم باید از قادسیه به فاصله ۳۰ میل راه بپیماییم تا به «مغیثه» برسیم و از آن جا به فاصله

۳۲ میل وارد قرعاء می شویم و بدین سان راه ادامه می یابد:

۹۴- از قرعاء به سوی مسجد سعد، (۱۴ میلی قرعاء).

۹۵- از مسجد سعد به «ماروق» (Maroq).

۹۶- از ماروق به «قلع» (Qala).

۹۷- از قلع به «سلمستان» (Salmistan).

۹۸- از سلمستان به «اقر» (Uqur).

۹۹- از اقر به «اخادید» (Akhadid).

ص:۱۹۲

۱- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۱۱-۲۱۰.

۱۰۰- از اخادید به «عین صید». (Ainsaid).

۱۰۱- از عین صید به «عین جمل» (Ainjjamal).

۱۰۲- و از عین جمل به «بصره».(۱)

راه مکه تا کوفه (قادسیه) به نقل از البلدان

یعقوبی در کتاب البلـدان، منزلهای کوفه تا مـدینه، و از مـدینه تا مکّه را شـرح می دهـد که عکس این مسـیر، خط سیر مکه تا کوفه (قادسیه) است.

اول منازل «قادسیه» است.

۱۰۳- مغیثه (Mughitha).

۱۰۴- قرعاء (Qara).

۱۰۵- واقصه (Waqesa).

۱۰۶- عقبه (Aqaba).

۱۰۷- قاع (Qaa).

۱۰۸- زباله (Zabala).

۱۰۹- شقوق (Shaghoogh).

۱۱۰- بطان (Batan). (و آن جا قبر عبادی است، و این چهار محل دیار بنی اسد است).

۱۱۱- ثعلبیه (Thalabiya).

۱۱۲- زرود.

۱۱۳- اجفر (Adjfar).

۱۱۴- فید (Faid). (همان شهری است که عاملان راه مکّه در آن منزل دارند و این شهر در پایین کوه معروف سلمی است).

۱۱۵- توز.

۱۱۶- سمیراء.

۱- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۲۱۰. همچنان که ملاحظه می شود در مسیر راه قادسیه به بصره برخلاف آنچه صاحب مسند الامام الرضا علیه السلام نقل کرده، روستای «نباج» واقع نشده است. «نباج» در ۱۰ منزلی بصره به سمت مکّه واقع شده است.

۱۱۷- حاجر، (اهالی آن، دو قبیله قیس و بیشترشان بنی عبس اند).

۱۱۸- نقره (معدن نقره).

۱۱۹- (هر کس قصد مدینه رسول خدا داشته باشد از همین جا به طرف بطن نخل برمی گردد) و هر کس آهنگ مکّه کند به «مغیثه الماوان» رود.

۱۲۰- ربذه، (Rabaza).

۱۲۱- سلیله (Salila).

۱۲۲- عمق (Umaqh).

۱۲۳- معدن بنی سلیم (Bani Salim).

۱۲۴- افیعیه (Ufaiiya) .

۱۲۵- مسلح (Moslah).

۱۲۶- غمره (Ghamra) و از آنجا برای حج محرم می شوند.

۱۲۷- ذات العرق (Zatolerqh).

۱۲۸- بستان ابن عامر (Ibn Amer).

۱۲۹- مکّه.(۱) (Mecca).

متن کامل عهدنامه ولایتعهدی

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه می نویسد: در سال ۶۷۰ ق یکی از کارگزاران مشهد مقدّس امام رضا علیه السلام نزد من آمد و عهدنامه مأمون را که با خط خود نوشته بود و در آن خطّ حضرت رضا علیه السلام نیز دیده می شد با خود آورد. متن عهدنامه به شرح ذیل است:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه ای است که عبداللّه (مأمون) بن هارون الرشید امیرالمؤنین برای ولیعهد خود علی بن موسی بن جعفر علیه السلام نوشته است. امّا بعد، خداوند عزّوجلّ اسلام را دین خود اختیار کرد و از میان بندگان خود پیامبرانی را برگزید، اینان مردم را به سوی خداوند راهنما شده و نخستین آنها به آخرین فرد مژده داد و

۱- یعقوبی، البلدان ترجمه دکتر محمّد ابراهیم آیتی، ص۹۱-۹۰، و همچنین ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص۹-۲۰۸.

آخرین پیامبران نخستین آنان را تصدیق کرد.

بعثت پیامبران همچنان ادامه داشت تا آنگاه که نوبت پیامبری به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید. آن حضرت هنگامی به پیامبری برگزیده شد که علم و دانش کهنه و ارتباط وحی قطع و آمد و شد پیامبران و سفیران پروردگار بریده و قیامت نزدیک شده بود. خداوند متعال او را شاهد پیامبران و سرور آنان قرار داد و کتاب عزیز خود را که همه حق و حقیقت است و هرگز باطل به آن راه ندارد، بر او نازل فرمود. در قرآن کریم از حلال و حرام و عذاب و عقاب و تحذیر و انذار و امر و نهی سخن گفت، تا حجت بالغه خود را بر مردم تمام کرد و پس از این هر کس طریق حق را انتخاب کند از روی برهان چنین کرده و هر که ضلالت پیشه کند آن نیز از روی برهان باشد. رسول کرم صلی الله علیه و آله رسالت خداوند را به مردم ابلاغ کرد و جامعه را با سخنان حکیمانه و پندهای نیکو به راه حق دعوت فرمود و با برخوردی پسندیده مردم را با خدا آشنا کرد. پس از موعظه با جنگ و جهاد، دین خدا را ترویج کرد، تا آنگاه که پروردگار او را به سوی خود

فراخواند و نزد خود جای داد.

هنگامی که دوران نبوت به سر آمد و وحی به پایان رسید، خداوند نظام امور مسلمین و پایداری دین را در خلافت قرار داد.

عزّت دین و قیام به حقوق خداوند و حفظ آداب و شریعت و حدود و سنن دین مقدّس اسلام و جهاد با دشمنان و کفار، تنها در پرتوی خلافت و امامت ممکن است، پس خلفا باید از خداوند اطاعت کنند و در نگهداری آن چه به آنان سپرده شده تلاش نمایند و در حفظ آثار دین بکوشند و حقوق بندگان خدا را حفظ کنند. مسلمانان نیز باید از خلفای خود پیروی نمایند و با آنان مساعدت و معاونت داشته باشند.

خلفا راهها را امن و موجبات آسایش مردم را فراهم می سازند و از خونریزی و قتل و غارت جلوگیری می کنند و وحدت را در جامعه اسلامی پدید می آورند، در صورتی که اگر خلیفه ای نباشد وحدت جامعه متلاشی شده و اختلاف کلمه در میان مردم پدید می آید.

اگر مسلمانان خلیفه نداشته باشند مقهور و دشمنان بر آنها مسلط می شوند و در نتیجه از هم پراکنده شده و زیان دنیا و آخرت را خواهند دید.

اکنون کسی که در روی زمین خلیفه شده و امین خلق خدا قرار گرفته، باید در راه خداوند جان خود را به مشقّت اندازد و برای رضایت و اطاعت از وی ایثار نماید، باید خود را برای پاسخ به خداوند آماده سازد و با عدل و داد در میان جامعه ای که حکومت می کند رفتار نماید. پروردگار به بنده و پیامبرش داود علیه السلام می فرماید: ای داود و ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، بین مردم به حق حکم کن و از خواسته ها پیروی نکن که تو را از راه خدا بازمی دارد، و کسانی که راه خداوند را گم کنند، برای آنها عذاب دردناکی آماده است، زیرا این گونه مردم حساب روز قیامت را فراموش کرده اند. خداوند متعال می فرماید: ای محمّد به پروردگارت سوگند از این مردم از آنچه انجام داده اند خواهیم پرسید.

اهل تسنّن نقل کرده اند که عمربن خطاب گفت: می ترسم خداوند از بچه شتری که در کنار فرات تلف شود از من بازخواست کند.

به خداوند سوگند کسی که مسؤل اعمال خود بوده در کارهایی که بین او و خدایش انجام گرفته در خطری عظیم است تا چه رسد به آن کس که مسؤل جامعه بوده و امور امت و مملکت را در اختیار داشته است. ما اینک به خداوند پناه می بریم و از او توفیق و عصمت می خواهیم و از پروردگار هدایت و راهنمایی و رسیدن به رضوان و رستگاری را خواستاریم.

بیناترین فرد امت و ناصحترین آنها در میان بندگان کسی است که به طاعت خداوند مشغول و کتاب او را در نظر داشته باشد و به سنّت رسول صلی الله علیه و آله عمل کند و در مدت عمرش همواره خداوند را در نظر بگیرد.

خلیفه مسلمین باید در نظریه خود همواره کوشش داشته باشد و از روی بصیرت و دقت به امور جاریه بنگرد و در مورد ولیعهد خود دقت کند و بداند که برای امامت مسلمانان چه شخصی را برمی گزیند. او باید

شخصی را برای خلافت انتخاب کند که بتواند جامعه اسلامی و وحدت آن را حفظ کند و از خونریزی جلوگیری و اختلافات آنها را برطرف سازد و آنان را از شیطان و مکر او ایمن نگهدارد. خداوند عزّوجلّ ولایتعهدی را بعد از خلافت، کمال اسلام قرار داده و آن را موجب عزّت و صلاح امّت دانسته است و به خلافا امر فرموده تا کسی را که شایسته ولایتعهدی است انتخاب کنند و با اختیار ولیعهد، نعمتها فراوان و عافیت همه جا را فرا می گیرد. خداوند به وسیله او مکر دشمنان و کبر مخالفان را از بین می برد و تفرقه را به وحدت تبدیل می کند. امیرالمؤنین مأمون از روزی که خلافت به او منتقل شده عظمت و بزرگی و سختی این مقام را دریافته و دانسته است که خلافت دشواریها و مسؤلیتهایی در بر دارد. واجب است بر کسی که بر کرسی خلافت تکیه زده همواره طاعت و فرمانبرداری پروردگار را در پیش گیرد و مراقب اوضاع و احوال مسلمانان

باشد.

مأمون بدن خود را به سختی انداخت، شبها خواب در دیدگانش راه نیافت و همواره متفکّر بود تا موجبات عزّت دین و سرکوبی مشرکین را فراهم سازد و امّت را به سوی صلاح و شایستگی کشانَد و عدل و داد را در اجتماع اسلامی پدید آورد و احکام قرآن مجید و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زنده نگاه دارد و عوامل رفاه و آسایش را در جامعه فراهم کند و مردم را با اندرز و نصیحت و راهنمایی، با خداوند آشنا سازد و خداوند را از خود راضی نماید.

مأمون تصمیم گرفته است که پس از خود کسی را برای خلافت انتخاب کند که دارای قدرت باشد و موجبات آسایش ملّت را فراهم کند و در دین خود ورع و تقوا داشته باشد. جانشین او باید به اوامر خداوند عمل کند و در تمام شب و روز همواره خداوند را در نظر بگیرد و موجبات خشنودی پروردگار را در خدمت به خلق و به کار بستن احکام قرآن فراهم سازد.

مأمون در میان اولاد عباس و علی بن ابی طالب مطالعه و تحقیق کرد

تا مرد شایسته ای را به عنوان ولایتعهدی برگزینند و آن را که از هر جهت به امور مذهبی و علمی علاقمند باشد اختیار کند و در این باره بسیار کوشش کرد و همه خاندان خود را مورد بررسی قرار داد تا فرد موردنظر را پیدا کند و حال او را معاینه و مورد تحقیق قرار دهد و نیّات او را درک نماید.

پس از مدتی تحقیق و طلب خیر از خداوند و کوششی که در این باره انجام گرفت، بهترین و شریفترین و داناترین در دو خاندان عباسی و علوی، علی بن موسی بن جعفر بن محمّدبن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود که برای ولایتعهدی در نظر گرفته شد. علی بن موسی علیه السلام کسی است که همه زبانها به فضل او گویا هستند و همه مردم در لیاقت او اتّفاق نظر دارند و او را سزاوار این مقام می دانند. مأمون خود او را بخوبی می شناسد از هنگام کودکی و جوانی تا اکنون که مردی کامل است، اینک او را به عنوان ولیعهد خود انتخاب کرده و برای او از مردم بیعت گرفته تا پس از او خلیفه مسلمین باشد با این اطمینان که خداوند به این انتخاب راضی است، زیرا خداوند می داند که مأمون برای رضای او، علی بن موسی علیه السلام را به ولایتعهدی برگزیده است. مأمون برای پیشرفت اسلام و مسلمین و سلامت جامعه و ثبات و دوام حق و اتمام حجّت، او را اختیار کرده و امیدوار است خداوند او را در روز قیامت که همه مردم در پیشگاهش حاضر می شوند، نجات دهد و از اهوال و وحشتهای آن روز برهاند.

مأمون فرزندان و خویشان و اصحاب و یاران و کارگزاران و کارمندان خود را امر کرد با او بیعت کنند تا بدانند که وی برای فرمانبرداری از خداوند از حق خود گذشته و فرزندان خود را کنار نهاده است. مأمون فرزندان و ارحام خود را کنار زد و خویشاوندان خود را از خلافت محروم ساخت و علی بن موسی را ملقّب به «رضا» نمود، زیرا آن جناب را از میان مردم برگزید و به خلافت او رضایت داد. تمام خویشان و اهل بیت او و کسانی که در مرکز حکومت و خلافت بودند با علی بن موسی بیعت کردند، چرا که وی مردی عابد و دیندار بود و شایستگی این مقام را

داشت، شما با رضایت با او بیعت کردید و دلهای شما از این حسن انتخاب شادمان شد و دانستید که مأمون با انتخاب او در چه قصدی بوده است. وی در برابر اطاعت پروردگار از خود گذشت نشان داد و شما باید خدا را سپاسگزار باشید که به امیرالمؤنین مأمون الهام کرد تا حقوق او را در برابر شما رعایت کند.

مأمون حریص بود که شما هدایت شوید و تفرقه شما به وحدت انجامد. مأمون با انتخاب علی بن موسی علیه السلام مقصودش این است که از

خونریزی و پراکندگی جلوگیری کند و مرزها استوار و قوی ماند و دینتان رونق پذیرد و دشمن شما نابود گردد و کارهایتان مستقیم شود.

ای مردم اکنون به اطاعت خدا و امیرالمؤنین بشتابید و آنها را از خود

راضی سازید و سپاسگزار باشید، این نامه را با دست خود در هفتم ماه رمضان سا ل۲۰۱ نوشتم.

در پشت عهدنامه به خط حضرت رضا علیه السلام چنین آمده بود.(۱)

به نام خداوند بخشاینده مهربان، ستایش مخصوص خداوندی است که آنچه بخواهد انجام می دهد و کسی را توان سرپیچی و ردّ حکم او نیست، او از خیانت چشمها و آن چه در دلها باشد آگاه است. درود بر حضرت رسالت و آل علیهم السلام باد. من که علی بن موسی بن جعفر هستم می گویم: امیرالمؤنین مأمون که خداوند او را پایدار و استوار بدارد و به طریق ارشاد و هدایت موفق گرداند، حق ما را که دیگران نشناخته بودند شناخت و پیوندهای قطع شده خویشاوندی را بار دیگر به هم پیوند داد و جانهای ترسان را آسایش بخشید و آنان را زنده کرد و پس از فقر و ناداری آنها را بی نیاز ساخت. مأمون این همه را برای رضای خداوند جهانیان انجام داد واز دیگری پاداش نخواست. زود است خداوند جزای نیکوکاران را بدهد و او اجر آنها را ضایع نمی گرداند. مأمون ولایتعهدی و

۱- شیخ صدوق، در العیون، تنها این بخش از عهدنامه را به نقل از محمّدبن اسحاق بعد از بیعت مردم با علی بن موسی الرضا علیه السلام که آن حضرت خطاب به مردم ایراد فرمودند، با تفاوتهایی نقل کرده است. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص۶-۳۸۵.

خلافت را در اختیار من قرار داد تا اگر بعد از او زنده بمانم این منصب از آنِ من باشد.

هر کسی پیمانی را بشکند و عهدی را نقض کند احترام خود را از بین برده و موقعیت خود را از دست داده است، زیرا چنین شخصی بر امام خود ستم روا داشته و حرمت اسلام را مورد تجاوز قرار داده، و در گذشته به همین روش عمل شده است.(۱)

اگر چنانچه از امامی لغزش و یا اشتباهی مشاهده شد باید او را نصیحت کرد نه این که با او مخالفت نمود و در غیر این صورت در جامعه اسلامی اختلاف و تشتّت پدید می آید و رشته های حکومت اسلامی لرزان می شود، به خصوص که مردم هنوز به زمان جاهلیت نزدیکند و دشمنان در پی فرصت.

با خدای خود عهد بسته ام که کارهای مسلمانان را بخوبی به انجام رسانم و اینک که خلافت را به گردن من افکنده است، در میان مسلمین عموماً و بنی عباس خصوصاً با عدالت رفتار کنم و از خدا و رسولش اطاعت نمایم و خون حرامی را نریزم و جان و مال و ناموس مردم را حفظ کنم، مگر آن کسی که حدود خداوند را مراعات نکرده و به واجبات خدا تجاوز کرده باشد که این چنین فردی باید مجازات شود. من به مقدار توان خود کوشش خواهم کرد و با خود پیمان بسته ام که حدود و ثغور را حفظ کرده و از آنچه خداوند بر من واجب گردانیده و بازخواست خواهد کرد فروگذار نکنم. پروردگار در قرآن مجید فرموده: به پیمانها وفا کنید که خداوند از پیمانها بازخواست می کند. اگر چنانچه بدعتی ایجاد کردم و یا در احکام تغییری دادم و یا در قوانین شرع مقدّس دست بردم، مستحق

۱- شیخ صدوق می نویسد: و به این وتیره جاری شد عمل پیشینیان؛ یعنی عهد امیرالمؤنین علی بن ابی طالب علیه السلام را که نقض کردند و آن جناب صبر کرد بر این لغزشها و بعد از آن اعتراض نفرمود بر کسانی که این گونه اعمال شنیع مرتکب شدند و این غرامتها وارد آوردند، به جهت ترس بر پراکندگی امر دین و گسیختن ریسمان مسلمانان و ... و نمی دانم نسبت به من چگونه رفتار شود و نسبت به شما به چه نوع عمل شود. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۶.

عقوبت و ملامت هستم، از خشم و غضب خداوند به او پناه می برم و از پرودگار توفیق اطاعت و خدمتگزاری را خواستارم و خداوند بین من و معصیت خود حائل شده و به من و همه مسلمانان عافیت دهد. در صورتی که جفر و جامعه برخلاف این حکم می کنند و نمی دانم بر سر من چه خواهد آمد و بر شماچه خواهد گذشت، فرمان فقط در دست خداوند است و او به حق حکم کرده و حق و باطل را از هم جدا می کند. من امتثال امیرالمؤنین مأمون را کرده و خشنودی او را پذیرفتم، خداوند

را بر این امر گواه گرفتم که خداوند بهترین گواه است. من این مطالب را با خط خود نوشتم در حضور امیرالمؤنین (مأمون) و فضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی بن اکثم و عبداللّه بن طاهر و ثمامه بن اشرس و بشربن معتمر و حمادبن نعمان در ماه رمضان سال ۲۰۱.

گواهان طرف راست: یحیی بن اکثم به پشت و روی مندرجات این نامه گواهی می دهد و از خداوند متعال مسألت دارد که امیرالمؤنین و همه مسلمانان از برکت این عهدنامه به بزرگی و عظمت برسند. عبداللّه بن طاهر همچنین حمادبن نعمان و بشربن معتمر نیز مضمون آن را گواهی می کنند.

گواهان طرف چپ: نیز تأیید می کنند، این صحیفه عهد و پیمان را که در پشت و روی نامه نوشته شده در حرم حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله (در مدینه) بین قبر و منبر خواندند. و بنی هاشم و فرماندهان لشکر و رجال بزرگ و عموم مردم تأیید کردند و به همه شایعات خاتمه دادند. فضل بن سهل به فرمان مأمون تاریخ و صدور عهدنامه را گواهی کرد.(۱)

۱- ر.ک. به: اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ۳/۹-۱۷۲؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۶-۳۹۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲/۱۴۳-۱۳۷؛ ابن صباغ، فصول المهمّه فی معرفه الائمه چاپ دارالخلافه طهران، ص۴-۲۷۳؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۷-۱۰۱ (متن ترجمه) ص۹-۱۷۲. در عیون اخبار الرضا علیه السلام و بحارالانوار از عهدنامه ای که عبداللّه مأمون و ولیعهدش حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام برای ذوالریاستین، فضل بن سهل نیز نوشته اند به تفصیل شرح داده شده است، این عهدنامه اخیر در تاریخ دوشنبه از ماه رمضان سنه ۲۰۱ نوشته شده است. نگاه کنید به: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۹-۳۹۶؛ مجلسی، بحارالانوار (ترجمه موسی خسروی)، ۱۲/۵۱-۱۴۸.

منابع و مآخذ

اشاره

منابع جغرافیایی

منابع تاریخی و سرگذشت نامه ها

منابع تاریخی محلّی

سفرنامه ها

نقشه ها

مآخذ تصاویر و نقشه های بخش ضمائم کتاب

تاریخ تألیف برخی منابع

ص:۲۰۲

منابع و مآخذ (فارسی و عربی)

منابع جغرافیایی

۱۳۰- آثار البلاد و اخبار العباد عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، محمّد قزوینی، چاپ اول، بیروت ۱۳۸۰ق/۱۹۶۰م.

۱۳۱- آثار ایران، آندره گدار و دیگران، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.

۱۳۲- احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ابوعبداللّه محمّدبن احمد مقدسی، ترجمۀ علینقی

منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران ۱۳۶۱.

۱۳۳- اشکال العالم، ابوالقاسم بن احمد جیهانی، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، چاپ اول،

آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.

۱۳۴- الاعلاق النفیسه، ابن رسته، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۵.

۱۳۵- اطلس تاریخی ایران، مؤسسه جغرافیایی دانشگاه تهران، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۰.

۱۳۶- البلدان، احمدبن ابی یعقوب، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۳.

۱۳۷- تطبیق لغات جغرافیای قدیم و جدید ایران، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، امیرکبیر،

تهران ۱۳۶۳.

۱۳۸- التنبیه و الاشراف، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوّم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.

۱۳۹- جغرافیای حافظ ابرو، قسمت ربع خراسان (هرات)، شهاب الدین عبداللّه بن لطف اللّه، به کوشش مایل هروی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، بی تا.

۱۴۰- جغرافیایی تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، ترجمه محمود عرفان، چاپ اول،

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷، و چاپ دوم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.

۱۴۱- جهان نما، محمدبن نجیب بکران، کتابخانه ابن سینا، تهران، فروردین ۱۳۴۲.

۱۴۲- صوره الارض، ابوالقاسم محمّدبن حوقل، ترجمه جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران

.۱۳۴۵

۱۴۳- الفتوح، خواجه محمدعلی (اعثم کوفی)، ترجمه احمدبن مستوفی، الهروی، بمبئی، ۱۳۰۵.

۱۴۴- فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)، احمدبن یحیی البلاذری، ترجمه دکتر آذرتاش

آذرنوش، چاپ دوّم، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۴.

۱۴۵- فرهنگ جغرافیای ایران، انتشارات دایره جغرافیایی ستاد ارتش، تهران، بهمن ماه ۱۳۳۲.

۱۴۶- کتاب الخراج، ابوالفرج قدامه بن جعفر، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، چاپ اول، البرز، تهران ۱۳۷۰.

۱۴۷- مرآت البلدان، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، چاپ اول، اسفار، تهران ۱۳۶۴.

۱۴۸- مراصد الاطلاع، صفی الدین عبدالمؤمن بغدادی، بی جا، بی تا.

۱۴۹- معجم البلدان، امام شهاب الدین ابی عبداللّه یاقوت حموی رومی، تصحیح محمدامین الخانجی، طبع مصر، بی تا.

۱۵۰- معجم البلدان، امام شهاب الدین ابی عبداللّه یاقوت حموی رومی، چاپ اول، پاریس

۱۹۲۴م.

۱۵۱- مسالك و ممالك، ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری کرخی، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰.

۱۵۲- المسالك والممالك، ابن خردادبه.

۱۵۳- نزهه القلوب، حمداللّه بن ابی بکر مستوفی قزوینی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابخانه ظهوری، تهران ۱۳۳۶.

۱۵۴- نزهه القلوب، حمداللّه مستوفی قزوینی، به کوشش لسترنج، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲.

منابع تاریخی و سرگذشت نامه ها

۱۵۵- الآثار الاحمدیه، سید جلال الدین محمّد شریفی، بی نا، بی جا، بی تا.

۱۵۶- آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، عزیزاللّه عطاردی، انتشارات کتابخانه صدر، تهران ۱۳۹۷ ه .ق.

۱۵۷- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، چاپ نجف، بی تا.

۱۵۸- اثبات الوصیه، ابوالحسن علی مسعودی، ترجمه محمدجواد نجفی، کتابفروشی اسلامیه،

تهران ۱۳۴۳.

۱۵۹- اخبار الطوال، ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوّم، نی، تهران ۱۳۶۶.

۱۶۰- اخبار مکه، ابوالولید ارزقی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر بنیاد، تهران ۱۳۶۸.

۱۶۱- الارشاد فی معرفه حجج اللّه علی العباد، محمّدبن محمّدبن النعمان (شیخ مفید)، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، اسلامیه، تهران ۱۳۴۶.

۱۶۲- ادبیات انقلاب در شیعه، صادق آیینه وند، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۲.

۱۶۳- اصول کافی، ابوجعفربن محمّدبن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی، ترجمه سید جواد

ص:۲۰۴

مصطفوی، علمیه اسلامیه، تهران بی تا.

۱۶۴- الاعلام، خیرالدین الزرکلی، بیروت.

۱۶۵- اعلام الوری فی اعلام الهدی، امین الدین الفضل بن الحسن الطبرسی، بی جا، ۱۳۱۲ ه .ق.

۱۶۶- الامالی، شیخ ابوجعفر صدوق، قم، ۱۳۷۳ ه .ق.

۱۶۷- ایران از آغاز تا اسلام، گریشمن، ترجمه دکتر محمّد معین، بنگاه نشر و ترجمه، تهران ۱۳۳۶.

۱۶۸- ایران عصر صفویه، راجر سبوری، ترجمه احمد صبا، چاپ اوّل، انتشارات کتاب، تهران

.۱۳۶۳

۱۶۹- ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ج۲، تهران ۱۳۴۳.

۱۷۰- البدایه والنهایه، ابن کثیر الدمشقی، طبع السعاده، قاهره ۱۳۵۱ ه .ق.

۱۷۱- برمکیان، لوسین بودا، ترجمه عبدالحسین مکیده، چاپ دوّم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

تهران ۱۳۵۱.

۱۷۲- بحارالانوار، ملا محمّدباقر مجلسی، دارالتعارف، بیروت و دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی تا.

۱۷۳- بحارالانوار، ملا محمّدباقر مجلسی، ترجمه موسی خسروی، انتشارات اسلامیه، تهران

.۱۳۵۶

۱۷۴- برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی، به تصحیح دکتر محمد معین، کتابفروشی زوار،

تهران ۱۳۳۵.

۱۷۵- بصائر الدرجات، ابن طلحه الشافعی، تهران ۱۳۸۵ ه .ق.

۱۷۶- بحرالانساب، ابومخنف بن لوط بن یحیی خزاعی، دارالخلافه طهران، ۱۲۶۸ ه .ق. در چاپ سنگی این کتاب عنوان آن به اشتباه (بحرالانصاب) آمده است.

۱۷۷- تاریخ اعثم کوفی، خواجه محمّدعلی (اعثم کوفی)، ترجمه احمدبن محمّدبن مستوفی الهروی، کتابفروشی ادبیه، تهران، بی تا.

۱۷۸- تاریخ ایران کمبیریج (از اسلام تا سلاجقه)، ر.ن. فرای، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

۱۷۹- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، مطبعه السعاده، بی جا، ۱۹۳۱.

۱۸۰- تاریخ بیهقی، خواجه ابوالفضل محمّدبن حسین بیهقی دبیر، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ اول، سعدی، تهران ۱۳۶۸.

۱۸۱- تاریخ الخلفاء، عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، دارالثقافه، بیروت ۱۹۲۵م.

۱۸۲- تاریخ خلیفه بن خیاط، چاپ نجف، ۱۳۸۶ ه.ق.

۱۸۳- تاریخ روضه الصفا، میر محمّدبن سید برهان الدین خداوند شاه (میرخواند)، کتابفروشی مرکزی، تهران، فروردین ماه ۱۳۳۹.

ص:۲۰۵

۱۸۴- تاریخ الشیعه، محمدحسین مظفر، ترجمه بصیرتی، قم، بی تا.

۱۸۵- تاریخ طبری، ابوجعفر محمّدبن جریر طبری، چاپ دوم، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۹۸۸م.

۱۸۶- تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک، ابوجعفر محمّدبن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۸.

۱۸۷- تاریخ عرب، خلیل فلیپ حتی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ اول، چاپخانه شفق، تبریز،

۱۳۴۴ و چاپ دوم، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۶.

۱۸۸- تاریخ فخری (در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی)، محمّدبن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰.

۱۸۹- تاریخ الکامل، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرم الشیبانی، تصحیح علی شیری، چاپ اول، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۹۸۹م.

۱۹۰- تاریخ کامل اسلام و ایران، عزالدین علی بن الاثیر، ترجمه عباس خلیلی و علی هاشمی

حائری، چاپ دوّم، علمی، تهران ۱۳۶۴.

۱۹۱- تاریخ گزیده، حمداللّه بن ابن بکر بن احمدبن نصر مستوفی قزوینی، به اهتمام دکتر

عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

۱۹۲- تاریخ مردم ایران، از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، دکتر عبدالحسین زرّین کوب، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷.

۱۹۳- تاریخ نائین، سید عبدالحجّه بلاغی، چاپ دوّم، چاپخانه مظاهری، تهران ۱۳۶۹ ه .ق.

۱۹۴- تاریخ یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، ترجمه محمّد ابراهیم آیتی، چاپ پنجم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۶.

۱۹۵- تجارب الامم، ابن مسکویه، ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی، چاپ اول، سروش، تهران ۱۳۵۹.

۱۹۶- تجارب السلف، در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، هندوشاه بن سنجر عبداللّه صاحبی

نخجوانی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، چاپ سوّم، ظهوری، تهران، ۱۳۵۷.

۱۹۷- تحفه الرضویه، نوروزعلی بن باقر بسطامی، تبریز ۱۲۸۱ ه .ق.

۱۹۸- تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه محمّدرضا عطایی، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.

۱۹۹- تذکره الاخبار و مجمع الابرار، سید عبداللّه داعی دزفولی، چاپخانه صافی، اهواز ۱۲۴۶ ه .ق.

۲۰۰- تذکره الخواص، یوسف بن فرغلی سبط بن الجوزی، نینوا، تهران، بی تا.

۲۰۱- تذکره الخواص، به ضمیمه مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ابوالفرج عبداللّه رحمان بن الجوزی (ابن جوزی)، چاپ اول، تهران ۱۲۸۷ ه .ق.

۲۰۲- تمدّن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، ترجمه علی رضا ذکاوتی قراگوزلو، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.

ص:۲۰۶

۲۰۳- تهذیب التهذیب، ابن حجر العسقلانی، دارالکتب الاسلامیه، نجف ۱۳۷۷ ه .ق.

۲۰۴- پرتو اسلام (ترجمه ضحی الاسلام)، احمد امین، ترجمه عباس خلیلی، اقبال، تهران ۱۳۵۸.

۲۰۵- جمهره انساب العرب، ابومحمد علی بن احمد الطاهری الاندلسی، تحقیق لیفی بروقنسال،

چاپ اول، دارالمعارف، مصر ۱۹۶۲ م.

۲۰۶- حدیقه الشیعه، احمدبن محمد (مقدّس اردبیلی)، علمیه الاسلامیه، تهران، بی تا.

۲۰۷- الحدیقه الرضویه، محمدحسن بن محمدتقی خراسانی (هروی)، شرکت چاپخانه خراسان، مهرماه ۱۳۲۶.

۲۰۸- حیاه الامام موسی بن جعفر علیه السلام، باقر شریف قرشی، چاپ اول، بی نا، نجف، ۱۹۵۸م.

۲۰۹- الخرائج والجرائح فی معجزات الائمه و...، قطب الدین ابی الحسین سعیدبن هبه اللّه بن الحسین الراوندی، ملك الکتاب، بمبئی ۱۳۰۱ ه .ق.

۲۱۰- دایره المعارف اسلامی، ترجمه محمدعلی خلیلی، بی نا، تهران ۱۳۱۸.

۲۱۱- دستور الوزاره، محمودبن محمدبن الحسین الاصفهانی، به تصحیح دکتر رضا انزابی نژاد،

چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

۲۱۲- دلائل الائمه، محمدبن جریر طبری، چاپ نجف، بی تا.

۲۱۳- رجال الکشی، ابوعمرو محمدبن عمربن عبدالعزیز الکشی، کربلا.

۲۱۴- روح الاسلام، امیرعلی، ترجمه ایرج رازقی، محمد مهدی حیدرپور، آستان قدس رضوی،

مشهد ۱۳۶۶.

۲۱۵- روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، سید محمدباقر خوانساری اصفهانی، انتشارات اسلامیه، تهران ۱۳۵۶.

۲۱۶- روضه الواعظین و بصیره المتعلّمین، ابوجعفر محمدبن حسن فتال نیشابوری، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول، نی، تهران ۱۳۶۶.

۲۱۷- زندگانی اجتماعی در حکومت عبّاسیان، محمّدرضا احسن، ترجمه مسعود رجب نیا، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۹.

۲۱۸- زندگانی سیاسی هشتمین امام (متن فشرده)، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید خلیل خلیلیان، چاپ اول، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، بهمن ماه ۱۳۵۹.

۲۱۹- زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، ابوالقاسم سحاب، اسلامیه، تهران ۱۳۳۴.

۲۲۰- زندگانی علی بن موسی الرضا علیه السلام، عمادزاده، چاپ دوم، گنجینه، تهران ۱۳۳۵.

۲۲۱- زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، ابوسعید عبدالحیّ بن ضحاک بن محمود گردیزی، به تصحیح

عبدالحی حبیبی، چاپ اول، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.

۲۲۲- شبهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، چاپ چهارم، دارالکتب اسلامیه، تهران ۱۳۵۰.

ص:۲۰۷

۲۲۳- شدّالازار فی حطّ الاوزار عن زوّار المزار، معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، ترجمه عیسی بن جنید شیرازی، چاپ اول، کتابخانه احمدی، شیراز ۱۳۶۴.

۲۲۴- طبقات الشعراء، ابن قتیبه دینوری، دخویه، لیدن ۱۹۰۲م.

۲۲۵- ظفرنامه (تاریخ عمومی مفصّل ایران در دوره تیموریان)، شرف الدین علی یزدی، به اهتمام محمّد عباسی، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶.

۲۲۶- عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، الشیخ علی بن الحسین بن علی بن مهنابن عنبه الاصغر الداودی الحسنی، بمبئی ۱۳۱۸ ه . ق.

۲۲۷- عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عنبه، چاپ سوم، انتشارات رضی، قم ۱۳۶۲.

۲۲۸- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ابن بابویه (شیخ صدوق)، ترجمه محمدتقی اصفهانی، علمیه اسلامیه، تهران، بی تا.

۲۲۹- فرهنگ آنندراج، محمد پادشاه (شاد)، انتشارات کتابخانه خیام، تهران ۱۳۳۶.

۲۳۰- فرهنگ تاریخ نائین، سید عبدالحجه بلاغی، (ضمیمه کتاب تاریخ نائین)، چاپ دوم، چاپخانه مظاهری، تهران ۱۳۶۹ ه . ق.

۲۳۱- فرهنگ عمید، حسن عمید، چاپ هیجدهم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.

۲۳۲- الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه، علی بن محمّد المالکی المکی (ابن سباغ)، چاپ دوم، نجف ۱۹۵۰م و چاپ دارالخلافه طهران، ربیع الثانی ۱۳۰۳ ه . ق.

۲۳۳- فرهنگ معین، دکتر محمّد معین، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۸.

۲۳۴- الفهرست، محمدبن اسحاق الندیم (ابن ندیم)، ترجمه محمّد رضا تجدد، چاپ سوم، امیرکبیر ۱۳۶۶.

۲۳۵- کتاب الغیبه، محمدبن ابراهیم بن جعفر ابوعبداللّه النعمانی، دارالایمان، قم ۱۳۱۷ ه . ق .

۲۳۶- کتاب الغیبه، محمدبن ابراهیم بن جعفر ابوعبداللّه النعمانی (ابن ابی زینت)، ترجمه سید احمد فهری زنجانی، دارالکتب اسلامیه، تهران ۱۳۵۹.

۲۳۷- کشف الدمه فی معرفه الائمه، بهاءالدین ابوالحسن علی بن عیسی اربلی، بی نا، قم

۱۳۸۱ ه .ق .

۲۳۸- کنز الانساب، سید مرتضی علم الهدی، بمبئی ۱۳۰۲ ه . ق .

۲۳۹- الکنی والالقاب، شیخ عباس قمی، بیروت.

۲۴۰- لغتنامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۲۸.

۲۴۱- مجمل فصیحی، فصیح احمدبن جلال الدین محمّد خوافی، کتابفروشی باستان، مشهد ۱۳۴۱.

۲۴۲- مدینه المعاجز، هاشم بن سلمان بن اسماعیل بن عبدالجواد الحسنی البحرانی، بی تا، بی جا.

ص:۲۰۸

۲۴۳- مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰.

۲۴۴- مسند الامام الرضا علیه السلام، الشیخ عزیزالله عطاردی الخبوشانی، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۴۰۶ ه . ق .

۲۴۵- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، تصحیح کشفی بروجردی،

جهان، تهران ۱۳۹۷ ه . ق .

۲۴۶- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، کتابفروشی

صدوق، تهران، بی تا.

۲۴۷- معصومین چهارده گانه (مجلدات ۱۳-۹)، جواد فاضل، انتشارات کتب ایران، بی جا، بی تا.

۲۴۸- الملل والنحل، ابن ابی بکر احمد الشهرستانی، (متن عربی)، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۰.

۲۴۹- مناقب آل ابی طالب، الامام الحافظ بن شهرآشوب بن ابی نصربن ابی حبیشی السروی

المازندرانی، المطبعه الحیدریه، نجف ۱۳۷۵ ه . ق /۱۹۵۶م.

۲۵۰- مناقب آل ابی طالب، ابوجعفر رشیدالدین محمّدبن علی بن شهرآشوب السروی المازندرانی

(ابن شهرآشوب)، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، علمیه قم، بی تا.

۲۵۱- مناقب اهل بیت علیه السلام، سید خلیل نجفی یزدی، چاپ دوّم، چاپخانه حیدری، تهران ۱۳۶۴.

۲۵۲- منتخب التواریخ، حاج محمّدهاشم بن محمّدعلی خراسانی، اسلامیه، تهران ۱۳۸۲ ه . ق .

۲۵۳- منظومه نخبه المقال، سید حسین حسنی بروجردی.

۲۵۴- النجوم الزاهره، ابن تغری بردی، چاپ مصر، وزاره الثقافه، بی تا.

۲۵۵- نسائم الاسحار من لطائم الاخبار (در تاریخ وزراء)، ناصرالدین منشی کرمانی، به تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی، چاپ دوم، اطلاعات، تهران ۱۳۶۴.

۲۵۶- ینابیع الموده، شیخ سلیمان حسینی نجفی نقشبندی قندوزی بلخی، بمبئی ۱۳۱۱ ه . ق .

۲۵۷- نهضت شعوبیه؛ جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی، دکتر حسینعلی ممتحن، چاپ دوم، کتابهای جیبی،

تهران ۱۳۷۰.

۲۵۸- وفیات الاعیان، شمس الدین ابوالعباس احمدبن محمّدابراهیم بن خلکان، بی جا، بی تا.

منابع تاریخ محلّی

۲۵۹- آثار العجم، فرصت الدوله شیرازی، به کوشش علی دهباشی، فرهنگ سرا، تهران ۱۳۶۲.

۲۶۰- اقلیم پارس، محمّدتقی مصطفوی، چاپ اول، انجمن آثار ملی، تهران۱۳۴۳.

ص:۲۰۹

۲۶۱- تاریخ پانصد ساله خوزستان، احمد کسروی، چاپ دوّم، تهران ۱۳۳۹.

۲۶۲- تاریخ جدید یزد، احمدبن حسین بن علی کاتب، چاپ اول، به کوشش ایرج افشار، کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۳۹.

۲۶۳- تاریخ قم، حسن بن محمدبن حسن، ترجمه حسن بن عبدالملک قمی، به تصحیح سیّد جلال الدین تهرانی، بی جا، ۱۳۱۳.

۲۶۴- تاریخ نائین، سید عبدالحجه بلاغی، چاپ دوم، چاپخانه مظاهری، تهران ۱۳۶۹ ه . ق .

۲۶۵- تاریخ نیشابور، احمدبن محمدبن حسن بن احمد (خلیفه نیشابوری)، به کوشش دکتر بهمن کریمی، کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۳۹.

۲۶۶- تاریخ یزد، محمدبن حسن جعفری، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۳.

۲۶۷- تاریخ یزد، احمد طاهری، بی نا، بی جا، بی تا.

۲۶۸- تذکره شوشتر، سید عبداللّه نورالدین فقیر شوشتری، انتشارات جامعه آسیایی، بنگال ۱۸۴۸م.

۲۶۹- خراسان بزرگ، دکتر احمد رنجبر، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران۱۳۶۳.

۲۷۰- سرخس دیروز و امروز، (پژوهشی در جغرافیای تاریخی وانسانی سرخس)، دکتر عباس سعیدی، توس، تهران ۱۳۵۴.

۲۷۱- شیراز مهد شعر و عرفان، آرتور جان آربری، ترجمه منوچهر کاشف، چاپ پنجم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.

۲۷۲- شیراز در گذشته و حال، حسن بامداد، اتحادیه مطبوعاتی فارس، ۱۳۶۶.

۲۷۳- شیرازنامه، ابوالعباس معین الدین احمد زرکوب شیرازی، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، زمستان ۱۳۵۰.

۲۷۴- دیار شهریاران (آثار و بناهای تاریخی خوزستان)، احمد اقتداری، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۴.

۲۷۵- فارسنامه، ابن بلخی، به کوشش لسترنج و دیگران، چاپ دوم، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.

۲۷۶- فارسنامه (قدیمی ترین تاریخ و جغرافیای فارس)، ابن بلخی، به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز ۱۳۴۳.

۲۷۷- فارسنامه ناصری، میرزا حسن فسائی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

۲۷۸- فردوس (در تاریخ شوشتر و برخی مشاهیر آن)، علاءالملک حسینی شوشتری مرعشی، به تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی، بی نا، بی جا، بی تا.

۲۷۹- یادگارهای یزد (معرفی ابنیه تاریخی و آثار باستانی)، ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۱.

سفرنامه ها

۲۸۰– سفرنامه ابن حوقل؛ ایران در «صوره الارض»، ابوالقاسم محمدبن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شعار، چاپ دوّم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶.

۲۸۱– سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحّد، انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۸۲– سفرنامه ابن جبیر، محمّدبن احمدبن جبیر، ترجمه پرویز اتابکی، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۰.

۲۸۳– سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش محمّد سیاقی، انجمن آثار ملی، تهران، دیماه ۱۳۵۴.

۲۸۴– سفرنامه ابن فضلان، احمدبن فضلان، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، بی جا.

نقشه ها

۲۸۵– نقشه راهنمای استان فارس و شهر شیراز، شماره ۱۱۲، مؤسسه گیتاشناسی، تهران.

۲۸۶– نقشه راهنمای عراق، شماره ۱۸۴، مؤسسه گیتاشناسی، تهران.

۲۸۷– نقشه راهنمای خاورمیانه، شماره ۱۲۴، مؤسسه گیتاشناسی، تهران.

۲۸۸– نقشه راهنمای فارس، شماره ۱۵۸، مؤسسه گیتاشناسی، تهران.

۲۸۹– الخریطه السیاحیه الجمهوریه الاسلامیّه الایرانیه، وزارت ارشاد اسلامی.

۲۹۰– نقشه تقسیمات کشوری جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱۲۵، مؤسسه گیتاشناسی، تهران.

۲۹۱– اطلس راههای ایران، انتشارات گیتاشناسی، تهران ۱۳۶۴.

۲۹۲– نقشه راهنمای یزد، مؤسسه گیتاشناسی، تهران.

۲۹۳– نقشه راهنمای خوزستان، مؤسسه گیتاشناسی، تهران.

۲۹۴– نقشه راهنمای خراسان، مؤسسه گیتاشناسی، تهران.

۲۹۵– نقشه راهنمای سمنان، مؤسسه گیتاشناسی، تهران.

۲۹۶– نقشه ایران در زمان هخامنشی، شماره ۴، مؤسسه جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۲۹۷– نقشه ایران در زمان هخامنشی، شماره ۶، مؤسسه جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۲۹۸- نقشه ایران در عصر ساسانیان، شماره ۸، مؤسه جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۲۹۹- نقشه ایران در عصر آل بویه، شماره ۱۰، مؤسه جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

ص:۲۱۱

۳۰۰- نقشه ایران در عصر صفویه، شماره ۱۷، مؤسه جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۳۰۱- نقشه ایران در نخستین زمان اسلام (قرن چهارم)، برتولد اشپولر، (ضمیمه کتاب تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام، ۱/۴۷۲) شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران ۱۳۶۴.

۳۰۲- نقشه شهرستان ممسنی استان فارس، کمیته برنامه ریزی جهاد سازندگی استان فارس،

.۱۳۶۰

۳۰۳- نقشه شهرستان سپیدان، جهاد سازندگی استان فارس، ۱۳۶۰.

۳۰۴- نقشه شهرستان اردکان، نقشه عملیات مشترک زمینی، چاپ اوّل، سازمان جغرافیایی کشور،

.۱۳۴۸

۳۰۵- نقشه شهرستان مرودشت، جهاد سازندگی استان فارس، ۱۳۶۱.

۳۰۶- اطلس تاریخی جهان از آغاز تا امروز، کالین مک ایودی، ترجمه فریدون فاطمی، نشر مرکز، تهران ۱۳۶۷.

مآخذ تصاویر و نقشه های بخش ضمائم کتاب

۳۰۷- مسالک الممالک، اصطخری، نقشه های شماره: ۶ - ۱.

۳۰۸- صوره الارض، ابن حوقل، نقشه های شماره: ۱۷ - ۷.

۳۰۹- خراسان بزرگ، دکتر احمد رنجبر، نقشه های شماره: ۱۸ و ۱۹.

۳۱۰- دیار شهریاران، احمد اقتداری، نقشه های شماره:۲۰ و ۲۱، تصاویر شماره: ۲۱-۱۳.

۳۱۱- یادگارهای یزد، ایرج افشار، تصاویر شماره: ۱۲-۱.

۳۱۲- سفرنامه ناصر خسرو، دکتر محمد دبیر سیاقی، نقشه های شماره: ۲۲.

۳۱۳- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، نقشه شماره ۱۲.

۳۱۴- اطلس تاریخی جهان از آغاز تا امروز، کالین مک ایودی، نقشه های شماره: ۲۳ و ۲۴.

۳۱۵- واحد تلویزیونی حوزه هنری تبلیغات اسلامی، تصاویر شماره ۲۳ تا ۷۷.

تاريخ تأليف برخی از منابع مورد استفاده در تحقيق حاضر

نام كتاب مؤلف تاريخ تأليف

آثار البلاد و اخبار العباد... قزوينى (۶۸۲-۶۰۰) ۶۲۳ ه . ق .(۱)

آثار العجم فرصت الدوله شيرازى (۱۳۱) ه . ق .

اثبات الوصيه على بن حسين مسعودى (۳۴۲-۲۸۷) ه . ق .

احسن التقاسيم... مقدسى (۳۷۵) ه . ق .

اخبار الطوال دينورى (۲۲۷) ه . ق .

اخبار مكه ابوالوليد ارزقى (۲۴۴) ه . ق .

الارشاد شيخ مفيد (۴۱۲) ه . ق .

الاعلاق النفيسه ابن رسته (۲۹۰) ه . ق .(۲)

اشكال العالم جيهانى

(۳۲۰) ه . ق .

اصول كافى شيخ كلينى (۹-۳۲۸) ه . ق .

البلدان يعقوبى (۲۷۸) ه . ق .

البدايه والنهايه ابن كثير (۷۷۴) ه . ق .

بحرالانساب يحيى خزاعى (۱۲۶۸) ه . ق .

تاريخ بغداد خطيب بغدادى (۴۶۳) ه . ق .

تاريخ بيهقى ابوالفضل بيهقى (۴۷۰-۳۸۵) ه . ق .

تاريخ جديد يزد احمدبن على كاتب (۸۶۲) متوفى.

تاريخ الخلفاء ابوبكر سيوطى حدود(۹۱۱) ه . ق .

تاریخ روضه الصفا میرخواند (۹۰۳-۸۳۸) ه . ق .

تاریخ قم حسن بن محمدبن حسن (۳۷۸) متوفی.

تاریخ فخری ابن طقطقی حدود (۷۰۹) ه . ق .

۱- سال ۶۸۲ نیز آمده است.

۲- سال ۳۰۰ ه . ق نیز آمده است.

تاریخ طبری جریر طبری (۳۱۰-۲۲۴)حدود(۳۱۰)ه .ق

تاریخ کامل ابن اثیر (۶۲۸-۵۵۵) ۶۳۰(۱) ه . ق .

تاریخ گزیده حمداللّه مستوفی (۷۵۰-۶۸۰) ۷۳۰ ه . ق .

تاریخ یزد محمدبن حسن جعفری قرن نهم ه . ق .

تاریخ یعقوبی یعقوبی (۲۷۸) ه . ق .

تجارب الامم ابن مسکویه حدود(۴۲۱) ه . ق .

تجارب السلف نخجوانی حدود(۷۲۵) ه . ق .

تحفه الرضویه بسطامی حدود(۱۲۵۰) ه . ق .

تذکره الخواص یوسف بن الجوزی حدود(۶۵۴) ه . ق .

تذکره الخواص به ضمیمه ابوالفرج بن الجوزی حدود(۵۹۷) ه . ق .

مطالب السؤل

تذکره شوشتر فقیر شوشتری حدود(۱۷۳) ه . ق .

التنبیه والاشراف علی بن حسین مسعودی (۳۴۲-۲۸۷) ه . ق .

جغرافیای حافظ ابرو حافظ ابرو حدود(۸۳۰) ه . ق .

جمهره انساب العرب اندلسی (۴۵۶-۳۸۴) ه . ق .

جهان نما نجیب بکران (۶۰۵) ه . ق .

حدیقه الشیعه مقدس اردبیلی (۹۹۳) متوفی.

حدود العالم (مؤف گمنام) (۳۷۲) ه . ق .

الخرائج والجرائح... راوندی (۵۷۳) متوفی.

دستورالوزراه محمدبن الحسین الاصفهانی حدود(۵۹۵)ه . ق.

روضات الجنات... باقر خوانساری (۱۳۱۳) متوفی.

روضه الواعظین فتال نیشابوری (۵۰۸) متوفی.

سفرنامه ابن بطوطه ابن بطوطه (۷۷۹-۷۰۳)حدود(۷۲۵)ه . ق

سفرنامه ابن جبیر ابن جبیر (۵۸۰) ه . ق .

سفرنامه ابن فضلان ابن فضلان (۳۱۱) ه . ق .

ص:۲۱۴

۱- ۶۲۸ نیز آمده است.

سفرنامه ناصرخسرو ناصر خسرو قبادیانی (۴۳۷ تا ۴۴۴) ه . ق .(۱)

شدّالازار فی... جنید شیرازی (۷۹۱) متوفی.

شیرازنامه زرکوب شیرازی حدود(۷۴۵) ه . ق .

صوره الارض ابن حوقل (۳۶۷) ه . ق .

ظفرنامه شرف الدین علی یزدی (۸۲۸) ه . ق .

عمده الطالب ابن عنبه (۹۲۹) متوفی.

عیون اخبار الرضا علیه السلام شیخ صدوق (۳۸۱) متوفی.

فارسنامه ابن بلخی (۵۴۰) ه . ق .(۲)

فارسنامه ناصری میرزا حسن فسائی حدود(۱۳۱۶) ه . ق .

فتوح البلدان بلاذری (۲۷۹) ه . ق .

الفتوح اعثم کوفی (۳۱۴) متوفی

الفصول المهمه فی... ابن سباغ حدود(۸۵۵) ه . ق .

کتاب الخراج قدامه بن جعفر (۲۶۶) ه . ق .(۳)

کشف الغمه فی معرفه الائمه علی بن عیسی اربلی (۶۸۷) ه . ق .

الکنی والالقاب شیخ عباس قمی حدود(۱۳۷۶) ه . ق .

معجم البلدان یاقوت حموی (۶۲۶-۵۷۴) ۶۲۳ه . ق .

مجمل فصیحی محمد خوافی حدود(۸۳۶) ه . ق .

مرآت البلدان اعتماد السلطنه (۱۳۱۴) ه . ق .

مراصد الاطلاع صفی الدین بغدادی (۷۰۰) ه . ق .

مروج الذهب... علی بن حسین مسعودی (۳۴۱-۲۸۷) ۳۲۵ ه . ق .

المسالک والممالک ابن خردادبه (۲۳۲) ه . ق .(۴)

مسالک الممالک اصطخری

(۳۴۰) ه . ق .

مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶-۲۸۴) ه . ق .

۱- سال ۴۸۱ ه . ق نیز آمده است.

۲- سال ۵۰۲ و ۵۱۰ ه . ق نیز آمده است.

۳- سال ۳۱۶ و ۳۳۷ ه . ق نیز آمده است.

۴- سال ۲۳۳ و ۲۵۰ ه . ق نیز آمده است.

مطلع الشمس اعتمادالسلطنه حدود(۱۳۱۴) ه . ق .

مناقب آل ابی طالب ابن شهرآشوب (۵۵۸) متوفی.

منتخب التواریخ محمد هاشم خراسانی (۱۳۵۲-۱۲۸۰) ه . ق .

منتهی الآمال شیخ عباس قمی (۱۳۵۹) ه . ق .

النجوم الزاهره ابن تغری بردی (۸۷۴) ه . ق .

نزهه القلوب حمداللّه مستوفی (۷۵۰-۶۸۰) ۷۴۰ ه . ق .

نسائم الاسحار... منشی کرمانی حدود(۷۲۴) ه . ق .

وفیات الاعیان ابن خلکان (۶۵۴) ه . ق .(۱)

۱- سال ۶۷۲ و ۶۸۱ ه . ق نیز آمده است.

کتابنامه

اشاره

کتابنامه منابع تاریخ محلّی شهرهایی از ایران که در مسیر حرکت امام

رضا علیه السلام واقع شده است.

کتابنامه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

الف: منابع اختصاصی فارسی

ب: منابع اختصاصی عربی

ج: منابع عمومی عربی و فارسی

ص:۲۱۷

کتابنامه منابع تاریخ محلّی شهرهایی از ایران که در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام واقع شده است

۳۱۶- فتوح الاهواز، ابوعبیده معمربن مثنی تیمی، بی نا، بی جا، بی تا.

۳۱۷- جغرافیای خوزستان، سیف اللّه رشیدیان، بی نا، تهران ۱۳۳۲.

۳۱۸- ویرانه های شوش، حبیب اللّه صمدی، بی نا، بی جا، ۱۳۳۴.

۳۱۹- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، مصطفوی بروجردی، تهران ۱۳۵۲.

۳۲۰- سفرنامه خوزستان، عبدالغفار نجم الملك، به کوشش محمّد دبیر سیاقی، انتشارات علمی، تهران ۱۳۴۱.

۳۲۱- خوزستان و کهکیلویه و ممسنی (جغرافیای تاریخی و آثار باستانی)، احمد اقتداری، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۹.

۳۲۲- شکرستان در تاریخ شش هزار ساله خوزستان، ظهیرالاسلام زاده دزفولی، بی نا، بی جا، ۱۲۸۰ هجری.

۳۲۳ – راهنمای خوزستان، ایرج وامقی، جلب سیاحان، تهران ۱۳۴۵.

۳۲۴ – خوزستان، کریم فاطمی، بی نا، بی جا، ۱۳۲۷.

۳۲۵- تاریخ جغرافیای خوزستان، محمّدعلی امام شوشتری، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۱.

۳۲۶- ارجان و کهکیلویه، گاوبه هانیس، ترجمه سعید فرهودی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۹.

۳۲۷- شناسنامه بهبهان و اهواز، رضا جوکار قنواتی، بی نا، بهبهان ۱۳۵۰.

۳۲۸- تاریخ پانصدساله خوزستان، احمد کسروی، تهران ۱۳۳۹.

۳۲۹- تذکره شوشتر، سید عبداللّه نورالدین فقیر شوشتری، جامعه آسیایی، بنگال ۱۸۴۸م.

۳۳۰- دیار شهریاران (آثار و بناهای تاریخی خوزستان)، احمد اقتداری، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۹۴.

۳۳۱- فردوس (در تاریخ شوشتر و برخی مشاهیر آن)، حسینی شوشتری، مرعشی، بی نا، بی جا، بی تا.

۳۳۲- بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس، چاپ اول، ۱۳۴۹.

۳۳۳- تاریخ بافت قدیمی شیراز، کرامت اللّه افسر، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۳.

۳۳۴- شهر شیراز (یا خال رخ هفت کشور)، علینقی بهروزی، بی جا، بی نا، ۱۳۳۴.

ص:۲۱۸

۳۳۵- آثار قدیمه فارس، سید جلال الدین تهرانی، بی نا، تهران ۱۳۱۳.

۳۳۶- پارس در عهد باستانی، علی سامی، چاپ اول، انتشارات محمّدی، شیراز، ۱۳۳۳.

۳۳۷- تاریخ مملکت فارس، میرزا آقا کمره، بی نا، تهران ۱۳۷۵ ه . ق .

۳۳۸- شیراز امروز، محمد مدرسی صادقی، بی نا، شیراز ۱۳۳۱.

۳۳۹- شیراز، علی سامی، چاپ سوم، شیراز ۱۳۶۳

۳۴۰- آثار العجم، فرصت الدوله شیرازی، به کوشش علی دهباشی، فرهنگ سرا، تهران ۱۳۶۲.

۳۴۱- اقلیم پارس، محمدتقی مصطفوی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۳.

۳۴۲- شیراز مهد شعر و عرفان، آرتور جان آربری، ترجمه منوچهر کاشف، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.

۳۴۳- شیراز در گذشته و حال، حسن بامداد، اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز۱۳۳۶.

۳۴۴- شیرازنامه، احمدبن شهاب الدین زرکوب شیرازی، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰.

۳۴۵- فارسنامه (قدیمی ترین تاریخ و جغرافیای فارس)، ابن بلخی، به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز ۱۳۴۳.

۳۴۶- فارسنامه ناصری، میرزا حسن فسائی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

۳۴۷- یادگارهای یزد (معرفی ابنیه تاریخی و آثار باستانی)، ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۱.

۳۴۸- تاریخ یزد، احمد طاهری، بی نا، بی جا، بی تا.

۳۴۹- تاریخ یزد، محمدبن حسن جعفری، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۳.

۳۵۰- تاریخ جدید یزد، احمدبن حسین بن علی کاتب، به کوشش ایرج افشار، کتابخانه ابن سینا،

تهران ۱۳۳۹.

۳۵۱- تاریخ نائین، سیّد عبدالحجه بلاغی، چاپخانه مظاهری، تهران ۱۳۶۹ هجری قمری.

۳۵۲- تاریخ نیشابور، احمدبن محمّدبن حسن بن احمد (حاکم نیشابوری)، به کوشش دکتر بهمن کریمی، کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۳۹.

۳۵۳- خراسان بزرگ، دکتر احمد رنجبر، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

۳۵۴- سرخس دیروز و امروز (پژوهشی از جغرافیای تاریخی و انسانی سرخس)، دکتر عباس سعیدی، توس، تهران ۱۳۵۴.

۳۵۵- تاریخ مختصر خراسان، اسماعیل آموزگار، بی نا، مشهد ۱۳۵۲.

۳۵۶- راهنمای خراسان، اداره فرهنگ خراسان، مشهد ۱۳۴۲.

۳۵۷- شهرهای خراسان (مطلع الشمس)، به انضمام تاریخ سیاسی خراسان در دوره قاجاریه، حسین اعرابی، بی نا، تهران ۱۳۴۹.

۳۵۸- خراسان، مشهد، مرو، حسن اللهوردیان طوسی، بی نا، بی جا، ۱۳۵۵.

۳۵۹- مشهد طوس (یک فصل از تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان)، محمّد کاظم امام، کتابخانه ملی ملک، تهران ۱۳۴۸.

۳۶۰- آثار تاریخی کلات و سرخس، مهدی بامداد و دیگران، چاپ اول، بی نا، تهران ۱۳۳۳.

۳۶۱- سفرنامه خراسان (سفر اول) یادداشتهای ناصرالدین شاه قاجار، انتشارات فرهنگ ایران زمین، بی جا، ۱۳۵۶.

۳۶۲- حکومت بنی امیه در خراسان (ترجمه الحکم الاموی فی خراسان)، ترجمه باقر موسوی، انتشارات توکا، تهران ۱۳۵۷.

۳۶۳- سه سفرنامه، هرات، مرو، مشهد، قدرت اللّه روشنی (زعفرانلو)، چاپ دوّم، انتشارات توس، تهران ۱۳۵۶.

۳۶۴- در حاشیه سفرنامه خراسان، حسین رسائل، انتشارات میرا، تهران ۱۳۵۲.

۳۶۵- راهنمای مشهد، غلامرضا ریاضی، چاپ اول، انتشارات زوّار، تهران۱۳۳۴.

۳۶۶- راهنمای خراسان، علی شریعتی، سازمان جلب سیاحان، بی جا، ۱۳۴۵.

۳۶۷- دیداری از ویرانه های خراسان، ابراهیم صهبا، چاپ دوم، بی نا، تهران ۱۳۴۷.

۳۶۸- خاوران، گوهر ناشناخته ایران، ابوالفضل قاسمی، بی نا، بی جا، ۱۳۴۹.

۳۶۹- سفرنامه رکن الدوله به سرخس، محمّدعلی منشی، به کوشش محمد گلبن، انتشارات سحر، تهران ۱۳۶۵.

۳۷۰- راهنمای شهر مشهد، لطف اللّه مفخم پایان، انتشارات توس، مشهد ۱۳۴۵.

۳۷۱- بهشت شرق، حسین بن علی اکبر مغانی، انتشارات زوّار، تهران۱۳۴۱.

۳۷۲- آثار باستانی خراسان، عبدالحمید مولوی، چاپ اول، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۴.

۳۷۳- تاریخ مشهد مقدس، علی محمد نوربخش، بی نا، اصفهان ۱۳۲۳.

۳۷۴- جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان، ابوالقاسم طاهری، بنیاد فرهنگ، تهران ۱۳۴۸.

کتابنامه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

الف) منابع اختصاصی فارسی

۳۷۵- آثار و اخبار امام رضا علیه السلام (ترجمه مسند الامام الرضا علیه السلام)، عزیزاللّه عطاردی، انتشارات کتابخانه صدر، تهران ۱۳۹۷ ه . ق .

۳۷۶- آفتاب طوس، سیدعلی رضوی زاده، بی نا، تهران ۱۳۴۶.

۳۷۷- امام رضا علیه السلام، سید عبدالحسین رضائی، ندای اسلام، تهران ۱۳۶۲.

۳۷۸- امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، محقق، نسل جوان، بی جا، بی تا.

۳۷۹- بحارالانوار، ملا محمّدباقر مجلسی، ج۱۲، ترجمه موسی خسروی، انتشارات اسلامیه،

تهران ۱۳۵۶.

۳۸۰- بشاره المؤنین، سید مهدی سبحانی، مطبوعاتی ایران، بی جا، بی تا.

۳۸۱- پرتوی از زندگانی علی بن موسی الرضا علیه السلام، عطائی خراسانی، توس، مشهد ۱۳۴۷.

۳۸۲- پیشوای هشتم شیعیان، محمدباقر ساعدی، کتابفروشی دیانت، بی جا، بی تا.

۳۸۳- تحفه الرضویه، نوروز علی بن باقر بسطامی، بی تا، تبریز، ۱۲۸۱ ه . ق .

۳۸۴- تذکره زائرین، سید رضا بنی فاطمی، قم.

۳۸۵- حدیقه الرضویه، محمدحسن بن محمدتقی خراسانی (هروی)، شرکت چاپخانه، خراسان، مهرماه ۱۳۲۶.

۳۸۶- حضرت رضا علیه السلام، فضل اللّه کمپانی، بی نا، تهران، بی تا.

۳۸۷- حیاه الرضا علیه السلام، حاج شیخ محمد محدث خراسانی، بی نا، مشهد، ۱۳۸۴ ه . ق .

۳۸۸- خزائن رضوی، شیخ نصراللّه، بی نا، مشهد ۱۳۷۸ ه . ق .

۳۸۹- زندگانی سیاسی هشتمین امام علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید خلیل خلیلیان، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران بهمن ماه ۱۳۵۹.

۳۹۰- زندگانی علی بن موسی الرضا علیه السلام، عماد زاده، انتشارات گنجینه، تهران ۱۳۳۵.

۳۹۱- زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، ابوالقاسم سحاب،اسلامیه، تهران **۱۳۳۴**.

۳۹۲- زندگانی امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام، احمد مغنیه، ترجمه سید جعفر غضبان (شهریار)، بی نا، تهران ۱۳۳۹.

۳۹۳- زندگانی حضرت رضا علیه السلام، محمّدعلی نوربخش، بی نا، اصفهان **۱۳۲۳**.

ص:۲۲۱

۳۹۴- زندگانی علی بن موسی الرضا علیه السلام، عبدالقادر احمد یوسف، ترجمه غلامرضا ریاض، مشهد ۱۳۲۲.

۳۹۵- زندگانی و شهادت علی بن موسی الرضا علیه السلام، احسان (محسن رمضانی)، بی نا، تهران ۱۳۴۶.

۳۹۶- زندگانی و شهادت امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام، به انضمام طب الرضا و فضائل و معجزات امام رضا علیه السلام، عبدالحسین رضائی، ندای اسلام، تهران ۱۳۶۲.

۳۹۷- زندگانی هشتمین امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، عطائی خراسانی، بی نا، تهران، بی تا.

۳۹۸- ستاره درخشنده آسمان ولایت، سید مصطفی برقعی، بی نا، قم، بی تا.

۳۹۹- سرچشمه های نور، واحد تدوین و ترجمه، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۶۸.

۴۰۰- سرگذشت و شهادت هشتمین امام شیعیان، علی غفوری، بی نا، تهران ۱۳۹۴ه ق.

۴۰۱- شخصیت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، احمد اردبیلی (خوشنویس)، بی نا، بی جا، ۱۳۲۴.

۴۰۲- شرح زندگانی موسی بن جعفر علیه السلام و علی بن موسی الرضا علیه السلام، احمد مغنیه، ترجمه سید جعفر غضبان، بی نا، تهران ۱۳۳۹.

۴۰۳- مدح و مصیبت حضرت رضا علیه السلام، حسین خراسانی، بی نا، مشهد، بی تا.

۴۰۴- شرح خطبه امام رضا علیه السلام در توحید، محمدباقر محمد تقی، بی نا، هند، بی تا.

۴۰۵- عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، علمیه اسلامیه، تهران، بی تا.

۴۰۶- کرامات رضویّه، علی اکبر مروج الاسلام، بی نا، مشهد، بی تا.

۴۰۷- صدور معجزات ظاهر از حضرت رضا علیه السلام، محمدحسن میرجهانی، بی نا، مشهد ۱۳۳۳.

۴۰۸- محرق القلوب، مهدی بن ابوذر نراقی، بی نا، بی جا، ۱۳۴۸ ه . ق .

۴۰۹- مدح و مصیبت حضرت رضا علیه السلام، حسین خراسانی، بی نا، مشهد، بی تا.

۴۱۰- مناظرات ستاره هشتم ولایت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، عبدالمجید نجفی، بی نا، مشهد ۱۳۹۳ ه . ق .

۴۱۱- معصوم دهم، جواد فاضل، علمی، تهران، بی تا.

۴۱۲- نقشی از مقام حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، محمدعلی عاملی، آفتاب، تهران ۱۳۵۳.

۴۱۳- نقش رهبری حضرت رضا علیه السلام، سید محمد شیرازی، بی نا، قم، بی تا.

۴۱۴- ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام، علی موحدی ساوجی، حکمت، قم ۱۳۵۰.

۴۱۵- هشتمین امام شیعه؛ امام رضا علیه السلام، علی غفوری، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا.

۴۱۶- هشتمین پیشوای شیعه، محمدباقر ساعدی، جعفری، تهران ۱۳۹۰ ه . ق .

۴۱۷- یادبود هشتمین امام شیعیان امام رضا علیه السلام، علی غفوری، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا.

ب) منابع اختصاصی عربی

۴۱۸-

الامام الرضا علیه السلام قدوه و اسوه، سید محمدتقی مدرسی، تهران، بی تا.

۴۱۹- الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام، علی محمدعلی دخیل، بیروت، بی تا.

۴۲۰- امامان موسی الکاظم علیه السلام و علی الرضا علیه السلام، احمد مغنیه، بیروت، بی تا.

۴۲۱- الامام الرضا علیه السلام، تاریخ و دراسه، محمد جواد فضل اللّه، چاپ اول، بیروت ۱۳۹۳ ه . ق .

۴۲۲- الامام علی الرضا علیه السلام ولیعهد المأمون، عبدالقادر احمد یوسف، بی نا، بغداد، بی تا.

۴۲۳- التحفه الطوسیه، شیخ عباس قمی، بی نا، تهران، بی تا.

۴۲۴- حیاه الرضا علیه السلام، شیخ محمد محدّث خراسانی، بی نا، مشهد، بی تا.

۴۲۵- حیاه الامام الرضا علیه السلام، جعفر مرتضی حسینی العاملی، بی نا، بیروت ۱۳۹۸ ه . ق .

۴۲۶- الرضا علیه السلام، مولوی شیخ احمد حسین صاحب، بی نا، هند، بی تا.

۴۲۷- ذکری مولد الامام الرضا علیه السلام، جمعی از روحانیون کربلا، بی نا، نجف ۱۳۸۵ ه . ق .

۴۲۸- سؤلات المأمون عن الرضا علیه السلام و اجوبته، بی نا، تهران، بی تا.

۴۲۹- الفوارح الجلیه فی هتک الحرمه الرضویه، ابوالحسن مجتهد مرندی، بی نا، بی جا، بی تا.

۴۳۰- عیون اخبار الرضا علیه السلام، محمدبن علی بن بابویه (الشیخ الصدوق القمی)، بی نا، قم، بی تا.

۴۳۱- المدیحه الرضویه، مهدی سعیدی، بی نا، مشهد، بی تا.

۴۳۲- مسند الامام الرضا علیه السلام، الشیخ عزیزاللّه عطاردی، الخبوشانی، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۴۰۶ ه . ق .

۴۳۳- وفاه الامام الرضا علیه السلام، شیخ حسین بحرینی، بی نا، نجف ۱۳۷۳ ه . ق .

۴۳۴- وفاه الامام الرضا علیه السلام، سید عبدالرزاق موسوی، بی نا، نجف ۱۳۷۰ ه . ق .

۴۳۵- وفاه الامام الرضا علیه السلام، احمدبن صالح بن طعان، حیدریه، نجف، بی تا.

۴۳۶- ولاده الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام، محمّد حسین الطالقانی، دارالمعارف، بی جا، بی تا.

ج) منابع عمومی عربی و فارسی

۴۳۷- آشنایی با زندگانی پیشوایان، یعقوب جعفری، بی نا، قم، بی تا.

۴۳۸- آیات بیّنات فی حقیقه بعض المنامات، محمّد تقی تستری، چاپ اول، بی نا، بی جا،

۱۳۹۳ ه . ق .

۴۳۹- آیات الائمه علیهم السلام، سید محمّدعلی اللاریجانی الحسنی، بی نا، تهران، بی تا.

۴۴۰- آیات الفضائل، میرزا علی پیشخدمت تبریزی، بی نا، تهران، بی تا.

ص:۲۲۳

۴۴۱- الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، السید مؤمن بن حسن الشبلنجی، بی نا، مصر، بی تا.

۴۴۲- البدایه والنهایه، ابن کثیر الدمشقی، طبع السعاده، قاهره ۱۳۵۱ ه . ق .

۴۴۳- الاتحاف بحبّ الاشراف، عبداللّه بن محمدبن عامر الشیراوی، بی نا، مصر ۱۳۱۸ق.

۴۴۴- الاثنی عشریه واهل البیت علیهم السلام، محمد عبداللّه عنان، چاپ اول، مکتبه الخانجی، قاهره ۱۹۷۴م.

۴۴۵- الاثنی عشریه واهل البیت علیهم السلام، محمد جواد مغنیه، بی نا، بیروت، بی تا.

۴۴۶- اثبات الهداه بالنصوص والمعجزات، محمدبن الحسن الحرّ العاملی، ترجمه محمد نصراللهی و احمدجنتی، چاپ اول حوزه علمیه قم، بی تا.

۴۴۷- الاحتجاج، ابومنصور احمدبن علی بن ابی طالب الطبرسی، علّقه السید محمد باقر الخرسان،

دارالنعمان، نجف ۱۹۶۶ م.

۴۴۸- احسن الاثر فی حیاه النبی و الائمه الاثنی عشر، سلمان مروه الحارثی الهمدانی، صیدا، لبنان ۱۳۷۲ ه . ق .

۴۴۹- احسن القصص، علی فکری، چاپ پنجم، بی نا، بیروت ۱۳۹۵ ق.

۴۵۰- احقاق الحق وازهاق الباطل، قاضی نوراللّه تستری، با تعلیق آیه اللّه سید شهاب الدین مرعشی نجفی، کتابخانه آیه اللّه العظمی مرعشی نجفی. بی جا، بی تا.

۴۵۱- الدمعه الساکبه فی احوال سید الانبیاء والمرسلین وآله المیامین علیه السلام، مولی محمد باقر نجفی، بی نا، بی جا، ۱۳۷۳ ق.

۴۵۲- الذخیره (ذخیره المؤمنین فی ذکری سیدالشهداء وائمه الطاهرین)، موسی عزّالدین، چاپ اول، بی نا، بیروت، بی تا.

۴۵۳- الذخیره الی المعاد فی مدح محمّد و آله الامجاد، سلیمان ظاهر العاملی، صیدا، لبنان ۱۳۴۸ ه .ق.

۴۵۴- الارشاد فی معرفه حجج اللّه علی العباد، محمدبن محمدبن النعمان (شیخ مفید)، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، اسلامیه، تهران ۱۳۴۶.

۴۵۵- الرسول والذراری، احمد سیاح، کتابفروشی اسلام، بی جا، بی تا.

۴۵۶- الارجوزه المختاره، قاضی النعمان، چاپ اول، بی نا، کانادا، ۱۹۷۰م.

۴۵۷- الرسول الاعظم و اهل بیته الاطهار، حسون ملارجی الدلغی، چاپ دوم، بی نا، بیروت

.۱۳۹۳

۴۵۸- الاستبصار فی النص علی الائمه الاطهار، محمدبن علی بن عثمان الکراجکی، بی نا، نجف ۱۳۴۶ ه .ق.

ص:۲۲۴

۴۵۹- اسعاف الراغبين فی سيره المصطفی و فضائل اهل بيته الطاهرين، محمّد الصبان، بی نا، مصر ۱۳۰۳ ه .ق.

۴۶۰- الشذرات الذهبيه فی تراجم الائمه الاثنی عشر عند الاماميه، شمس الدين محمدبن طولون، بی نا، بيروت ۱۳۷۷ ه .ق.

۴۶۱- اصول کافی،ابوجعفر محمدبن يعقوب اسحاق الکلينی الرازی، ترجمه سيد جواد مصطفوی، علميه اسلاميه، تهران، بی تا.

۴۶۲- العمده فی عيون صحاح الاخبار، يحيی بن البطريق الاسدی، بی نا، بی جا، ۱۳۱۹.

۴۶۳- اعلام الوری فی اعلام الهدی، امين الدّين الفضل بن الحسن الطبرسی، بی جا، ۱۳۱۲ ه . ق .

۴۶۴- الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه، علی بن محمد المالکی المکی (ابن سباغ)، نجف ۱۹۵۰م.

۴۶۵- الفصول العشره فی الغيبه، شيخ مفيد، بی نا، نجف ۱۳۷۰ ق.

۴۶۶- القاب الرسول و عترته، لبعض المحدثين و المورّخين، بصيرتی، قم، بی تا.

۴۶۷- القطره من بحار مناقب النبی و العتره، احمد رضی الدين الموسوی التبريزی، بی نا، نجف، ۱۳۷۴ ه .ق.

۴۶۸- اکسير التواريخ و سير الائمه، ميرزا محمد شيرازی، بی نا، بمبئی، بی تا.

۴۶۹- الکبريت الاحمر، محمد حسن خراسانی، بی نا، بی جا، ۱۳۴۳.

۴۷۰- الکشکول فيما جری علی آل الرسول صلی الله عليه و آله، سيد حيدربن علی الحسينی الاملی، نجف.

۴۷۱-

المجالس الفاخره فی ماتم العتره الطاهره، السيد عبدالحسين شرف الدين، بی نا، کربلا، بی تا.

۴۷۲- المطالب المهمه فی تاريخ النبی والزهراء والائمه عليهم السلام، علی بن حسين هشامی، حيدريه، نجف ۱۳۸۸ ه .ق.

۴۷۳- المعصومين الاربعه عشر، عبدالمنعم کاظمی، بی نا، بغداد ۱۳۷۷ ه .ق.

۴۷۴- المناقب، ابوجعفر رشيدالدين، علميه، قم ۱۳۷۹ ه .ق.

۴۷۵- المناقب الحيدريه، احمدبن محمدبن علی بن ابراهيم، بی نا، بی جا، ۱۲۵۳ ه .ق.

۴۷۶- المناقب والفضائل، ابوالفضل شاذان بن جبرئيل القمی، بی نا، بی جا، ۱۳۴۰ ه .ق.

۴۷۷- المنتخب، علی الطريحی فخرالدين، کارخانه حاج ابراهيمی، بی جا، بی تا.

۴۷۸- المنح المکیّه فی شرح الهمزیه، شهاب الدین احمدبن حجر الهیتمی، میمینه، مصر ۱۳۰۶ ه .ق.

۴۷۹- اماره الولایه، شیخ محمدباقر کرمانی، بی نا، تهران، بی تا.

۴۸۰- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، محمّدتقی مدرسی، بی نا، مشهد، بی تا.

ص:۲۲۵

۴۸۱- الانوار الحسینیه، شیخ عبدالرضا آل کاشف الغطاء، بی نا، بمبئی، ۱۳۴۶ ه . ق .

۴۸۲- انوار ارشاد الامه، محمدباقر بن قربان علی المازندرانی، بی نا، قم، بی تا.

۴۸۳- انوار الهدی، احمد صاحب نهاوندی، بی نا، تهران، بی تا.

۴۸۴- الانوار البهیّه، شیخ عباس قمی، بی نا، قم، بی تا.

۴۸۵- انوار القلوب، محمدباقر بن السید محمد الموسوی، بی نا، تهران ۱۲۹۷.

۴۸۶- انوار المواهب فی نکت اخبار المناقب، شیخ علی اکبر نهاوندی، بی نا، بی جا، بی تا.

۴۸۷- لوامع الانوار فی مصائب و نوائب سبط الرسول المختار، ابوالحسن المرندی النجفی، بنا، تهران، بی تا.

۴۸۸- الوصول الی مناقب آل الرسول، شیخ علی روحانی نجف آبادی، بی نا، قم، بی تا.

۴۸۹- اهل البیت، توفیق ابوعلم، چاپ اول، بی نا، قاهره ۱۳۹۰ ه .ق.

۴۹۰- اهل بیت فاطمه الزهراء علیهاالسلام، دارالمعارف، مصر، بی تا.

۴۹۱- اهل البیت منزلتهم و مبادئهم، محمد جواد مغنیه، بی نا، بیروت ۱۹۵۶.

۴۹۲- اهل البیت علیهم السلام، عبدالحمید جوده السحار، بی نا، قاهره، بی تا.

۴۹۳- اهل البیت علیهم السلام، شهاب الدّین اشراقی و محمد فاضل لنکرانی، بی نا، تهران، بی تا.

۴۹۴- اهل البیت علیهم السلام فی سفینه نوح، محمد ابراهیم موحد قزوینی، بی نا، بیروت، بی تا.

۴۹۵- الائمه الاطهار علیهم السلام، بیوک واعظ تبریزی، بی نا، تهران، بی تا.

۴۹۶- الائمه الاطهار علیهم السلام یا پاسداران وحی در قرآن، شهاب الدین اشراقی و محمد موحدی، بی نا، قم، بی تا.

۴۹۷- الائمه الاثنی عشر، شمس الدین محمد بن طولون، به تحقیق صلاح الدین المنجد، دار

بیروت ۱۹۵۸م.

۴۹۸- امام در عینیّت جامعه، محمّدرضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا.

۴۹۹- بحرالمصائب و کنز الغرایب، محمدعلی تبریزی، بی نا، تبریز ۱۲۸۲.

۵۰۰- برگزیدگان خدا از خاندان محمدّبن عبداللّه صلی الله علیه و آله، سید عباس مجذوب صفا، محمدی، تهران ۱۳۴۶ ش.

۵۰۱- بصائر الدرجات، ابوجعفر محمدبن الحسن الصفّار القمی، ب نا، قم، بی تا.

۵۰۲- بهجه الابرار فی تاریخ الائمه الابرار علیهم السلام، سید محمد حسن فاضل، بی نا، بی جا، بی تا.

۵۰۳- بحارالانوار، ملا محمدباقر مجلسی، دارلتعارف، بیروت و دارالکتب الاسلامیه تهران

۱۳۵۶ ه . ق .

۵۰۴- البدایع المهدویّه، مهدی مصطفی الحسینی التفرشی، بی نا، تهران ۱۳۰۴ ه .ق.

ص:۲۲۶

۵۰۵- بهجه الابرار فی تاریخ الائمه الاطهار، حسن بن حسین الحسینی الفاضل الیزدی، بی نا، تهران ۱۳۱۹.

۵۰۶- پرچمداران اسلام و یا چهارده معصوم علیهم السلام، سید ابوالفضل ناصرچیان، احمدی، شیراز، بی تا.

۵۰۷- پیشوایان، عقیقی بخشایشی، بی نا، قم، بی تا.

۵۰۸- پیشگویی پیشوایان، احمد سیاح، بی نا، تهران، بی تا.

۵۰۹- پیروزمندان مظلوم جهان، سید کاظمی (بروجردی)، شمس، بی نا، بی تا، ۱۳۵۳.

۵۱۰- تاریخ المواليد، علامه الطبرسی، بصیرتی، قم ۱۳۹۶ ه .ق.

۵۱۱- تاریخ الائمه، ابن ابی الثلج البغدادی، مصطفوی، قم ۱۳۶۸ ه .ق.

۵۱۲- تاریخ الائمه الاطهار علیهم السلام، سید بیوک آقا واعظ تبریزی، مصطفوی ۱۳۷۹ ه .ق.

۵۱۳- تاریخ ائمه علیهم السلام، سید علی حیدر صاحب، بی نا، هند، بی تا.

۵۱۴- تاریخ ائمه علیهم السلام (مشهور به چهارده مجالس)، حسن وزیر، بی نا، هند، بی تا.

۵۱۵- تاریخ اهل البیت علیهم السلام (روایه کبار المحدثین والمورّخین)، بی نا، قم، بی تا.

۵۱۶- تاریخ چهارده معصوم، (مؤلف ناشناخته)، پاکستان.

۵۱۷- تاریخ موالید الائمه و وفیاتهم، ابومحمد عبدالّله بن احمد، بی نا، قم، بی تا.

۵۱۸- تاریخ مختصر اسلام، میر خلیل نقوی، چاپ دوّم، اسلامیه، تهران۱۳۳۱.

۵۱۹- تاریخ آل محمّد صلی الله علیه و آله، آقا بهلول بهجت، ترجمه میرزا مهدی ادیب، بی نا، بی جا، بی تا.

۵۲۰- تاریخ اعثم کوفی، خواجه محمدعلی، ترجمه احمدبن محمدبن مستوفی الهروی، کتابفروشی ادبیه، تهران، بی تا.

۵۲۱- تاریخ بیهقی، خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر، دکتر خلیل خطیب رهبر، سعدی، تهران ۱۳۶۸.

۵۲۲- تاریخ روضه الصفا، میر محمدبن سید برهان الدین خداوند شاه (میرخواند)، کتابفروشی مرکزی، تهران ۱۳۳۹.

۵۲۳- تاریخ الشیعه، محمدحسین مظفر، ترجمه بصیرتی، بی نا، قم، بی تا.

۵۲۴- تاریخ طبری، ابوجعفر محمدبن جریر الطبری، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۹۸۸م.

۵۲۵- تاریخ فخری، محمدبن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰.

۵۲۶- تاریخ الکامل، عزیزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرم الشیبانی، علی شیری، دارالاحیاء التراث العربی بیروت، ۱۹۸۹م.

ص:۲۲۷

۵۲۷- تاریخ نائین، سید عبدالحجّه بلاغی، چاپخانه مظاهری، تهران ۱۳۶۹ ه . ق .

۵۲۸- تاریخ یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی، تهران

۱۳۶۶.

۵۲۹- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، نینوا، تهران، بی تا.

۵۳۰- تذکره الخواص، به ضمیمه مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، کمال الدین محمدبن طلحه، چاپ اول، بی نا، بی جا، ۱۲۸۷ - ۱۲۸۵ ه .ق.

۵۳۱- تتمه القصص، قاضی زاهدی گلپایگانی، جعفری، مشهد ۱۳۵۰.

۵۳۲- تحقه الرضویه، نوروزعلی بن باقر بسطامی، بی نا، تبریز ۱۲۷۴ ه .ق.

۵۳۳- تحفه المجالس، سلطان محمدبن تاج الدین حسن، بی نا، تبریز ۱۲۸۱ ه .ق.

۵۳۴- تذکره الائمه علیهم السلام، ملا محمدباقر مجلسی، بی نا، بی جا، ۱۳۲۴.

۵۳۵- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمّد صلی الله علیه و آله، قاضی محمد زنگنه زوری، ترجمه مهدی ادیب، فردوسی، مشهد ۱۳۴۵.

۵۳۶- تذکره احوالات آل پیغمبر، میرزا احمد هروی یزدی، بی نا، تهران، بی تا.

۵۳۷- تذکره المعصومین، سید علیقلی صاحب، بی نا، هند، بی تا.

۵۳۸- تذکره الهداه، میرزا محمد نائینی، بی نا، تهران، بی تا.

۵۳۹- تجارب السلف، هندوشاه بن سنجر عبداللّه صاحبی نخجوانی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، ظهوری، تهران ۱۳۵۷.

۵۴۰- ترجمه مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، بی نا، تهران،

بی تا.

۵۴۱- ترجمه المناقب، علی بن حسین زواره ای، بی نا، تهران، بی تا.

۵۴۲- ترجمه ینابیع المودّه، شیخ سلیمان حسینی، ترجمه سیّد محمود موسوی، بی نا، تهران،

بی تا.

۵۴۳- تفریح الاحباب فی مناقب الآل والاصحاب، محمد عبداللّه بن عبدالعلی، بی نا، هند، بی تا.

۵۴۴- تقویم الائمه یا روزشمار دینی، رضا شریعت زاده اصفهانی، بی نا، قم، بی تا.

۵۴۵- جمهره انساب العرب، ابومحمد علی بن احمد الطاهری اندلسی، دارالمعارف، مصر، ۱۹۶۲م.

۵۴۶- جلاء العیون، السید عبداللّه الشبر، بصیرتی، قم ۱۳۹۴.

۵۴۷- جلاء العیون، ملا محمدباقر مجلسی، بی نا، تهران ۱۲۹۶.

۵۴۸- جنات الخلود، محمدرضا الامامی المدرس، ادبیه، تهران ۱۳۷۸ ه .ق.

۵۴۹- جواهر الولایه، محمدعلی کاظمینی بروجردی، بی نا، تهران، بی تا.

۵۵۰- جامع المعجزات، صبور عرب، بی نا، تهران، بی تا.

۵۵۱- چهارده معصوم علیهم السلام، خورشیدهای تابان عالم تشیّع، محمدباقر رفیعی، بی نا، بی جا، بی تا.

۵۵۲- چهارده معصوم علیهم السلام، محمدعلی صفوت تبریزی، بی نا، قم ۱۳۲۹.

۵۵۳- چهارده معصوم علیهم السلام، یا دو هفت نور، محمدعلی صفوت تبریزی، بی نا، قم، بی تا.

۵۵۴- چهارده معصوم علیهم السلام، آقا علی قاضی زاهدی گلپایگانی، جعفری، مشهد، بی تا.

۵۵۵- چهارده معصوم علیهم السلام، حسین مظاهری، بی نا، تهران، بی تا.

۵۵۶- چهارده معصوم علیهم السلام، سید ابوالفضل ناصرچیان، بی نا، شیراز، بی تا.

۵۵۷- چهارده معصوم علیهم السلام، عمادالدین حسین اصفهانی عماد زاده، بی نا، تهران، بی تا.

۵۵۸- چهارده معصوم علیهم السلام یا تربیت در اسلام، محمدعلی صفوت، بی نا، قم، بی تا.

۵۵۹- چهره های تابان اسلام، سیدعلی رضوی زاده، بی نا، تهران، بی تا.

۵۶۰- حدیقه الشیعه، احمدبن محمد (مقدس اردبیلی)، علمیه اسلامیه، تهران، بی تا.

۵۶۱- حزن المتقین، میرزا محمد ملک الکتاب، بی نا، بمبئی، بی تا.

۵۶۲- حلیه الابرار، السید هاشم الحسینی البحرانی، چاپ اول، علمیه، قم ۱۳۹۷.

۵۶۳- حقوق آل البیت، ابن تیمیه، بی نا، بیروت، بی تا.

۵۶۴- خلفاء الرسول الاثنی عشر، محمدعلی الموسوی الحائری البحرانی، بی نا، بغداد ۱۳۸۸ هجری.

۵۶۵- خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله، محمد خلیلی، بی نا، تهران، بی تا.

۵۶۶- خاندان نبوّت، محمد جواد مغنیه، ترجمه سید جعفر غضبان، بی نا، تهران ۱۳۴۱.

۵۶۷- خلاصه ای از زندگانی پیشوایان بزرگ اسلام، محمدعلی انصاری اراکی، بی نا، بی جا، بی تا.

۵۶۸- خلاصه المقال فی احوال الائمه والآل، عباس فیض قمی، بی نا، قم ۱۳۳۰.

۵۶۹- خاندان وحی، سید علی اکبر قریشی، بی نا، تهران، بی تا.

۵۷۰- خزائن رضوی علیه السلام، شیخ نصراللّه، بی نا، مشهد، بی تا.

۵۷۱- خزینه الفضائل، السید محمد، بی نا، هند، بی تا.

۵۷۲- خصائص الائمه، محمدبن موسی الموسوی، بی نا، مشهد، بی تا.

۵۷۳- خصائص الائمه، الشریف الرضی، نجف.

۵۷۴- در پیشگوییهای پیشوایان، احمد سیاح، اسلام، تهران ۱۳۵۰.

۵۷۵- دعوت حق، محمد جعفر نجفی تبریزی، مکتبه النجاح، تهران ۱۳۵۴.

۵۷۶- دائره المعارف شیعه، سید محمدرضا جوهری زاده، بی نا، تهران، بی تا.

۵۷۷- در مکتب اهل بیت علیهم السلام، محمدتقی رهبر، بی نا، تهران، بی تا.

۵۷۸- دُرّ منظوم تاریخ مختصر چهاره معصوم علیهم السلام، حاج سیدعلی مولانا، تبریز.

۵۷۹- دلائل الامامه، ابوجعفر محمدبن جریر طبری، بی نا، قم، بی تا.

۵۸۰- دوازده امام، خواجه نصیرالدین طوسی، بی نا، تهران، بی تا.

۵۸۱- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محبّ الدین احمدبن عبداللّه الطبری، بی نا، قاهره ۱۳۵۶ ه .ق.

۵۸۲- روضه الواعظین و بصیره المتعلمین، ابوجعفر محمدبن حسن فتال نیشابوری، ترجمه دکتر

محمود مهدوی دامغانی، تهران ۱۳۶۶.

۵۸۳- روضه الاحباب فی سیر النبی والآل والاصحاب، عطاءاللّه جمال الحسینی، چاپ دوم،

بی نا، لکنهو ۱۳۱۰ق.

۵۸۴- روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء، میر محمدبن خاوند شاه، خیام ۱۳۳۸.

۵۸۵- زبده التواریخ یا ستارگان درخشان، محمد جواد نجفی، اسلامیه، تهران ۱۳۴۴.

۵۸۶- زندگانی ائمه معصومین یا چهارده معصوم علیهم السلام، عمادالدین حسین عمادزاده اصفهانی، مکتب قرآن، تهران، بی تا.

۵۸۷- زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، حسن حماسیان، اقبال، تهران ۱۳۵۷.

۵۸۸- زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، سید محمد صحفی، سیمان و فارسیت دورود، ۱۳۵۳.

۵۸۹- زندگی پیشوایان، عقیقی بخشایشی، شهید، تهران ۱۳۵۹.

۵۹۰- زندگی رهبران اسلام (ترجمه انوار البهیه)، حاج شیخ عباس قمی، ترجمه سید محمد

صحفی، اسلامیه، تهران ۱۳۷۵ ه . ق.

۵۹۱- زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، عادل ادیب، ترجمه دکتر اسداللّه مبشری، بی نا، تهران، بی تا.

۵۹۲- زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، قاضی زاهدی گلپایگانی، بی نا، مشهد، بی تا.

۵۹۳- زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، امین الاسلام طبرسی، ترجمه عزیزاللّه عطاردی، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ ه . ق.

۵۹۴- زندگانی خاندان پیغمبر، حسین جلالی شاهرودی، بی نا، مشهد، بی تا.

۵۹۵- ستارگان اسلام، محمدعلی کراچی (سبزواری)، بی نا، مشهد ۱۳۴۹.

۵۹۶- سیمای جوانان در قرآن و تاریخ اسلام، علی دوانی، بی نا، تبریز ۱۳۴۸.

۵۹۷- سیره الائمه، محسن الامین، دارالمعارف، بیروت ۱۴۰۰ ه . ق.

۵۹۸- سیره الائمه الاثنی عشر، هاشم معروف الحسنی، چاپ اول، بی نا، بیروت ۱۳۹۷.

۵۹۹- ستارگان درخشان، محمد جواد نجفی، تهران، بی تا.

۶۰۰- سخنان برگزیده از برگزیدگان جهان (چهارده معصوم)، سید ابراهیم میانجی، تهران.

۶۰۱- شمس الضحی فی مناقب النبی والائمه الهدی علیهم السلام، سید مرتضی نجفی مرعشی، قرشی، تبریز ۱۳۹۶ ه . ق.

۶۰۲- شجره طوبی، محمد مهدی مازندرانی حائری، بی نا، نجف ۱۳۶۹.

۶۰۳- شیوه امامان، سادات حسینی، تهران، بی تا.

۶۰۴- صحیفه الابرار، میرزا محمدتقی بن محمدبن حسین، بی نا، بی جا، ۱۳۱۹.

۶۰۵- طلعت حق، احسان اللّه علی استخری، بی نا، بی جا، ۱۳۸۹ ه . ق.

۶۰۶- طوالع الانوار، سید مهدی بن سید محمد جعفر موسوی، رشدیه، تهران، بی تا.

۶۰۷- عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، الشیخ علی بن الحسین بن علی بن مهنابن عنبه الاصغر الداودی الحسنی، بمبئی، ۱۳۱۸ ه ق.

۶۰۸- عیون المعجزات، حسین بن عبدالوهاب، بی نا، نجف، بی تا.

۶۰۹- عبقات الانوار فی مناقب الائمه الاطهار علیهم السلام، میر سیدحامد حسین موسوی هندی، تهران، بی تا.

۶۱۰- فضائل آل الرسول صلی الله علیه و آله، حسون ملارجی الدلفی، مؤسه الاعلمی، بیروت ۱۹۷۳.

۶۱۱- فاطمه دختر امام حسین علیه السلام، محمدعلی دخیل، ترجمه صادق آیینه وند، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱.

۶۱۲- فرازهای حساس زندگانی پیشوایان، حیدری قزوینی، تهران، بی تا.

۶۱۳- فرازنامه رهبران، میرزا احمد آشتیانی، تهران.

۶۱۴- کشف الغمه فی معرفه الائمه، بهاءالدین ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی، بی نا، بی جا، بی تا.

۶۱۵- کفایه الخصام، محمدتقی بن علی دزفولی، تهران ۱۲۷۷ ه . ق.

۶۱۶- کشف الغمه فی معرفه الائمه علیهم السلام، علی بن عیسی الاربلی، ترجمه علی بن حسین زواره ای، تهران، بی تا.

۶۱۷- لسان الذاکرین، محمدهادی نائینی، چاپ سنگی، تهران ۱۲۹۶.

۶۱۸- مدینه المعاجز، هاشم بن سلمان بن اسماعیل بن عبدالجواد الحسنی البحرانی، بی نا، بی جا، بی تا.

۶۱۹- مروج الـذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی بن حسـین مسـعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشـر کتاب، تهران ۱۳۶۰.

۶۲۰- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، کتابفروشی

ص:۲۳۱

صدوق، تهران، بی تا.

۶۲۱- معصومین چهارده گانه، جواد فاضل، انتشارات کتب ایران، بی جا، بی تا.

۶۲۲- مناقب آل ابی طالب، الامام الحافظ ابن شهرآشوب، المطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۵۷ ه . ق .

۶۲۳- مناقب اهل بیت علیهم السلام، سید خلیل نجفی یزدی، چاپخانه حیدری، تهران ۱۳۶۴.

۶۲۴- مآثر الباقریّه، سید اولاد حیدر، شاه آباد، بی جا، ۱۳۲۶ ه . ق.

۶۲۵- ماتمکده، محمدبن علی اکبر، چاپ سنگی، بی جا، ۱۲۹۷ ه . ق.

۶۲۶- مجموعه زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، عمادالدین حسین اصفهانی (عمادزاده)، چاپ پنجم، مکتب قرآن، تهران، بی تا.

۶۲۷- محرق القلوب، مهدی بن ابی ذر نراقی، چاپ سنگی، بی جا، ۱۲۴۸ ه . ق.

۶۲۸- مشکوه الجنان، حاج شیخ علی، بی نا، تهران ۱۳۲۵.

۶۲۹- مصائب الهدی، سید صدرالدین احمد حسینی، بی نا، تهران ۱۳۲۵.

۶۳۰- مظاهر الانوار فی مناقب الائمه الاطهار علیهم السلام، رضاقلی هدایت، بی نا، چاپ سنگی، ۱۲۸۰ه . ق.

۶۳۱- مناقب اهل البیت علیهم السلام، جلیل نجفی یزدی، بی نا، بی جا، ۱۳۵۴ ه . ق.

۶۳۲- مناقب المعصومین علیهم السلام، عبدالخالق عبدالکریم، بی نا، چاپ سنگی ۱۳۱۳.

۶۳۳- منتخب التواریخ، محمد هاشم خراسانی، اسلامیه، تهران ۱۳۸۲ ه . ق.

۶۳۴- منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی، تهران ۱۳۵۷ ه . ق.

۶۳۵- مختصر الکلام فی وفیات النبی صلی الله علیه و آله والزهراء والائمه، سید محمدشاه عبدالعظیمی، حبل المتین، نجف ۱۳۳۰ ه . ق.

۶۳۶- مجموعه وفایات الائمه علیهم السلام، جمعی از علماء نجف، چاپ چهارم، بی نا، نجف ۱۳۷۳.

۶۳۷- مرآت الجنان و عبره الیقظان، عبداللّه بن اسعد الیافعی، چاپ دوم، الاعلمی، بیروت

۱۳۹۰ ه . ق.

۶۳۸- مثیر الاحزان، شریف الجواهری، اعلمی، تهران ۱۳۸۶ ه . ق.

۶۳۹- مصائب المعصومین، عبدالخالق عبدالرحیم یزدی، بی نا، تبریز، بی تا.

۶۴۰- مصابیح الهدایه، السید عبدالحسین الموسوی الحائری، نجف، بی تا.

۶۴۱- مقتضب الاثر فی النص علی عدد الائمه الاثنی عشر، ابوعبداللّه احمدبن محمدبن عبداللّه بن ایوب، علویه، نجف ۱۳۴۶.

۶۴۲- مواهب الواهب فی فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، محمد جعفر نقدی، مرتضویه، نجف ۱۳۴۱ ه . ق.

۶۴۳- مشاهده العتره الطاهره واعیان الشیعه، سید عبدالرزاق کمونه حسینی، نجف، بی تا.

۶۴۴- مصائب المعصومین علیهم السلام، الوثیق بن عبدالرحیم الیزدی، تهران، بی تا.

۶۴۵- مناقب المعصومین علیهم السلام، عبدالخالق بن عبدالکریم، تهران، بی تا.

۶۴۶- منهاج الکرامه فی اثبات الامامه، العلامه الحلّی شیخ حسن بن یوسف بن مطهر، تهران،

بی تا.

۶۴۷- میلاد معصومین، سید احمد صغیر بلگرامی، هند، بی تا.

۶۴۸- ناسخ التواریخ، عباسقلی خان سپهر، اسلامیه، تهران ۱۳۴۸.

۶۴۹- نقش ائمه در احیاء دین، سید مرتضی عسکری، کتابخانه بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۷.

۶۵۰- نزل الابرار بماصح فی مناقب اهل البیت الاطهار، بی نا، بمبئی، بی تا.

۶۵۱- نظم درر السمطین، جمال الدین محمدبن یوسف الزرندی، امینی، نجف ۱۳۷۷.

۶۵۲- نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار صلی الله علیه و آله، سید الشبلنجی، چاپ هشتم، بی نا، مصر

۱۳۸۴ ه . ق .

۶۵۳- وسیله النجاه، ملا محمّد مبین، بی نا، لکنهو، بی تا.

۶۵۴- وسیله النجاه، السید فخرالدین امامت کاشانی، بی نا، تهران، بی تا.

۶۵۵- هدیه الابرار، مهدی حائری مازندرانی، نجف، بی تا.

۶۵۶- ینابیع المودّه، سلیمان بن خواجه کلان حسینی النجفی، بی نا، تهران، بی تا.

ضمایم

نقشه ها

تصاویر

ص:۲۳۴

کتابنامه ۲۳۵

ضمایم۲۵۱

۲۵۲جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم۲۵۳

۲۵۴جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم۲۵۵

۲۵۶جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم۲۵۷

۲۵۸جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم۲۵۹

۲۶۰جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم۲۶۱

۲۶۲جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم۲۶۳

۲۶۴جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ص:۲۳۵

ضمایم۲۶۵

۲۶۶جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم۲۶۷

۲۶۸جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم۲۶۹

۲۷۰جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم۲۷۱

۲۷۲جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم۲۷۳

۲۷۴جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم۲۷۵

۲۷۶جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم۲۷۷

۲۷۸جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ص:۲۳۶

ضمایم ۲۷۹

۲۸۰جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۸۱

۲۸۲جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۸۳

۲۸۴جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۸۵

۲۸۶جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۸۷

۲۸۸جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۸۹

۲۹۰جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۹۱

۲۹۲جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ص:۲۳۷

۲- سال ۳۰۰ ه . ق نیز آمده است.

۳۳- همان، ص۱۷۴.

ص۵۲-۲۴۹؛ ابن حوقل، صوره الارض، ۹-۱۴۵؛

پروردگار به بنده و پیامبرش داود علیه السلام می فرماید: ای داود ما تو را در زمین

مأمون در میان اولاد عباس و علی بن ابی طالب مطالعه و تحقیق کرد

متوفی

متوفی

محمّد

ص:۲۳۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹